

کتاب روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد

کارنامه

بخش دوم از کتاب دوم

یکشنبه ۳۰ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح اول وقت استاندار آذربایجان غربی تلفن کرد که دیشب با آرپی جی ۷ به مخازن بنزین شهر ارومیه حمله کردند و آتش گرفته و احتمال خطر برای شهر است، باید فوراً مواد آتش خاموش کن به آن جا رسیده شود. صبح را با این خبر شروع کردم. خواننده این کارنامه‌ها خوب می‌تواند انصاف بدهد که اعصاب آدمی چه وضعی پیدا می‌کند، وقتی از صبح تا نیمه شب و گاه تا ۲ تا ۳ بعد از نیمه شب از این جا و آن جای کشور از این گونه گزارشها می‌رسد، با این حال اضافه می‌شود زخم زبان‌ها و ناسزاگفتن‌ها در این و آن مجلس و در این و آن نشریه و این دنیا، دنیای ذهنی آدمی می‌شود. به هر رو بعد آقای مهندس بازرگان آمد درباره جریانی که ممکن است برای کشور در دسری دیگر درست کند، مطلبی گفت که قرار شد دستور پی‌گیری بدهیم، پی‌گیری شود و ضد انقلاب مهار گردد. بعد به بازدید انبارهای نیروی هوایی رفتیم از ساعت ۹/۳۰ تا ۱/۳ بعد از ظهر به طول انجامید.

نخست مرکز کامپیوتری و بعد اطاق فرماندهی را بازدید کردیم و در آنجا با افسران مشغول به کار، گفتگو کردیم معلوم شد برای این که یک دستور نظامی صادر شود، دو سه گروه باید کار کنند و خود فرمانده نیروی هوایی می‌گفت که ۳۴ اطلاع باید جمع بگردد و این اطلاعات را با هم بخوانند، یک نتیجه حاصل بشود و یک دستور صحیح صادر بگردد. البته در خود بدن هم که انسان دقت کند، می‌بیند دهها اطلاع لازم است تا جمع بشود و عملی صورت بگیرد و عجب این که در کشور ما با این آموزش قرآنی اطلاع یافتن را شرط عمل نمی‌دانند و غالب کارها از روی عدم اطلاع و عدم تجربه انجام می‌گیرد. به هر رو از آنجا به محل انبارهای نیروی هوایی رفتیم. این انبارها را قرار بوده در دوره رژیم سابق ۲۵ میلیون دلار بدهند و کامپیوتری بکنند معنایش این است که مشخصات قطعات را در کامپیوتر ضبط می‌کند. که هر وقت که خواستند، کامپیوتر بگوید این قطعه در کجا است تا از آن بردارند این کار نشده بود. در دوره تصدی من این کار شروع شد. در دوره تصدی فکوری فرمانده نیروی هوایی بیشتر با حدیث به این کار پرداخته و هر گروه به کار تنظیم این انبارها مشغول شدند و یافتن قطعات یدکی که به ما نمی‌دادند یک عامل مهم افزایش کارایی نیروی هوایی ما همین بود که ما این قطعات را در انبارهای خودمان گرفتیم و بقیه را هم مشغول است و امیدواریم به زودی این کار به سامان برسد کار این تیم‌ها از هر لحاظ قابل تقدیر و ستایش است که این گونه با دلسوزی برای این جمهوری شب و روز مشغولند و قله‌های انباشته از قطعات را که همان طور آورده بودند و ریخته بودند در فضای باز و انبارها را تنظیم می‌کنند در قفسه‌ها می‌چینند به ماشین می‌دهند تا هر زمان که نیاز شد بتوانند رفع نیاز کنند. از آنجا به قسمت تعمیرات هواپیما رفتیم این قسمت را که به اصطلاح صنایع، تعمیر وسایل الکترونیک و موتور و هواپیما و این حرفها بود قبلاً پیش از ریاست جمهوری به دعوت پرسنل نیروی هوایی رفته و دیده بودم و می‌خواستیم ببینم از آن زمان تا این زمان چه تغییراتی در آنها شده بود. تغییرات بسیار نظرگیر بود تغییر اول این که درصد تعمیر در بعضی قسمتها به صددرصد رسیده بود یعنی این که بسیاری از قسمتها را سابق باید در خارج تعمیر می‌کردند. حالا تقریباً قسمتها را در آنجا تعمیر می‌کنند. تعمیر دوم این که بسیاری از ماشینها به کار نیافتاده بود این بار با ابتکارات فن شناسهای خودمان به کار افتاده بود. و خود این امر به تکمیل آن کارگاهها کمک رسانده بود که می‌توانستند تعمیرات را به طور کامل در این جا انجام دهند. تعمیر سوم این بود که قسمت اطلاعاتی این کارگاهها تکمیل شده بود و خود این، نشان دهنده روح استقلال طلب فرزندان میهن اسلامی ماست که می‌کوشند فقدان امکانات خارجی را از راه تلاشهای خودشان جبران بکنند. از فرمانده نیروی هوایی خواستیم که آنها را تشویق بکند. یکی از آنها یک دستگاه ماشین فرکانس را که در دهه پیش به کار نیافتاده بود این بار با تعبیه دستگاهی به کار انداخته بود، به نزد من آمد گفت: در روزهای اول انقلاب، من به خدمت امام رسیدم و تشویق من را این قرار بدهید که یک بار دیگر به خدمت امام برسم. عصر هم آمده بود که با من به نزد امام برویم ولی ما گرفتار جلسه شورای دفاع شده بودیم و به او وعده کردم در همین روزها که به خدمت امام می‌روم، او را نیز به خدمت امام ببرم. بعد من از جهاد سازندگی نیروی هوایی دیدن کردم، در آنجا هم اجناس کالاهای به اصطلاح فرسوده، که غالباً فرسوده نبود ولی در انبار کالاهای فرسوده بود، که اینها را آورده و درست کرده و آماده کرده بودند و همه اینها حکایت از به وجود آمدن روح تازه‌ای در نسل جوان امروز مفهوم واقعی سخن من را می‌فهمد و می‌داند که جز به ابتکار و تولید راهی به استقلال و در نتیجه استقرار و حکومت اسلامی واقعی نیست، امام جماعت یا متصدی مهدیه آمده بود که ما را به ناهار در مهدیه دعوت کرد، ناهار را قرار بود با ستاد ارتش بخوریم ولی ما دعوت به مهدیه را پذیرفتیم و همگی به آنجا رفتیم و ناهار را مهمان آنها شدیم. بعد از ناهار به ستاد ارتش آمدم، معلوم شد که آتش سوزی ارومیه خاموش شده و گزارشی هم از برخورداری که در جبهه‌های غرب کشور بود دادند و بعد دوباره ساعت ۳ به کار و بحث و رسیدگی به امور نظامی پرداختیم. صبح در محل سپاه انقلاب قرار برای تنظیم عملیات در جبهه غرب گذاشته بودند که ظهر نژاد آورد خواندم. خدا را سپاس گفتم و امیدوارم که اجرای این قرار به پیروزی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی بیانجامد. بعد سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری که از جبهه غرب آمده بود آمد، گزارش و پیشنهادهایی داد. بعد قرار بود جلسه شورای عالی دفاع که در قانون اساسی آمده است، تشکیل بشود تا ساعت ۶ چند نفر از اعضا نیامده بودند، بعد معلوم شد که اشتباه درگیر شده، به هر حال نشستیم به تدریج بقیه هم آمدند. بعد تا ساعت ۸ درباره آنچه باید در جبهه غرب کرد، بحث و گفتگو کردیم و به تصمیم رسیدیم. تصمیم تقریباً همان تصمیمی بود که در سفر قبل نیز به آن رسیده بودیم. امیدواریم که این تصمیم با قاطعیت و توأم با موفقیت به اجرا گذاشته شود. در این وقت اطلاع دادند که یک ناو جنگی عراق را با موشک زده‌اند این ناو جنگی را قرار بوده که امروز صبح بزند چون جای آن را شناسایی کرده بودند، آمده بود به طرف دهانه شط العرب ولی صبح که هلی کوپتر نیروی دریایی می‌رفته برای زدن آن با سیم کابل برق آبادان برخورد می‌کند و سقوط می‌کند و سرنشینان آن شهید می‌شوند. شب با موشک می‌زنند و به این ترتیب یک ناو و یک ناوچه و آن طور که ارتشی‌ها می‌گفتند این ناو خیلی اهمیت داشته چه ۲۴ گره دریایی سرعت و دارای موشکی با برد ۴۰ مایل بوده توپخانه ضدهوایی و غیرضدهوایی داشته و خیلی به این کار اهمیت می‌داده. ساعت ۸ به خانه آمدم و بعد از شور، مقداری به مطالعه کتاب مدرس پرداختم که در نمایشگاه داده بودند و یک داستان از مدرس نقل کرده بود که بسیار جالب به به نظر رسید. نوشته بود و در مجلس که مدرس نیز در آنجا نماینده بود به کسی راجع به شرع و ضرورت رعایت آن صحبت می‌کرده است و مدرس به او می‌گوید سپهسالار دو ساختمان ساخت. یکی این جا که مجلس است و دیگری آن پایین که مدرسه و مسجد است. این مطالب را آنجا بروید بگویید اگر من بخوام به این حرف مدرس معنای روشنی بدهم، این می‌شود که آدمی که در مقام فعالیت سیاسی عمل می‌کند، کار مکتب است که عقیده خود را در آن کار سیاسی نشان بدهد نه این که بخواهد با به میان کشیدن آن گونه بحثهایی که به قول مدرس جایبش در جای دیگر است بخواهد وضعی و یا جوی به وجود بیاورد که در آن جو یک قصد و غرضی را از پیش ببرد. بعد به گزارشهایی که رسیده بود پرداختم و آنها را به این شرح خواندم. گزارشی درباره قیمت نفت و مقایسه آن با قیمت طلا در جهان و گزارشی درباره نوسانات قیمت طلا در جهان تحلیلی در مورد آموزش و پرورش و مسئله انقلاب فرهنگی در مدارس در رابطه با سمینار بروجن. بعد گزارشی از برگزاری سمینار ترکیه معلمین در بروجن که موافق این گزارش تنی چند این فرصت را مغتنم شمردند برای بدگویی از رئیس جمهوری و ارزیابی عمل کرد گروههایی که در آموزش و پرورش عمل می‌کنند، بعد زمینه‌های فکری و عقیدتی دانش‌آموزان که در حقیقت همان نظری است که پیش از این از راه سنجش افکار نیز به آن رسیده بودیم و اطلاعات و اخباری از جاهای داخل و خارج به کشور و یکی از آنها از

کرمان بود که خبر این است در شورای مرکزی جهاد استان کرمان یکی از اعضای شورا طی سخنان خاطرنشان کرده است که ما بچه‌های جهاد باید به تمام روستاها برویم و جنایات بنی صدر و این که وی در خط امام نیست را به گوش روستاییان برسانیم و این که وی باعث جلوگیری از فعالیتهای جهاد می‌باشد و اگر هم زده است از روی ناآگاهی بوده وگرنه کار او در پیشگاه خدا سخت می‌شود که کسی بخواهد خود را با دروغ بفریبد و سخنی بگوید که حقیقت ندارد. بعد کسی از آذربایجان غربی آمده بود و گزارشی درباره وضع نیروهای مسلح، کمیته‌ها، استاندار و روحانیت داد که باید دنبال کنیم، ببینیم چه می‌شود و در این بین گزارشی می‌رسید از تشدید حمله نیروهای مسلح عراق به منطقه ایلام و خرمشهر و جاهای دیگر. حالا هم ساعت ۱۱ شب است و اگر مسئله‌ای پیش آمد در گزارش فردا خواهیم گفت.

دوشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹

صبح به ستاد ارتش آمدم. بعد برای بازدید از اداره اطلاعات ارتش به آنجا رفتم و با مسئولان امور اداری صحبت کردم و هرکدام گزارش کار خودشان را دادند. گفتم به این که کار آنها تهیه گزارشی استراتژیک است و پیش بینی هایشان و اطلاعاتشان درباره طرح وسیع داخل و خارج برای سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی ایران صحیح از آب درآمده است. اطلاعاتشان راجع به نیروهای دشمن و موقعیت آنها صحیح است. با اینحال قرار کردیم که باید هم دقت اطلاعات را بیشتر کرد و هم کوشش برای تهیه اطلاعات را فراوانتر کرد و برای این که این اطلاعات حتماً اطلاعاتی باشد که بهتر ارزیابی و تحلیل گردد، باید اطلاع دهنده معتقد باشد. معتقد به این معنی که در اخذ و دادن اطلاعات هیچ گونه دخل و تصرفی به نفع دلخواه خود نکند.

بعد از قسمتهای مختلف اداره دیدن کردیم. در یک جا یک جعبه شیشه‌ای بود که در آن اشیای بدست آمده از جاسوسها را نگاه داشته بودند. یکی از آنها مربوط به سرلشکر مقربی جاسوس روسی بود که برای روسیه جاسوسی می‌کرد. و بر اساس شایعات، دستگیری او را به عقیده سیاسی او نسبت داده بودند. وقتی من آن وسایل و ابزار را دیدم، متوجه این امر مهم شدم که یک رژیم جقدر باید به دروغگویی معروف شده باشد که هر چه آن دستگاه و آن رژیم ادعا کند، مردم خلاف آن را می‌پذیرند. حتی خود ما هم خلاف قضیه مقربی را حقیقت شمرده بودیم و نوشتیم و گفتیم. البته در این موارد فریب‌های جنگهای روانی هم هست و فریبهای گروههایی که سودشان در فریب دادن است، نیز هست. به هر حال قدر مسلم این که وقتی دولتی بناش بر راستگویی باشد و جز راست نگوید، مردم حرفهای او را باور می‌کنند. اما اگر یک دستگاه تبلیغاتی برای دروغ توجیه تراشید، یعنی دروغ گفت برای رسیدن به فلان هدف مقدس و پاک، مردم به تدریج اعتمادشان را به آن دستگاه از دست می‌دهند و نتیجه از دست دادن اعتماد به آن دستگاه این است که دستگاه باطلی می‌شود و مردم به حرفش اعتماد نمی‌کنند و در نتیجه جاسوس را هم که می‌گیرد، مردم خیال می‌کنند کسی را گرفته است که وطن، به دین و یا به یک مرامی بالاخره معتقد بوده است.

بعد از آنجا به ستاد ارتش بازگشتم که مسئله حمله به فرودگاه به وقوع پیوست.

ستاد نیز خبر داد که فرودگاهها را دارند بمباران می‌کنند. بعد فرمانده نیروی هوایی آمد و بحث طولانی شد. «تصمیم گرفتن، دل و جرأت می‌خواست، به لحاظ جوی که عده‌ای از آن قماش مردمی که کارشان تهمت و افترا و دروغ پراکنی است به وجود آورده بودند، برای نظامیان اتخاذ تصمیم مشکل بود. من به آنها گفتم: حضور من در این جا نه به لحاظ علم من به امور نظامی است، بلکه برای ایجاد اطمینان در شماست که تصمیمات قاطع بگیرید و بدون تردید و تزلزل به اجرا بگذارید.

این طور نظر داشتیم که وقتی این حمله به اصطلاح غافلگیرانه عراقیها انجام گرفت، باید بلافاصله حمله غافلگیرانه واقعی به فرودگاههای نظامی و مراکز نظامی عراق بشود تا نیروی هوایی او ناتوان بگردد و ما بتوانیم در زمین، تفوق بدست بیاوریم. بحث در این باره طولانی شد و بالاخره این نظر پذیرفته شد و نیروی هوایی مأمور اجرای مأموریت تعیین کننده گشت.

تا عصر بسیاری کسان آمدند و هم چنان بحث درباره این مسئله بود. و اصرار این بود که وسیله اطلاعیه‌ای به مردم خبر داده شود. من موافق نبودم و می‌گفتم ما باید کاری بکنیم و بعد به مردم بگوییم که ضربه‌ای زدند و ضربه‌ای خوردند. گزارش به آن صورت دادن صحیح نیست و خواستیم که صبر کنند، مطالب و طرحهایی را آماده کنیم و خط روشنی را پیدا کنیم، بعد برویم با مردم صحبت کنیم.

بعد نزد امام رفتم و از آنجا به رادیو تلویزیون رفتم و پیام خود را به مناسبت تجاوز عراق ایراد کردم. بعد از آنجا برای این که مردم ببینند که وضع غیرعادی نیست، به محل زندگی ام آمدم و شب را هم در آنجا گذراندم. در این فاصله کسان بسیاری آمدند و راجع به کارهاییکه چه در زمینه سیاست خارجی، چه در زمینه سیاست داخلی باید کرد بحث کردیم. آن گزارشی که در همین روز اداره اطلاعات ارتش به من داده بود، برای من روشن کرد که جنگ را ما برنده شده‌ایم، چرا که تلفات دشمن ده برابر تلفات ما بود و این که حمله هوایی دشمن با شکست کامل روبرو شده بود، خود معرف ناتوانی نیروی هوایی او و برتری نیروی هوایی ما بود، آن چنان که در گزارش فردا خواهیم گفت، نیروی هوایی ماموریتی را که بر عهده‌اش بود بخوبی انجام داد و در نتیجه، نیروی هوایی دشمن و قدرت نظامیش ضربه جدی خورد. در هر صورت این گونه امور به درازا کشید و شب هم تقریباً خواب ممکن نشد، به لحاظ این که تلفنها پیاپی از همه جای ایران می‌رسید. ساعت ۴ صبح تلفنی به من گفتند که خرمشهر را گرفتند، کجا را گرفتند و کجا را گرفتند همان حالت جنگ روانی که در این گونه مواقع دشمنان به وجود می‌آورند و دوستان ناآگاه نیز این تبلیغات دروغ را می‌پذیرند و یک مقداری قانع می‌شوند.

من بلافاصله با رئیس ستاد تماس گرفتم. نمی‌دانم این بار دوم یا سوم بود که با او تماس می‌گرفتم و وضع را از او جویا می‌شدم. به هر حال، بعد هم تلفنهای دیگر شد. بعد هم نمی‌دانم یکی دو ساعت فرصت خواب به من دست داد یا نه. به هر حال آن روز و شب هم به این ترتیب سپری شد. و حال این که دل من امید بیشتری در خود داشت و افق دیدم روشنتر شده بود. و این را هم فراموش نکنم که آقای اشراقی آمد و باهم رفتیم پیش امام و من نامه‌ای که نوشته بودم و چند پیشنهاد درباره ارتش داشتیم و به او دادم که به امام بدهد.

سه شنبه ۱ مهرماه ۱۳۵۹

صبح به ستاد ارتش رفتم. اطلاعات مربوط به آخرین تحولات را دریافت کردم و بعد تا ظهر، گفتگوها درباره امور نظامی را ادامه دادیم. پی در پی از فرمانده نیروی هوایی می‌پرسیدم که نتیجه عملیات چطور شد. ظهر به من گزارش داد که نتیجه عالی شد و هدفها زده شدند و نیروی هوایی ما به سلامت به پایگاههای خود برگشتند و حدود ۶٪ تلفات این جنگ بود که از نتیجه عملیات هم بسیار راضی بود. بعد ساعت ۲ رادیو بیانیه امام را درباره ارتش خواند. مطالب پیشنهادی مورد قبول ایشان قرار گرفته بود و بر طبق نظر خودشان آن بیانیه را اعلام فرمودند. ساعت ۲ سفير شوروی آمد، با او گفتگو مفصل شد. نوشته‌ای را به من داد که صورت مذاکرات معاون صدام حسین با مقامات دولت شوروی در مسکو بود. در این مذاکرات دولت روسیه شوروی به دولت عراق

گفته بود که این تجاوز را تصویب نمی‌کند و خواسته بود که به این جنگ تعرضی پایان داده شود و مسایل از راه گفتگو حل بشود، اما این غیر از اتخاذ یک موضع رسمی است. من به سفیر روسیه گفتم ایران در این تعرضی که به او واقع شده است نسبت به عمل هر دولتی حساسیت فوق العاده‌ای دارد، برای اینکه این حمله نه برای تصحیح مرزهاست و نه هیچ هدف دیگری الا این که برای سرنگونی رژیم انقلابی ایران است. رژیمی که مردم ما پس از ۵۵ سال تحمل سلطنت پهلوی و فرنها استبداد به آن دست زده‌اند و با تمام وجود به آن دل بستگی دارند. بنابراین اثر کمک به دشمن ما فرنها خواهد ماند و نسلها از پی هم آن را به یاد خواهند داشت و این کینه‌ای پایان‌ناپذیر در دل مردم ما نسبت به هر دولتی که به متجاوزان یعنی کمک کند خواهد شد. سفیر روسی یادداشت هم از دولت آمریکا آورد حاکی از این که دولت آمریکا هیچ گونه دخالی در این جنگ ندارد، ولی فقط معلوم نیست چطور نه دولت آمریکا موافق است نه دولت روسیه موافق است. اما این تجاوز صورت می‌گیرد! به هر رو برای ما روشن است که دولت عراق حتی از لحاظ منابع مادی لازم برای تجاوز نیز ناتوان است. مهمات باید تهیه کند و همین مهمات را لابد یا از آمریکا می‌گیرد یا از روسیه یا از اروپا. اما وقتی نوع تسلیحات او روسی است ناچار باید از روسیه بگیرد و اگر آن‌ها ندهند ناگزیر باید نوع تسلیحات خود را عوض کند. یعنی دولتهای دیگر منطقه که تابع آمریکا هستند به او کمک کنند. یعنی آمریکا به او کمک کند. این است که من در مصاحبه مطبوعاتی که مفصل بود و منتشر شد، این مطلب را گفتم که اگر هر دولتی در خاورمیانه بخواهد به دولت عراق در تجاوز بر ضد ایران کمک بکند ما تاسیسات نفتی او را خواهیم زد، برای اینکه از نظر ما این جنگ یک جنگ حیاتی است و دلیل ندارد ما به دشمنان ملتمان و دینمان اجازه زندگی بدهیم، آن هم یک زندگی توأم با فساد و غارت و چپاول.

بعد از مصاحبه، سفرای کشورهای اسلامی آمدند و ما به آنها دلایل رفتار خودمان را و صبر و بردباریمان با متجاوزان عراقی را تشریح کردیم و روشن کردیم که تجاوز به کشور ما صورت گرفته است و ما هیچ صدایی در اعتراض به آن نشنیده‌ایم، نه سازمان ملل صدایی به اعتراض برداشت، نه دولتهایی که برای خود نقش قیام قائلند صدا به اعتراض برداشتند و نه اروپا اعتراض کرد و نه هیچ جای دیگر دنیا. ملتی که این احساس تنهایی را با تلخی تمام دارد، البته تکیه‌گاهی جز خدا و نیروی خویش نباید داشته باشد و ندارد. اما انتظار دارد که به او بگوید چطور برای گروگان‌گیری این همه سروصدا در دنیا راه افتاد، همه به صدا درآمدید و به فرض شما که ناحق بود، آیا تجاوز به یک کشوری و بمب ریختن به سر مردم آن ناحق نیست؟ چطور شد که کسی در برابر این ناحق صدا به اعتراض برداشت؟

گفتگو با سفرا هم مفصل است، صورت آن را ضبط کرده‌اند. این گفتگوها هم البته در آینده باید منتشر شود تا اسناد روزهای تعیین کننده ضبط شود، بعد اشخاصی به ملاقات آمدند و تا دیروقت شب به اطلاعاتی که از جبهه‌ها می‌رسید و کارهایی که باید می‌شد پرداختیم و امشب هم مثل دیشب تا صبح تلفن‌ها در کار بودند و پیاپی اطلاعات و خبرها می‌رسید. البته خبرهایی که نگرانی آور بود و حکایت از سقوط این جا و آن جا می‌کرد و صبح که شد معلوم شد هنوز ما برجاییم محکم ایستاده‌ایم و ظاهراً این خبرها صحت نداشته فقط آنچه شده خواب را از کیسه ما زده است.

چهارشنبه ۲ مهرماه ۱۳۵۹

صبح اطلاعاتی را که از اطراف و اکناف کشور رسیده بود، مطالعه کردم. پیش از رفتن به ستاد آخرین اطلاعات را از ستاد ارتش گرفتیم و بعد به آنجا رفتیم. در آنجا طرح عملیاتی را برای من تشریح کردند.

در همین مکان با سفرای لیبی و سوریه ملاقات کردم. آنها گفتند «در این که عراق تجاوز کرده تردیدی نیست. این تجاوز، تجاوزی است برای رسیدن به هدفهای مشخص که می‌توان آنها را در یک کلام خلاصه کرد و آن سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی ایران به سود ابرقدرت آمریکاست.» در این جلسه پیشنهادهایی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، صورت این مذاکرات موجود است که به موقع خود باید جزء اسناد دوره حساس و پرخطر و تاریخی از عمق انقلاب ما منتشر شود. بعد از ظهر به خوزستان رفتیم، با این که از تهران اطلاع داده بودند که من به اتفاق رئیس ستاد سرتیپ فلاحتی و سه تن از نمایندگان مجلس به خوزستان می‌رویم، با این حال وقتی به فرودگاه اهواز رسیدیم اولین تیراندازی به سوی هواپیما شروع شد و ما در میان استقبال گلوله‌های توپ، در فرودگاه اهواز به زمین نشستیم. هیچ چیز حکایت از نظم و انتظام نمی‌کرد. اما شور و هیجان جوانهایی که در فرودگاه بودند زایدالوصف بود. سوار یکی دو ماشین شدیم و به مقر ستاد ارتش رفتیم. در اطاق عملیات وضعیت جبهه را برایم تشریح کردند، استاندار شرح می‌داد که ۲۰۰ تانک تا یک ناحیه‌ای بین خرمشهر و اهواز آمده بودند که از آنجا به اهواز حمله کنند. اما در آنجا متوقف شده و به گل نشستند. او شرحی از جاده‌ها داد که یأس آور بود. بعد رئیس ستاد فرمانده لشکر خواست او گزارش بدهد، گزارش او تعدیل کننده بود، در این حال فلاحتی به گوش من گفت که از نظر نظامی روشن است که گزارش استاندار بیست درصدش بیشتر صحت ندارد و این ناشی از بی‌اطلاعی او از جنگ و امور نظامی گری است. بعد خلبان کبرایی که بالای آن منطقه پرواز کرده بود آمد و گفت تعداد تانکها ۴۰ تا بیشتر نیست که آن‌ها هم به گل نشستند. حالا شما خوانندگان ببینید، چگونه با اطلاعات می‌شود کار یک ارتشی را به شکست کشاند. همین خبر (۲۰۰ تانک) در رادیو اهواز گفته شده بود و موجب نگرانی شدید مردم شده و روحیه یأس در سپاهیان و ارتشیان ما به وجود آورده بود.

از آنجا به کوشک رفتیم و سربازان که هیچ انتظار نداشتند و غافلگیر شده بودند، با فریادهای الله اکبر و درود بر خمینی و سلام بر بنی صدر استقبال کردند. با واحدهای آنها یک به یک صحبت کردیم. با سربازها و توپچیها صحبت کردیم. روحیه شان فوق العاده قوی بود. یکی از میان جمع گفت براستی که خستگی از تنمان بیرون رفت. مهتاب خوبی بود، شب بسیار زیبایی بود و من بسیار مایل بودم در همان جا در کنار سربازها بمانم. اما گفتند که به خرمشهر برویم. ناچار سربازها را ترک کردیم و آنها به ما قول و اطمینان می‌دادند که چون سنگ استوار برجا خواهیم ایستاد و ضربه‌ها را تحمل خواهیم کرد. اما زمین را به دشمن نخواهیم داد.

به طرف خرمشهر رفتیم. استاندار خود انومبیل را می‌راند و به یک پاسگاه ژاندارمری رسیدیم و استاندار رفت اطلاعات بگیرد و بالاخره آمد و گفت که شب است و دیروقت است و جاده هم نامن و در کنترل توپخانه دشمن است و بهتر است بازگردیم و بازگشتیم. البته از جهت این که شب بود و دیر بود من حاضر شدم بازگردیم برای این که دیدن شهر عملاً ممکن نبود. بازگشتیم و شب را در استانداری گذرانیدیم و صبح به دیدار جبهه‌ها رفتیم.

پنج‌شنبه ۳ مهرماه ۱۳۵۹

قرار بود امروز صبح حمله هوایی به پایگاههای عراق بشود، در این باره پرسیدم. معلوم شد که حمله انجام گرفته و باید منتظر بمانیم تا نزدیکهای ظهر از نتیجه موفقیت‌آمیز این حمله‌ها مطلع شویم. در این وقت یکی از نمایندگان استان خوزستان صحبتی پیش آورد، گفت که کسی را گرفته‌اند که نامه‌ای به امضای من برای مذاکره با دموکراتها داشته است و گفتند که این حرف توسط یکی از سپاهیان یکی از شهرها عنوان شده و روحیه آنها را تغییر داده است. من به او گفتم این حرف دروغ است، برای این که اگر مذاکره‌ای لازم باشد انجام بگیرد، این را محرمانه نمی‌کنیم و به دست یک آدم هم نوشته نمی‌دهیم که برو

مذاکره کن. حرفی درباره این که این حرف دروغ است نیست. برای این که کارگردستان را پس از آن که کومله توطئه چیده بود و می خواست پایگاهها را ساقط کند، خود من شروع کردم و استقامت کردم. بنابراین درسی از کسی نباید درباره مقاومت و قاطعیت در این باره بگیریم، اما حرف این است که چرا چنین زمینه‌ای در ذهن ما وجود دارد که این دروغها مؤثر واقع می‌شود و این مسئله نگرانی آور است که ما باید به آن بپردازیم.

اگر روحیه خالص اسلامی باشد، یعنی اگر فکر راهنما و مبنای حرکت تضاد نباشد و این که اعتقاد بر پایه ساختن و بزرگ کردن کسی و یا خراب کردن کسی استوار نباشد، اگر آدمی را به حق بسنجند، همان طور که امام علی بن ابی طالب می‌فرماید و نه حق را به آدم، در آن صورت این گونه تبلیغات، مؤثر واقع نمی‌شد. اگر این تبلیغات مؤثر می‌شود، علت آن ضعف در بینش است، یعنی هنوز اسلام آن طور که هست حاکم نشده، حتی شناخته هم نشده است و چون زمینه، زمینه تضاد است و در زمینه تضاد، ساختن هر چیزی ملازمه دارد با خراب کردن چیز دیگری، ناگزیر اگر بخواهند یک چیزی را در ذهن او بی ارزش بکنند و لایذکسانی می‌خواهند در ذهن سپاهیان ارزش بشوند. و لازم است که رئیس جمهور بی ارزش بشود و این گونه دروغها را می‌سازند. آن عیب اصلی در بینش راهنماست.

اگر از آن روز نخست زورمداری و قدرت‌طلبی و این حس تفوق و حاکمیت را در افراد به وجود نمی‌آوردیم، خصوصاً در سپاهیان به وجود نمی‌آوردیم این گونه عوارض را به بار نمی‌آورد و این چیزی است که ما باید با آن مبارزه کنیم. والا دائم تکذیب کردن که این دروغ است و آن دروغ است، مسئله‌ای را حل نمی‌کند و آنهایی هم که یک دروغی می‌تواند نظر و باور آنها را تغییر بدهد، کسانی نیستند که من بابت تغییر نظرشان ناراحت بشوم. برای این که آنها علی الاصول مبنای تفکر و عملشان نادرست است و اگر هم با من موافق می‌مانند، باز به مناسبت دیگری این موافقت را از دست می‌دادند. آنها باید بر اساس عقیده با رئیس جمهوری در رابطه قرار بگیرند و نباید رابطه شان یک رابطه شخصی باشد. باید بر اساس دین و عقیده رابطه داشته باشند، تا این رابطه استوار بماند.

آنها هم که این تبلیغات دروغ را می‌کنند، بویی از واقعیت اسلام نبرده‌اند و دلی هم برای سرنوشت ایران نمی‌سوزانند و نمی‌دانند که حالا جنگ پیش آمده است. اول که این جنگ را باور نداشتند و با صراحت در روزنامه‌ها نوشتند که ما این مطالب را بزرگ می‌کنیم، محاصره اقتصادی را بزرگ می‌کنیم، مسئله ترس از جنگ را طرح می‌کنیم، از یک توطئه حرف می‌زنیم و از این حرفها که به خیال آنها هیچ پایه‌ای ندارد. روزی هم که بالاخره معلوم شد که پایه دارد و جنگ شروع شد، تبلیغ می‌کردند که از ارتش کاری ساخته نیست و این را باید به کنار گذاشت و گروههای چریک تشکیل داد که اجرای این طرحها مساوی بود با نابودی انقلاب و کشور ما و امروز معلوم می‌شود که خیر، ارتش ما توانا بوده فقط لازم بوده ما روحیه‌اش را خراب نکنیم به آن روحیه بدهیم، آن را از خود بدانیم و فکر اسلامی را در آن تقویت نکنیم تا در عمل صداقت، قاطعیت و پایداری خودش را نشان دهد. من خوشوقتیم که کوششهایم بی نتیجه نماند و مردم ایران می‌بینند که ارتشی که ۲۰ ماه از هر سو در تخریب می‌کوشیدند ما با استقامت و مقاومت این ارتش را با آن چنان روحیه‌ای وارد کارزار کردیم و چنان وفاداری از خود به جمهوری اسلامی و به کشور خویش نشان دادیم که مایه شگفتی همه هموطنان خود ما که باور نداشتند این ارتش بتواند مقاومت بکند. و مردم دنیا شده و موجب افزایش احترام ما نزد افکار عمومی دنیا گشت.

خوبست که در این جا از سنجش افکاری حرف بزنیم که درباره ارتش انجام گرفته است. مردم ما مثل رئیس جمهورشان ۹۰ درصدشان به توانایی ارتش اطمینان داشتند و اطمینانشان هم از متوسط بالا بود. ۵۵٪ مردم ما با همه تبلیغات سویی که درباره ناتوانی ارتش شده بود به موقعیت ارتش اطمینان داشتند. این اطمینان عمومی به ارتش، طبیعتاً در برخورد مردم به ارتشیان و در نتیجه بالارفتن روحیه آنها مؤثر واقع می‌شد و یکی از اسباب بزرگ موفقیت نیروهای ارتش و دیگر نیروهای مسلح ما بوده است. باری امیدوارم که این مقدار که گفتم برای خوانندگان مایه عبرت بشود و آنهایی هم که این تبلیغات سوء را در واحدهای سپاه می‌کنند به خود بیایند و بیش از این با سرنوشت انقلاب و کشورشان بازی نکنند. من نه از سپاه و نه از هیچ کدام از نیروهای مسلح هیچ انتظار خلاف قانونی ندارم. به عکس انتظار و اصرار دارم که قانون را اجرا کنند و اضافه بر قانون هیچ کاری نکنند.

بعد به دیدار از جبهه «عین خوش» رفتیم جایی که عراقی‌ها مدعی بودند آن جا را که گرفته‌اند و ۱۰۰ کیلومتر هم آن طرف تر آمده‌اند. هلی کوپتر در نزدیک امامزاده‌ای به زمین نشست مردم آن منطقه به پیشواز آمدند و اسلحه می‌خواستند برای این که بتوانند با دشمن به جنگند. ما از آنجا بیپ نظامی به طرف جبهه «عین خوش» رفتیم. به نزدیکی‌های جاده که رسیدیم، دیدیم که باران گلوله‌های توپ می‌بارد و وقتی به زمین می‌خورد و خاک بر می‌خواست رأس زیبایی به وجود می‌آورد که می‌شد آن را رأس گلوله‌های توپ عنوان کرد و من هم با همین عنوان شروع می‌کنم.

فلاحی جانشین ستاد به من گفت از این جا به بعدش را باید تصمیم بگیرید، چون هر آن ممکن است که جیب به هوا برود. معنای این حرف روشن بود. من باید به عنوان رئیس جمهوری تصمیم می‌گرفتم که آیا می‌بایست زندگی رئیس جمهوری و همراهانش را با توجه به وضعیت کشور و اثری که فقدان رئیس جمهوری ممکن بود به بار بیاورد، به خطر بیافکنم؟ اما یک طرف قضیه این بود که فرمانده نیروهای مسلح و فرمانده کل قوا به دیدار جبهه و سربازانی که در جبهه می‌جنگند می‌رود. اگر از این جا باز می‌گشت، دیگر چگونه می‌توانست از فرزندان اسلام، فرزندان ایران بخواهد که با استواری از میهن خودشان دفاع بکنند؟ این است که این بنده که به عنوان معرف استقامت کشور در آنجا باید در کنار سربازان حاضر می‌شد و از آنها می‌خواست که خدا و دین و تاریخ و موجودیت کنونی و آینده کشور در گرو استقامت شماست، شرف و حیثیت یک ملتی در گرو استقامت شماست و شما باید بایستید و استقامت کنید. یک همچون کسی نمی‌توانست از باران گلوله‌های توپ بترسد، ملاحظه زندگی رئیس جمهوری را بکند و بازگردد. من گفتم که می‌رویم.

آقای غفاری مشغول نقل قصه‌ای شد که در همان وقت در ۳۰ متری ما گلوله تویی به زمین خورد و همه گفتند خدا رحم کرد. من به غفاری گفتم بقیه داستان در شماره قیامت! او پرسید که توپ چقدر میزان از اطرافش را می‌زند و خراب می‌کند. گفتند در حدود ۵۰ تا صد متر اطرافش را خراب می‌کند. او تعجب کرد که در فاصله ۲۰ متر هم نیست، چطور آسیبی به ما نرسید. بعد معلوم شد که زمین شل است این هم از نعمتهای زمین شل که گلوله فرو رفته و ضرر و زیان به بار نیاورده بود و ما زنده ماندیم. به هر حال همین گلوله‌های توپ می‌آمدند و می‌خوردند و رقص گرد و غباری که نتیجه زمین خوردن گلوله بود، شروع می‌شد و دور تا دور ما این چنین رقصها بود. یکی دو گلوله هم به اسفالت جاده خورد و ما هم با همه اینها به سلامت به جبهه رسیدیم.

در آنجا هم گلوله‌ها از هر سو می‌آمدند و سربازها هم با کمال خونسردی کارشان را می‌کردند و تا مرا دیدند ریختند با ناباوری تمام. فلاحی فریاد می‌زد در جای خود سنگر را ترک نکنید و به فرماندهان امر می‌کرد که سربازها را در جای خودشان نگه بدارند و می‌گفت که رئیس جمهور پیش شما می‌آید. ما برای این که وضع دشمن را بفهمیم، گفتیم که به نزدیکترین نقطه دشمن یعنی محل دیدبانی برویم و رفتیم آنجا. سربازها و مأمورین دیده بانی در حالی که از شوق نمی‌توانستند جلوی اشک خودشان را نگه بدارند، می‌گفتند «ماجان خودمان را هم بدهیم کم ارزش است چرا که ما یک چنین کشوری پیدا کرده‌ایم، که رئیس جمهوری کشور می‌آید و در کنار ما و زانو به زانوی ما توی سنگر می‌ماند، ما شکستناپذیریم». از آنجا با دوربین ما وضع تانکهای دشمن را دیدیم و تقریباً از دو سو به سوی این قرارگاه نظامی تیراندازی می‌کردند. بعد پایین آمدیم. نیروهای ما یک تانک عراقی را گرفته بودند، تانک روسی بود و آن را به ما نشان دادند. دیدیم که باز سربازان تاب نمی‌آورند و دور ما جمع می‌شوند، و من دچار این بیم شدم که نکند مثل «جنگ احد» بشود و اینها سنگرهای خود را به شوق دیدن رئیس جمهور ترک بکنند و موجب شکستگی کلی، فراهم آید. آنها که آمده بودند پشتیبانی می‌خواستند، مطابق معمول فانتوم می‌خواستند و تانک و توپ و همه چیز می‌خواستند. مخصوصاً از جهت فرماندهی که شب پیش هم این حرف را می‌زدند و فرماندهی قابل می‌خواستند، و ما هم در بازگشت نخستین کارمان این شد که فرماندهی نیروهایمان را بهتر بکنیم و کردیم. فلاحی به آنها گفت شما بی خود داد و بیداد نکنید. نیروهایی که شما دارید دو لشکر زرهی را پاسخگو است و شما باید در اینجا نمایشگر روح پیروزی، روح قوی و اراده استوار باشید و نمایش دهنده پیروزی تانک و توپ. موضع شما خوب است، موقع شما قوی است و باید بایستید و مقاومت کنید. در همین حدود که داشتیم از این جا به آن جا می‌رفتیم یک گلوله دیگر نزدیک ما زمین خورد و قطعات آن به اطراف پراکنده شد. یک قطعه آن هم نزدیک پای آقای غفاری زمین افتاد و معلوم شد که بدشانسی آورده است و شهید نشد. به هر حال ما سوار

جیب نظامی شدیم، این بار گلوله‌های توپ دشمن دقیق تر شلیک می‌شد و رقص گلوله‌ها نزدیکتر به اتومبیل بود ولی به خواست خدا آسیبی به ما وارد نیامد. ما آمدیم و سوار هلی کوپتر شدیم و به مقر ستاد ارتش بازگشتیم.

بعد از ظهر در ستاد ارتش که نشستہ بودیم و ناگهان دیدیم از هر سو به آسمان تیراندازی می‌شود، معلوم شد میگه‌های عراقی آمده‌اند. دو سه تا میگ عراقی آمده است و دفاع ضد هوایی مشغول است و افرادی که توی اطاق‌ها بودند، از صداها نگران شدند و روی زمین دراز کشیدند. من به آنها گفتم اینجا توی اطاق دراز کشیدن یعنی زودتر در معرض مرگ قرار گرفتن، چون به خود اطاق نمی‌خورد یا به سقف اطاق می‌خورد یا به نزدیک اطاق می‌خورد که دیوار را خراب می‌کند یا سقف را بر سر آدم می‌ریزد. بهتر است که شما سرپا بمانید که اگر به جایی خورد و خرابی به بار آمد، بتوانید از معرکه در بروید. به هر رو آمدند و گفتند بهتر است شما به پناهگاه بروید و ما جواب دادیم که توکل به خدا بکنید و در همین جا بمانید، نه از این باب که نباید در مقابل خطر به پناهگاه رفت، البته انسان نباید دستی دستی خود را به خطر بیاندازد، از این باب که نباید بابت هر هواپیما به آسمان آوردن هم روش‌هایی در پیش گرفت که اثرات بیم و اضطراب در دیگران به وجود بیاید.

بعد از ظهر گفتند که مردم خرمشهر دارند شهر را تخلیه می‌کنند و هر آن ممکن است شهر سقوط کند، و من تصمیم گرفتم از این دو شهر بازدید کنم و سوار جیب آهو شدیم و راه افتادیم محافظی هم ما در این وقت نداشتیم و اتومبیل‌هایی که ما را همراهی کنند نخواستیم و راه افتادیم. یعنی منتظر نماندیم که آنها بروند و این مقدمات را بچینند. راه افتادیم، در راه مردم که نمی‌دانستند من در خوزستان هستم، اتومبیل را که می‌دیدند فریاد می‌زدند بنی صدر، بنی صدر و می‌دویدند، در راه می‌دیدیم که اتومبیل‌ها دارند می‌آیند و یک قطار طولانی از تمام وسایل نقلیه، رسیدیم به آبادان و به همان ترتیب برایشان ناگهانی بود و عکس‌العمل خودجوش از خود نشان می‌دادند و بنی صدر بنی صدر و اتومبیل را در میان می‌گرفتند. و دود هم تمام فضا را پوشانده بود. یک کسی آمد و گفت که پالایشگاه دارد می‌سوزد و امکانات خاموش کردن نیست، کار نمی‌کنند و از این مقوله حرف‌هایی یأس‌آمیز و ما برای این که اطلاع بگیریم از وضع خود آبادان و خرمشهر به محل سپاه پاسداران انقلاب در آبادان رفتیم. در محوطه چمن آنجا نشستیم و گزارش فرمانده سپاه را گوش کردیم و فهمیدیم که پالایشگاه را به وسیله خمپاره و توپ از نخالستانی که پشت آنجاست، می‌زنند و باید آن نخلستان را خاموش کنیم و از آنجا راه افتادیم آمدیم به مرکز بسیج. گزارشی هم در آنجا به ما دادند و همین معنا تأیید شد و فهمیدیم که چه باید بکنیم. از آنجا مردم در خیابانهای مسیر می‌دیدند و می‌فهمیدند که من حاضرم، خیابانها همه سنگربندی بود، جوان‌نهار سنگ‌رها بودند و با همان فریاد شادی و «حمایت می‌کنیم و درود و امید» و اینها، از آنجا به خرمشهر رفتیم.

در خرمشهر دیدیم فرق بین دیده و شنیده بسیار است. آنچه می‌شنیدیم و آنچه را می‌بینیم یکی نیستند. خرمشهر سقوط نکرده بود، ما به دژ خرمشهر رفتیم، در نزدیکی آنجا یک عرب مسلحی از هموطنان ما آمد و گفت این جا خبری نیست برگردید. فرمانداری ستاد آنجاست. به علاوه اینجا را دارند با توپ می‌زنند البته توپ زدن موجب انصراف ما نمی‌شد، الا این که وقتی ما فهمیدیم مرکز فرماندهی عملیات در جای دیگر است، رفتنمان به آنجایی معنی بود. آمدیم به مرکز فرماندهی عملیات و ناخدا جوادی وضع استقرار توپ و تانکهای دشمن را برای فلاحی تشریح کرد و تقاضا کرد فانووم بالا برود و بزند. یک سرهنگ دیگری هم بود که فرمانده عملیات منطقه بود. فلاحی به آنها گفت، این کار ساده‌ای است شما وسیله بهتری از فانووم در اختیار دارید و معلوم شد چند قبضه توپ کاتیوشا دارند که ۴۰ گلوله با هم می‌کند. و جهنمی از آتش به وجود می‌آورد. گفت که اینها را به سمت این محل برگردانید و گلوله باران کنید. آن سرهنگ گفت که دو سه قبضه را به طرف دیگری، طرف خاک دشمن شلیک می‌کند که مبادا دشمن از آنجا حمله بکند. فلاحی برای او روشن کرد که از آنجا حمله‌ای نمی‌تواند انجام گیرد و نیرو را تلف نکن و همه آتش را به این طرف برگردان و از او خواست تا فوراً این کار را بکند. خوب، شهر که سقوط نکرده بود هیچ، البته مردم شهر را ترک می‌کردند. اما جوانهای زیادی مانده بودند سنگرهایشان را داشتند، این جوان‌نهارتشیان بودند، سپاهیان انقلاب بودند و گروه‌هایی از جوانان دیگری که ما در خیابانها می‌دیدیم.

وقتی ما می‌خواستیم بازگردیم، هوا تاریک شده بود و صحبت از خطرهای بسیاری بود که در بازگشت در تاریکی وجود داشت. چون حالا دیگر همه فهمیده بودند که در خوزستان و در آبادان و خرمشهر هستیم و می‌دانستند که نیروی مدافعی هم نداریم، آیا مسلح همراه ببریم یا نبریم. این بحثها پیش آمد و به همان ترتیب که آمده بودیم، برگشتیم برای این که من فکر کردم، اولاً بردن یکی دو ماشین چیزی از خطر نمی‌کاهد، در تاریکی بود و نبود آنها بی تفاوت است. و اگر از جایی به ما حمله یا تیراندازی بشود، هیچ چیزی تغییر نخواهد کرد. ثانیاً، وقتی خود آن مردمی که داشتند شهرشان را ترک می‌کردند، و آنها که مانده بودند دیدند که نه ما با همان سادگی آمدیم و از خطر واهمه نکردیم با همان سادگی در تاریکی داریم باز می‌گردیم، از یک راهی که بسیار پر خطر است و اطراف این راه نخلستانها بودند و هر آن ممکن بود از پشت این نخل‌ها به سوی ما شلیک شود. هوا هم تاریک، چراغ راهم نمی‌باید روشن می‌کردیم. بنابراین جایی را نمی‌دیدیم اما آنهایی که می‌خواستند به ما حمله کنند، می‌توانستند در جاده ما را تشخیص بدهند و حمله کنند. در همین مراجعت به طوری که بعد به من گفتند، (همین رفتن و برگشتن ساده) موجب تقویت جدی روحیه مردم شد و ما به سلامت در تاریکی محض بدون روشن کردن چراغ از خرمشهر سوار شدیم و به مرکز ستاد آمدیم. در آنجا گزارشهای جبهه را گرفتیم، معلوم شد جیب به بال هواپیمای که می‌خواست ما را ببرد خورده است و قرار شد صبح برویم. بعد هواپیما یک پرواز آزمایشی انجام داد و ما سوار شدیم و نزدیک ساعت ۱۱ شب به تهران بازگشتیم.

وقتی وارد تهران شدیم، نزدیک ساعت ۱۲ ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان تلفن زد و صحبت کرد که به ایران بیاید، و به او گفتم که ما از آمدن شما و شخصیت و مسئولیت هر کشور مسلمانی استقبال می‌کنیم. برای این که ببینید ما چه می‌گوییم و حقی که داریم کدام است نه برای میانجی شدن، چون در این مسئله حق معلوم است. و آنهایی که می‌خواهند جانب حق را بگیرند باید بگیرند. معلوم است که ما مورد تجاوز قرار گرفته‌ایم، معلوم است که دولت عراق یک جانبه قرارداد الجزیره را نقض کرده است و بعد تجاوز کرده است. معلوم است که این تجاوز هیچ توجیهی ندارد و باید محکوم بشود و همه آنهایی که خود را مسلمان می‌دانند، باید در کنار ما با متجاوز بجنگند. برای این گونه گفتگوها آمدن شما عین مطلوب است با این حال من فردا پس از شور با امام و دیگران نظر خودم را به وسیله سفیر شما خواهم گفت. دوستان آمده بودند. مقداری آنها صحبت کردند در ضرورت فرستادن هیات‌هایی به کشورهای اسلامی برای توضیح موقعیت ایران و این که ما باید یک هجوم تبلیغاتی ببریم و وضع را برای مردم دنیا روشن کنیم. بسیاری در دنیا نمی‌دانند وضعیت از چه قرار است و این قبیل مطالب و ساعت یک بعد از نیمه شب خوابیدیم به امید فردا.

جمعه ۴ مهر ماه ۱۳۵۹

صبح بعد از این که دکتر چمران آمد، پس از ملاقات و رفتن دو تن از نظامیان که برای رفتن به سفری آمده بودند باهم به منزل امام رفتیم و با امام دیدار کردیم. امام چهره بشاشی داشت و بسیار از سفر خوزستان راضی بود. وضع را برای ایشان تشریح کردم. گفتم به این که ارتش ما خوب مقاومت کرده و این شنیده‌ها نادرست است و با آنچه انسان می‌بیند، نمی‌خواند. گفت پس این اخبار چیست که می‌گویند اینجا سقوط کرد آنجا سقوط کرد؟ گفتم این اخبار را آدم‌های نادان و ناشی و مسئولین محلی می‌سازند و می‌گویند و برای خودشان و دیگران اضطراب درست می‌کنند، که واقعیت ندارد. من جبهه‌ها را رفته و یک به یک بازدید کردم و هم روحیه قوی است و هم وضع خوب است و ارتش ما خوب مقاومت کرده است. چمران گفت که این حمله که قرار بود نتایج بسیار اسف باری برای انقلاب ما به بار بیاورد، ظاهراً به نفع تمام می‌شود عجب این است که سفیر الجزیره هم که عصر آمد و بعد هم خواهم گفت، همین حرف را زد. به هر حال امام گفت بله اولاً معلوم شد که این ارتش به اسلام وفادار است به جمهوری اسلامی وفادار است و کاملاً به انقلاب گرویده است و امید دشمنان ما

را که پشت کند به این جمهوری و به نفع آنها عمل کند بر باد داده است. دوم این که به داخلی و خارجی معلوم کرد که قوی است و اگر روحیه و دل به او بدهیم می تواند در برابر تهاجمات بزرگ مقاومت بکند و این هم خارجیه را برای نقشه های بعدی منصرف کرد و هم اشرار داخلی را سر جای خود نشانده که بدانند این یک نیروی قوی است و باید حساب کار خودشان را بکنند و دست از شرارت بردارند. قرار شد که درباره خطابهایی به ارتش خودمان به سپاهیان انقلاب خودمان به ژاندارمری، شهربانی و کلیه نیروهای مسلح مکرر بفرمایند و دائم به آنها روحیه بدهند و همین طور خطاب به ملت عراق و ارتش عراق و آنها را از این که وسیله دست صدام حسین بر ضد یک ملت برادر مسلمان بشوند بازدارند.

مسئله آمدن رؤسای دولتهای مسلمان به ایران طرح شد و من نظر خودم را دادم و عرض کردم که اگر اینها برای میانجیگری بیایند، ما نباید بپذیریم اما برای این که ببینند ما چه موقعیتی داریم و چه ظلم و تجاوزی بر ما شده است، بیایند قدم آنها بالای چشم. ایشان هم گفتند بله جنبه میانجیگری به هیچ وجه نباید در میان باشد، ولی خوب برای آمدن و فهمیدن نقطه نظرهای ما هر کدام می خواهند بیایند، بیایند مفید هم هست. احمد آقا هم نشستند بود، او درباره فایده هر یک از این مسافرتها در صورتی که در همین حد باشد اصرار بیشتری کرد.

بعد از منزل امام بیرون آمدیم. در ضمن من بگویم که وقتی درباره کم و کسری هم نداریم و به شما بروز نمی دهند و هیچ کم و کسری هم نداریم. خوب این روحیه قوی انسان را هم قوی دل می کند و وقتی بلند شدیم ایشان خطاب به من فرمودند که انشاءالله پیروز بشوید. در بیرون گفتگوی مختصری با مخبر تلویزیون انجام دادیم و آمدیم به محل ستاد ارتش، با نظامیان نشستیم و توجه امام را به آنها گفتم و راجع به طرح جنگی صحبت کردیم و بعد از داد و قالهایی که در این گونه امور پیش می آید و هیجانها، قراری برای ساعت پنج بعدازظهر گذاشتیم و رفتیم بالا برای این که سفرای پاکستان و الجزیره را در اتاق رئیس ستاد ببینیم.

سفیر پاکستان آمد و من نظر خودم را گفتم، گفتم با امام هم صحبت شده و با دیگران هم صحبت شده و در همین حد اگر کشورهای اسلامی به اتفاق آراء نمایندگانشان از رئیس جمهور پاکستان و دبیر کل کنفرانس اسلامی خواستند که به ایران بیایند ما برای تشریح موقعیت خودمان با کمال می پذیریم اما برای این که میانجی بشوند و مذاکراتی انجام بدهند نمی پذیریم. برای این که میانجی معنی ندارد و حق روشن است و باید جانب حق را بگیرند، او هم گفت که سخنان آن شب شما خطاب به سفرا خیلی روشن بود و ما تردید نداریم که تجاوز انجام گرفته و حق هم با شماست.

بعد سفیر الجزایر آمد، با او مفصل تر صحبت شد. او چند مطلب را گفت که بسیار در خور توجه است، بعد از این که گفت امیر کویت با رئیس جمهور الجزایر صحبت کرده است که به ایران بیایند. و من گفتم که به همین حدود آمدن آنها مفید است و قدمشان بالای چشم. او گفت صدام حسین این طور وانمود کرده بود که انگار به یک گردش گاه می رود. یعنی هیچ مقاومتی در برابر آنها نخواهد شد چون به خیال آنها ارتش متلاشی شده و قوه مقاومت و روحیه مقاومت ندارد و اصلاً مایل به مقاومت هم نیست، حضور ارتش عراق را بهانه قرار خواهد داد که به جمهوری اسلامی پشت کند. اما در عمل دنیا با یک واقعیت دیگری روبرو شد و معلوم شد که هنوز روح این ملت را مردم دنیا و دستگاههای تبلیغاتی که به مردم دنیا اطلاع می دهند نشناخته اند.

نیروی هوایی شما ضربات جانانه ای وارد کرده و همه فهمیدند که این نقشه موشه دایان این بار نگرفت. آنها به پایگاههای هوایی شما از زمین و آسمان حمله کردند اما به نتیجه نرسیدند و از امروز همه می دانند که زور ارتش عراق به انتها رسیده و از قول سفیر روسیه در الجزیره نیز گفت که آنها (روسیه) بنا ندارند کمکهای بیشتری به عراق بکنند، برای این که این علاوه بر این که یک تجاوز آشکار است، امید پیروزی هم ندارند. من بعد از این دیدار و گفتگو که خیلی امیدبخش بود از جهت این که وقتی یک ملتی مقاومت کرد چقدر احترام در دنیا پیدا می کند، امروز بعد از بیست ماه سران این دولتها می خواهند به ایران بیایند و خود این یک احترامی است به قوه مقاومت ما و من هم به همین صفت آنها را می پذیرم تا معلوم بشود که چقدر روح مقاومت در ملت ما قوی است.

بعد من در کمیسیون امنیت ملی حاضر شدم و این مطالب را به نظامیان گفتم، گفتم شما با مقاومت خودتان در جایی قرار گرفتید که باید پیروز شوید اگر آنچه را که به دست آورده اید نتوانید نگاه دارید، ما بسیاری چیزها را از دست داده ایم اما باید همان حیثیت و اعتباری را که به دست آورده ایم با عمل خود نگهداری کنیم و هم چنان به میزان آن نیز بیفزاییم.

امروز آن لحظات و آن لحظه تاریخی فرا رسیده است روح مقاومت ملت ما می تواند در وجود شما تجلی کنند و همه نیروهای مسلح ما باید با تمام استعداد و توانایی بایستند. و تاریخ خفت و ذلت را ورق بزنند دو قرن بود که ملت ما را با خفت خو می دادند و رجال ما به نوکری اجنبی فخر می فروختند و امروز باید این دوران بسر برسد هیچ لحظه ای شکوه مندتر و زیباتر از این برای شما نیست که یک قسمت از این تاریخ را مقاومت شما تشکیل بدهد و شما مردمی باشید که با مقاومت خودتان به طور قطع تاریخ دو قرن خفت و خواری را ورق می زنید و در صفحه جدیدی که پیشروی نسل امروز گشوده می شود نخستین سطور را با خون خودتان بنویسید: که ایرانی در اسلام از خفت بیرون آمد و زندگی سربلند و آزاد خویش را شروع کرد. گفتم ما باید همان روشی را در پیش بگیریم که موسی با قوم خود در پیش گرفت و آنها را در سینا چهل سال در کار و تلاش و مبارزه نگهداشت. طوری که یک نسل نسلی که به خفت و تسلیم خو کرده بود، جای خود را به یک نسل نو و زنده ای با روح آزاد داد که آماده برای یک زندگی مستقل و آزاد است و اینک شما باید بدانید ما هیچ بهانه ای برای مقاومت نکردن را نمی پذیریم هیچ کمبودی نباید انسان را از فکر چاره منصرف کند و منبای کار را که مقاومت است رد کند و حالا وضعیت نظامی را تشریح کنید. آنها هم وضعیت نظامی را تشریح کردند و من گفتم در این صورت با توجه به وضعیتی که شما گزارش می کنید هدف نیروهای ما باید خنثی کردن مقاومت نظامی دشمن و ایجاد زمینه برای حمله باشد.

ساعت ۵ بعد از ظهر برای شرکت در شورای عالی دفاع به محل نخست وزیری آمدم. اما این شورا تشکیل نشد، من از فرصت استفاده کردم و درباره اوضاع نظامی غرب با وزیر دفاع، فرمانده نیروی هوایی، رئیس ستاد ارتش، فرمانده نیروی زمینی و دکتر چمران صحبت کردم. بعد علمای بلوچستان آمدند تقاضاهایی داشتند که با من در میان گذاشتند. یکی این بود که دانشگاه اسلامی آنجا افتتاح بشود. دیگر این که رسانه های گروهی به خلفای اسلام توهین نکنند، یک وزیر مشاور از اهل سنت باشد قاضی از اهل سنت باشد و... و بالاخره به وضعیت اقتصادی بسیار بد بلوچستان رسیدگی شود و رئیس جمهوری از آن استان دیدن کند و به دردهای مردم برسد.

عده دیگری آمدند، گزارشی آورده بودند درباره طرحی که عده ای برای تسویه حساب با گروههای سیاسی دارند و این مسئله را با تفصیل با من در میان گذاشتند و جعلیات و دروغهایی را که در روزنامه ها می نویسند و درج می شود و از رادیو می گویند و اینها مقدمه چینی است برای برخوردها و عوارضی که در پی خواهد داشت. خصوصاً در اوضاع کنونی کشور ممکن است بی رابطه با توطئه گسترده ای که دشمن برای ما تدارک کرده است نباشد.

بعد حاج احمد آقا به اتفاق رئیس مجلس آمد و از من و فرماندهان نظامی دعوت کرد که برای ساعت ۹ به خدمت امام برسیم. البته موقعی که ما می خواستیم راه بیافتیم موضعیت قرمز اعلام شده بود و همه جا تاریک بود. با این حال من به طرف منزل امام راه افتادم و نزدیک منزل کسی آمد و گفت: وضع همان وضعیت قرمز است و ملاقات به فردا می ماند. از آنجا به منزل مادرم آمدم و در نزدیک نیمه شب ضیاءالحق تلفن کرد و قرار شد که فردا بعدازظهر به ایران بیاید.

ساعت ۱۲ شب ابوشرف با یک نفر دیگر آمد اطلاعاتی از اروپا آورده بود و باز بختیار خائن در جایی گفته است که تا ۱۵ روز دیگر در ایران خواهد بود این برای چندمین بار است که چنین آرزویی را در دل می پرورد و بر زبان می آورد، اما هنوز به جایی نرسیده این بار نیز به جایی نخواهد رسید، جمهوری ما استوار است. این مردم خواهان این جمهوری هستند و مسلماً از جمهوری خودشان دفاع می کنند. امیدوارم تحمل این سختی ها به استحکام هرچه بیشتر جمهوری ما بیانجامد.

اول صبح گزارشات جبهه‌های مختلف جنگ را دریافت کردم. گزارشات خوب بود می‌گفت که فشار به خرمشهر از بین رفته و تیراندازی به آبادان هم کم شده و فعالیت نیروی هوایی دشمن تقریباً نزدیک به صفر است. در سر پل ذهاب قشون دشمن به عقب می‌رود. و اما در قصر شیرین شهر در دست دشمن است.

به ملاقات امام رفته و یک ربع در حضور ایشان راجع به وضع عمومی جبهه و هدفهایی که تعقیب می‌کنیم صحبت کردیم و این که نیروهای مسلمان دارای روحیه عالی هستند و با روحیه و عقیده جنگ می‌کنند و ما تا می‌توانیم باید این روحیه را تقویت کنیم. بعد از آن چون قرار بود به استقبال رئیس جمهور پاکستان بروم. امام فرماندهان نیروها را پذیرفتند و کلام تشویق آمیز پرهیجانی خطاب به آنها فرموده بودند که در روحیه آنها بسیار اثر گذاشته بود من به ستاد ارتش بازگشتم و بلافاصله از جبهه‌های مختلف اطلاعات خواستم، معلوم شد که وضع در جبهه خوزستان به خرابی گراییده و دو تیپ زرهی دشمن از خط مستقیم به سوی اهواز آمده و اهواز در تیربرد توپخانه آنها قرار گرفته است. بلافاصله از نیروی هوایی خواستم که به کمک نیروی زمینی برود و در متلاشی کردن این دو تیپ، تمام همت و توانایی خود را به کار ببرد. نیم ساعت به نیم ساعت از جبهه اطلاع می‌گرفتم. وضع در برخی جاها آرام بود، فقط در جبهه اهواز بود که اوضاع تقریباً نگرانی آور بود بعد یاسر عرفات آمد. ما با او گفتگو نشستیم. این گفتگو تا ساعت ۴/۱۵ ادامه یافت. آقای رجایی هم در این گفتگو بود از نظر روش، بر این امر تاکید می‌کردیم که دو روش در قرآن به ما آموخته شده، یک روش در مورد اختلاف بین خود مسلمانهاست که در آنجا یک طرف حق کامل و یک طرف باطل کامل است و نمی‌شود هر طرف مقداری از حق را داشته باشند. در آنجا دستور این است که میانجی بیاید و صلح برقرار کند و حق را به حق دار بدهد. یک وقت هم هست که اختلاف بین حق و باطل است، یک طرف مسلمان است و یک طرف غیر مسلمان است و این طرف که مسلمان است حق هم دارد. در اینجا میانجیگری معنی نمی‌دهد، حمایت و در کنار صاحب حق بر ضد باطل جنگیدن معنی می‌دهد. و ما چون مورد تجاوز واقع شده‌ایم و خود را حق می‌دانیم، از شما انتظار داریم که کنار ما بایستید و با باطل بجنگید. از جمله این که از نظر روش گفتیم که ما چرا نمی‌توانیم میانجی را بپذیریم و گفتیم که میان حق و باطل سازش ممکن نیست تا میانجی ممکن باشد. بعد به بررسی وضع پرداختیم و او گفت که انقلاب ماست و شکست این انقلاب قبل از همه، ما را از پا در می‌آورد و ما گفتیم که شکست این انقلاب ما وقتی است که ما تن به سازش با باطل دهیم. و من این مطلب را برای او شرح کردم که قدرت یک قانون ساده دارد، اگر نتواند بزرگ بشود و رشد کند، ناگزیر میل به تخریب می‌گذارد و فلج می‌گردد. بنابراین ما اگر بتوانیم که به خواست خدا می‌توانیم آن تجاوز را دچار شکست بکنیم. قدرت صدام حسین روی به تخریب خود می‌گذارد و زود او را از پا در می‌آورد. او می‌گفت شما گمان می‌کنید که در این دنیا می‌توان بغداد را گرفت یا صدام حسین بتواند تهران را بگیرد این ابرقدرتها این امور را تحمل نمی‌کنند. ما جواب دادیم خیر، ما قصد این را نداریم که اینجا یا آنجا را تصرف کنیم، ما می‌خواهیم یک رژیم باطلی نباشد، رژیمی که به ناحق به کشور ما حمله کرده. او گفت که صدام حسین مدعی است که شما می‌خواستید آماده شوید و به آنها حمله کنید و آنها پیش دستی کرده‌اند. قطب زاده در پاریس گفته است که ما می‌خواهیم صدام حسین را بکشیم و چمران گروههایی خرابکار و چریک به خاک عراق می‌فرستد و با شیعیان آنجا می‌خواهد ترتیب قیام بر ضد دولت عراق را بدهد و ما چون به دفعات گفتیم آماده مذاکره هستیم و کسی شنید، ناچار عمل کردیم، ما جواب دادیم که اولاً ما آماده حمله به آنجا نمی‌شدیم، چون او نمی‌تواند هیچ نشانه‌ای از این امر ارائه بدهد. حال این که ما از یک ماه و نیم پیش می‌دانستیم که یک چنین طرح آمریکایی وجود دارد و آنها هم در این طرح شریک هستند و بنابر ساقط کردن جمهوری اسلامی ماست. و دلیل هم داشتیم، برای این که این اطلاعاتی که داریم صحیح است. چون نیروهای آنها در مرزهای ما متمرکز می‌شدند ولی ما متقابلاً چنین تمرکزی به وجود نیاورده بودیم، برای این که احتمال و یا قصدی هم برای حمله نداشتیم. به هر حال این گفتگوها طولانی شد و ما از موقع قاطع خودمان خطور نکردیم.

ساعت ۴/۱۵ به فرودگاه رفتیم و با ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان صحبت کردیم و شب هم او آمد که بعد خواهیم گفت. من برگشتم به جلسه شورای امنیت و وضع را در خوزستان بررسی کردیم و تصمیماتی گرفتیم که قرار شد امروز یا فردا یکشنبه به کلی تغییر بدهد. من از شورای امنیت به اطاق رئیس ستاد رفتم. بعد رئیس جمهور پاکستان و هیئت او آمدند و در آنجا هم ما همان دو روش را شرح کردیم و گفتیم که به دلیل این که مسئله دعوا بین حق و باطل است، ما میانجی نمی‌توانیم بپذیریم. حرف ما روشن و واضح است، ما مورد تجاوز قرار گرفته‌ایم و از آنها می‌خواهیم که خود را مسلمان می‌دانند حمایت می‌خواهیم. نه بیش و نه کم. رئیس جمهور پاکستان گفت که روشها صحیح است، ولی در قرآن آمده است که در ماههای حرام جنگ نکنید. خصوصاً در این ماه جنگ حرام است و اگر از شما بپرسند چرا در این ماه جنگ کردید، چه جواب دارید؟ گفتیم ما یک دلیل دیگری برای این که دعوا بین حق و باطل است و این رژیم رژیمی ضد اسلامی است، خود این که درست جنگ با ما را به همین ماه انداخته، یعنی وقتی شروع کرده که ماه حرام است، دلیل بر ضد اسلامی بودن آن رژیم است. خوب اگر رژیم اسلامی بود که با کشور اسلامی جنگ نمی‌کرد. و اگر می‌کرد و آن را در این ماه نمی‌کرد و ناچار او هم قانع شد. بعد در زمینه اثرات اقتصادی جنگ، وزیر دارایی مسئله‌ای را عنوان کرد و این جلسات تا پنج بعد از نیمه شب به طول انجامید. صورت گفتگوهای ما با هیئت پاکستانی نوشته شده.

ساعت ۵ بعد از نیمه شب وضع جبهه‌ها را پرسیدم. وضع بهتر شده بود و نیروهای ما در منطقه سرپل ذهاب پیشروی کرده بود، در منطقه اهواز وضع تثبیت شده بود و آن نگرانی که از ظهر تا شب داشتیم، کم شده بود.

به منزل آمدم، آقای قطب زاده آمده بود، اطلاعاتی آورده بود درباره تشکیل یک ارتش از مزدوران که به اصطلاح موج بعدی است که اگر حمله عراقیها موفق شد، آنها می‌آیند مستقر می‌شوند و از آنجا شروع می‌کنند و مابقی ایران را افساد کردن و اگر هم موفق نشدند، به اصطلاح موج بعدی است که روانه ایران خواهد شد او گفت، البته در همان طراحی اولی که ارتش عراق دارد انجام می‌دهد یک ارتش ایرانی هم هست و اینها منتظرند وقتی که منطقه‌ای آزاد شد مستقر شوند به علاوه به این اطلاعات نباید زیاد اهمیت داد، باید رفت تحقیق کرد دید چقدر درستی دارد و چگونه باید با آن برخورد کرد. کاری که در گذشته ما کم کرده بودیم. بعد او گفت که مشغول یک زمینه سازی هم هستند که بعضی‌ها بی دلیل و با دلیل می‌آیند به ستاد که اگر موفق شد، بگویند ما بودیم که نگذاشتیم شکست بخوریم و اگر ما نبودیم، شکست می‌خوریم. اگر هم به شکست انجامید بگویند فرمانده کل قوا رئیس جمهور بوده و او نتوانسته کار را درست رهبری کند.

من به او گفتم، این جنگی که ما به آن مشغولیم و به خواست خدا هم پیروز می‌شویم، کم و کسر زیاد دارد. غالب اموری که باید در دست فرماندهی باشد در دست نیست، ولی بهر حال ما کسی نیستیم که از کم و زیادیها بنالیم و وظیفه را انجام ندهیم. برای افتخارات هم نمی‌جنگیم، برای نجات انقلاب اسلامی و میهن اسلامی می‌جنگیم.

در راه که می‌رفتم پیام امام را در پاسخ تلگرافات علماء و مجلس از رادیو شنیدم که در آن امام، میهن را عزیزتر از جان گفتند و این مسئله این مقدار به نظر ما یعنی ایرانیت، همین مقدارش ایرانیت است، یعنی ما ملتی هستیم به اسم ملت ایران دارای یک هویت مستقل، یک فرهنگ و این بر پایه دین ماکه اسلام است، استوار است. ما نمی‌توانیم این هویت را نادیده بگیریم و این را نباید هم تضعیف بکنیم، آن ملی‌گرایی که غربی است به معنای تقدم یک ملت است بر همه چیز و بر دیگران آن ملی‌گرایی است که تجاوز کار است، می‌خواهد به دیگران تجاوز کند. این آن چیزی است که در اسلام باطل است، ما در این نبرد چیزهایی را که از دست داده بودیم دوباره داریم به دست می‌آوریم که مهمترین آنها لیاقت و قابلیت اداره است. این موجی که برخاسته بود و آن گروههایی

که می‌خواستند اموری را قبضه کنند افراد کاردان، لایق، آگاه عالم هم نداشتند، افتاده بودند روی این خط که مکتبی باشد، بیسواد باشد. مکتبی باشد، دست چپش را نشناسد. امیدوارم که این جنگ به ما حالی کرده باشد که این گونه اشخاص برای موجودیت انقلاب خطرناکند و مکتبی راستگو کسی است که برای کاری که بر عهده می‌گیرد، توانایی داشته باشد.

به هر حال این که، بعد ارتش مزدور می‌آید و به ارتش عراق اضافه می‌شود و اینها ما را زبون نمی‌کند. آن چیزی که ما را زبون می‌کند ضعفهای خودمان است و عدم اقرار به این ضعفهاست و اشخاص لایق و کاردان را در کارها نگذاشتن.

در مذاکره با هیئت پاکستانی، ما تاثیر ضعف ایران را در شرق ایران و در غرب ایران شرح دادیم و گفتیم، ضعف ایران به ضعف پاکستان و ضعف افغانستان هم می‌انجامد، و در جبهه غرب قبل از همه به ضعف جبهه فلسطین و سوری در برابر اسرائیل می‌انجامد و به تقویت جناح آمریکایی در خاورمیانه. اینها را مفصل گفتیم که در جای خود خواهیم گفت. امروز هم تا ساعت یک بعد از نیمه شب به این ترتیب به پایان رسید.

یکشنبه مهرماه ۱۳۵۹

صبح پیش از رفتن به ستاد ارتش، به امور غیر نظامی پرداختم که در این مدت معطل مانده بود و بعد به ستاد ارتش رفتم. اول از رئیس ستاد گزارش عملیات جنگی را خواستم. گزارش خوشبینانه و امیدبخش بود، بعد از لشکر اهواز گزارش خواستم که همچنان امیدبخش بود لشکر کرمانشاه به همین ترتیب همه حکایت از این می‌کرد که به نیروهای دشمن ضربات جدی وارد آورده‌اند.

بعد سفیر کره شمالی آمد و درباره امکانات همکاریهای صنعتی میان دو کشور صحبت شد. بعد از آن گزارش وضع جبهه‌ها را خواستم، حکایت از عزیمت نیروهای عراق می‌کرد. خصوصاً در جبهه‌ای که به اهواز منتهی می‌شود.

بعد ضیاءالحق و یاسر عرفات و حبیب شطی آمدند و گفتگو کردیم و ناهار را هم با آنها خوردیم.

امروز شطی و ضیاءالحق دو مطلب مطرح کردند. شطی می‌گفت پیغمبر در صلح «هدیه» به زمینهای دیگر، دانشهایی به جای گذاشته است و از من می‌خواست که دولت ایران با ختم جنگ موافقت کند. من همان جوابی را که شب پیش به ضیاءالحق و روز پیش به یاسر عرفات داده بودم تکرار کردم که ما جنگ را شروع نکردیم جنگ به ما تحمیل شده و تا وقتی که سرباز خارجی در سرزمین ماست و امکان تجاوز هست و از بین نرفته است، نمی‌توانیم آن را متوقف کنیم. ضیاءالحق گفت: می‌فهمم که شما چرا نمی‌توانید جنگ را متوقف کنید. ملت شما با این امر موافقت نخواهد کرد. من هم اگر بودم جنگ را ادامه می‌دادم، اما در عین حال می‌شود که پا به پای جنگ گفتگو هم کرد. من به او گفتم که گفتگو در کنار جنگ، وقتی است که ما تصمیم خود را نگرفته باشیم یا تردیدی در راهی که در پیش داریم داشته باشیم. ما این تردید را نداریم، تصمیم ما استوار است و ما جنگ را تا وضع قبلی ادامه خواهیم داد.

بنابراین گفتگوی ما در حول این دو مطلب بود و با این جواب صریح و قاطع ما، تقریباً دنباله بحث، دیگر معنا پیدا نکرد و پس از رفتن آنها من همراه وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی به پایگاه نوزه رفتم. در آنجا از قسمتهای مختلف دیدن کردم. همه جا امید و شور و هیجان و شادی بود. با چنان هیجانی ما را در میان گرفتند و ابراز احساسات می‌کردند که من به هنگام صحبت برای خلبانهای این پایگاه به هیجان آمدم و همراه آنها از شوق با هیجان گریستم. به آنها گفتم ما همواره مدیون مهنیم و اما لحظاتی از عمر یک وطن می‌رسد که در آن لحظات این وطن است که مدیون فرزندان خود می‌شود و این لحظات همان لحظات هستند. شما چنین درسی از پاکبازی و فداکاری دارید و چنان فداکاری آشکاری از خود بروز داده‌اید که هیچ کس، نه من و نه کس دیگری نمی‌تواند به شما درسی بدهد. به خلبانها گفتم آنها که شهید شدند، وظیفه شان این بود که برای من و شما امکان به وجود بیاورند تا استعداد خودمان را، توانایی، فداکاری و ایثار خودمان را، لیاقتهای خودمان را و قوه ابتکار خودمان را بروز بدهیم، آنها شهید شدند تا ما نقش پیدا بکنیم و اینک که این نقش را فرزندان میهن اسلامی ما پیدا کرده‌اند، باید هر چه توانایی دارند از خود بروز بدهند.

این صحبت مفصل شد و من دیدم که نتیجه این بیان و پاسخی که به سئوالهای آنها دادم، حتماً ایمان استوارتری، تصمیم راسخ‌تری به درهم شکستن نیروهای متجاوز در آنها به وجود آورده است. من یقین دارم که در روزهای آینده اثرات این تصمیم ظهور و بروز خواهد کرد.

بعد به تهران بازگشتم. در تهران ۳ گزارش را خواندم یکی احتمال حمله آمریکا به ایران، یکی مسئله جنوب و قشقایبها و حزب توده، و یکی درباره صنار مامندی.

در مجموع وضع کشور حساس است. هر لحظه ممکن است با دخالت عوامل خارجی، وضعیت تازه‌ای به وجود بیاید. مراقبت‌ها را باید صد چندان کنیم، امشب که در پایگاه نوزه بودیم، موافق گزارش خلبانها، عراقیه نیروهای تازه‌ای را وارد کرده‌اند و تو پنداری دشت خوزستان را از تانک، توپ و وسایل زرهی دیگر پر کرده‌اند.

خلبانها اظهار نگرانی می‌کردند. من به آنها گفتم دل من گواهی می‌دهد که آنها در همین حمله، خود را شکست دادند و به زودی از پای در خواهند آمد. بعد از خواندن آن گزارشها از ستاد ارتش، تا ساعت ۵ بعد از نیمه شب گزارش خواندم. گزارشهای ستاد تایید می‌کرد که وضع نظامی بدتر شده است و خوشبینی که تا ظهر وجود داشت از بعدازظهر کم شده و حالاکمتر از کم شده است. حاصل این جنگ، مسئله تغییراتی است که زود به زود گاهی این و گاهی آن پیش می‌رود و وضعیت تازه‌ای را به وجود می‌آورد. آنچه اساسی است این پیش و پس رفتن نیست، بلکه ضربه‌های کاری است که باید بتواند یک ارتشی وارد کند تا به تدریج دشمن را از تک و تاب بپندازد و بعد بتواند آن را مهار کند.

شب را دیر به پایان بردم اما آرام نداشتم، دلم و حواسم پیش سربازها بود و پیش خلبانها بود، پیش همه آنهايي بود که با علم به خطر و قبول خطر به میدان شرف و افتخار رفته‌اند، رفته‌اند تا بمیرند و با مرگ خود شرف و افتخار بیابند و بتوانند به ذلت و خواری قوم ایرانی پایان بدهند و امکان بدهند که در ایران، اسلام حاکمیت پیدا کند و انسانها در پر تو حاکمیت اسلام آزاد بشوند. ای کاش یادم می‌ماند و این صحبتی که برای خلبانهای پایگاه نوزه کردم در اینجا می‌آوردم. اما مختصری که گفتم از آن بیانی است که در آنجا بر زبان آمد، ظاهراً ضبط و وسیله‌ای هم نبود و ضبط نشد و شاید این هم یکی از دلایل آن بود که لحن و بیان در آن لحظات آزاد بود، من امیدوارم در خاطر شنوندگان من ثبت و ضبط شده باشد و در عمل قهرمانی آنها تبلور بجوید.

به هر رو از آنجا که بازگشتم، هم امید من و هم اعتماد من و کارایی و توانایی فرزندان کشور اسلامی ایران صدچندان شده بود. آنها سئوالهایی داشتند، یکی این بود که چرا رادیو تلویزیون نقش ستون پنجم دشمن را بازی می‌کند. چرا اصرار هست که نقش رئیس جمهوری را کوچک جلوه دهند، یا نادیده بیانگارند حتی بیانات و مصاحبه‌ها را به ترتیبی پخش می‌کنند که آشکار است که زورکی است، اما به قول خود آنها مردم هشیار و آگاهند و همه چیز را می‌فهمند.

به هر رو می‌گفتند اطلاعات زیادی به وسیله اخبار، به دشمن می‌رسد که فوق العاده برای او ذیقیمت است و نمونه‌های بسیاری را نقل می‌کردند. از جمله آن نمونه که وقتی شما می‌گفتید بمب در فرودگاه نخورد، دورتر خورد، معنایش این است که باید کار خود را تصحیح کند و وقتی می‌گویید به اسفالت خورد و مردم در مدت نیم ساعت تعمیر کردند، معنایش این است که بمبی که به کار برده کافی نبوده، باید بمب قوی‌تری به کار برد و بسیاری از این نکات که امیدوارم از این پس رعایت بشود.

صبح خیلی زود تلفن شد که چرا خود را به خطر می اندازم و دلسوزی. پاسخ من این بود که جان برای این گونه خدمات است، اگر نه، به چه کار می آید. بعد اطلاع از ستاد ارتش گرفتم، می گفتند که وضع تغییر نکرده و آرام است. بعد راهی ستاد ارتش شدم و در آنجا جلسه ای را با فرماندهان تشکیل دادم و بعد از دو ساعت گفتگو بالاخره به شیوه عمل نظامی جالبی رسیدیم و این شیوه از بعد از ظهر امروز به اجرا گذاشته شد. تا ظهر پی در پی گزارشی از وضع لشکرهای خوزستان و غرب کشور می گرفتیم و همه این گزارشها خوش بینانه بود و حکایت از این داشت که نیروهای دشمن به شدت از زمین و هوا سرکوب می شود.

ظهر سرهنگ عطاریان به من گفت که امیدوار است قصر شیرین را باز پس بستاند و بعد از ظهر می گفت که در جبهه غرب ۸۰ تانک دشمن را نابود کرده اند. و نیروهای ما رادیو تلویزیون را باز پس گرفته اند.

امروز با منزل امام تماس گرفته شد، برای حل چند مسئله که کم و بیش هست. یادداشتی هم من تهیه کردم و به آقای اشراقی دادم. برای این که لااقل در دوره جنگ کارشکنی در کار کسی که مسئولیت سنگین هدایت جنگ را دارد، نشود.

بعد یاسر عرفات آمد برای این که با هم ناهار بخوریم و خداحافظی کند. او گفت من پیشنهاد می کنم شما آتش بس را به قید عقب نشینی نیروهای عراقی به مرز خود بپذیرید والا هر آن ممکن است قدرتهای دنیا وارد عمل بشوند و کار را مشکل کنند. من به او پاسخ دادم علاوه بر این که قبول آتش بس وقتی که نیروهای دشمن در خاک ما هستند ولو به قید عقب نشینی، امری است که برای ما مقبولش غیر ممکن است. ارتش ما دو آزمایش بزرگ و گرانقدر را گذرانده و می گذراند. آزمایش اول که از روی اول انقلاب تا امروز مشغول گذراندن آنست و در این جنگ به بهترین وجه از عهده آن برآمده است، وفاداری به جمهوری اسلامی ایران است. اطلاعاتی هم رسیده بود که بختیار یک روز قبل از حمله عراق در بغداد بوده و گفته بوده است ۲۴ تا ۳۶ ساعت بیشتر طول نمی کشد و رژیم سرنگون می شود و آن بینوا به ایران می آید و بر کشور حاکم می گردد. آزمایش دوم، آزمایش خود جنگ است، باید اجازه بدهیم ارتش ما آزمایش خود را کامل کند. نیروهای مسلح ما آزمایش خودشان را کامل بکنند و در نیمه متوقف نکنیم. به هر حال متوجه شد که من هیچ تغییری در رویه خود نمی دهم و برای او توضیح دادم که وقتی انسان بر پایه مبانی روشن و با روش علمی کار می کند، نه ضد و نقیض می گویند، نه وقتی ضعیف شد دم از تفاهم و سازش می زند و نه وقتی هم قوی شد از قاطعیت های قلابی، بلکه همیشه صراط مستقیم را در پیش می گیرد و همان بیان را دارد. بعد او به باکو رفت تا از آن جا به مقصدی که من از آن آگاه نبودم برود. من در مقابل پیشنهاد او پیشنهادی عرضه کردم که در شورای امنیت ملی هم مطرح کردم و برای امام نیز فرستادم و وقتی که موافقت او جلب شد و به اجرا درآمد، آن را با خوانندگانم در میان خواهیم گذاشت.

عصر آن روز بعد از رفتن یاسر عرفات، حاج احمد آقا با اتفاق آقای اشراقی آمدند که صبح هم تا ساعت ۳ بعد از ظهر با ما در ستاد ارتش بودند و درباره همان موانع و مشکلات کار صحبت شده بود و مجدداً هم در این موارد صحبت شد و امیدوارم که این مشکلات رفع بشود. بعد جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد و گزارش نظامی از جبهه های مختلف داده شد. در همین جا با ابراهیمی استاندار ایلام صحبت کردیم که مردی بسیار کوشاست. با او وضع را در جبهه های مختلف بررسی کردیم و امروز را در مجموع، بسیار بهتر از دیروز یافتیم. این طور که امروز به من گزارش دادند، ۷ میگ عراقی سرنگون شده و داستان سرنگونی یکی از آنها بسیار جالب بود. میگی به شکار هلی کوپتر ایرانی می رود و سرنشین هلی کوپتر با بی سیم استمداد می کند. فانتومها در بالا به کمک او می آیند و میگ مشغول هلی کوپتر بوده و غافل می شود. فانتوم او را می زند، میگ سقوط می کند و هلی کوپتر نیز می نشیند و خلبان مقتول را در داخل هلی کوپتر میگذارد و به اهواز می آورد.

امروز موافق گزارش، در ناحیه قصر شیرین و سرپل ذهاب و خوزستان، صد تانک منهدم شده است و از عملیات نیروی هوایی، فرمانده لشکر اهواز بسیار اظهار رضایت می کرد. به هر حال ما بررسی وضع را در ساعت ۸ شب به پایان بردیم و تصمیماتی گرفتیم که امیدوارم با موفقیت به اجرا گذاشته شود.

بعد آقای محلاتی آنجا بود و مطالبی را طرح کرد که از جمله این بود که در کارنامه روز ۲۴ شهریور نوشته شده، مرا به مجلس دعوت کردند و من استخاره کرده و نرفته ام و همان کلمه مجلس موجب شده است که آنهایی که کارشان دائم تبلیغ است و تبلیغ برای مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری گفته اند که رئیس جمهور را قوم لوط شناخته است و حال این که کلمه «مجلسی» در روزنامه «مجلس» چاپ شده و این «مجلسی» هم مجلس شورای کنونی نیست و اصلاً مجلس به این معنا نیست. مجلسی پذیرایی بود، دعوتی بود از چهار نفر و اینجانب که باهم بنشینیم و رفع اختلاف کنیم. آن استخاره درباره رفتن به آن مجلس بود و حالا آن را به پای مجلس شورا گذاشتن، خود معلوم می کند که این اشخاص هیچ لحظه و هیچ زمانی را برای القاء شبهه و پاشیدن تخم نفاق از دست نمی دهند. مطلب دومی هم که باز در اینجا درباره مجلس گفتند، این بود که عده ای از مسئولان قطعنامه ای جمع کرده اند که «به هیچ وجه ما زیر بار سازش نمی رویم. هیچ نباید سازش بشود، هیچ نباید چنین بشود». چنان که پنداری کسی دارد سازش می کند و این آقایان قاطع، انقلابی و مکتبی با سازش مخالفند. اینها نیست، مگر تبلیغات سوء و استفاده از فرصت، برای طلبکار شدن و زحمات و کوششهای طاقت فرسای شبانه روزی را به هیچ کردن و در ازای آن یک چیزی هم طلبکار شدن، که گویا ما در حال سازش بودیم، آنها آمده و مانع شده اند. اگر رفتارها را نگاه کنیم، می بینیم نسبت به کوششها و تقلاها چنان عمل می شود که پنداری ما وجود خارجی ندارد و اگر هم صحبتی ایراد می شود، البته بدون اسم بردن و به همین صورتها است، حال این که ما موافق اصل ۱۱۰ این گونه امور را باید با امام در میان می گذاشتیم و در حضور امام هم نظر خودمان را درباره کاری که باید کرد، عرض می کردیم و امام هم بر این عقیده بودند و بر همین اساس هم عمل کردیم و قاطعیت ما کامل بود. به هر رو این گونه اعمال استفاده از فرصت برای وارونه جلوه دادن است و ای کاش کسانی که این کار را می کنند به جای این کارها کمی اخلاص و فداکاری از خود بروز می دادند و یک جوی را که به این زحمت و ناراحتی و مشقت زیاد فرزندان این آب و خاک و با شهادت بهترین انسانها فراهم می شود، این را با این کارها از نو خراب نمی کردند. ولی در هر حال مردم ما دفاع خود را کرده اند و هوشیار و آگاه هم هستند و همه حقیقت را درک و فهم می کنند و می دانند آنها که به این روشها دست می زنند، مردمی نیستند که در حرف خودشان اخلاص داشته باشند، که اگر داشتند این را می رفتند در جبهه ها از خود نشان می دادند. به هر حال امیدوارم که نمایندگان مجلس شورای اسلامی متوجه حقیقت امر هستند و بر این اساس «جهاد کنندگان» نفعی از کار خود نخواهند برد. بعد به منزل آمدم، رئیس بانک مرکزی آمد گزارشی آورده بود و سنجش افکاری شده بود، که آنها را دیدم. توجه عمومی به مسایلی از قبیل جنگ با عراق، نقشهای شخصیتها و فرمانده ارتشی و بسیاری جوابهای دیگر که داده شده بود و از هر جهت آموزنده بود. این نظر سنجی نشان می داد که اعتماد مردم به فرماندهان نظامی نسبت به آغاز جنگ دهها برابر بیشتر شده است و این نشانه امیدبخشی است. امیدوارم که ارتش ما و مردم ما در این جهاد یکی بشوند، همراه و همگون بشوند و به خواست خدا می شوند.

ساعت ۱۰ شب، رادیو فرانسه تلفن کرد و با من یک مصاحبه تلفنی انجام داد. او می گفت که دولت عراق مدعی شده است که دزفول را گرفته است و الآن هم اهواز را در محاصره دارد، نظر شما چیست؟ و من گفتم که او دروغ می گوید. البته نگفتم که فردا خودم به دزفول می روم. بعد گفت که صدام حسین گفته است که آماده است آتش بس را بپذیرد و مذاکرات را شروع کند. من پاسخی را که به یاسر عرفات داده بودم به او دادم و گفتم از نظر ما هیچ کدام از این دو حرف معنی نمی دهد. تا وقتی خاک ایران از سرباز صدام حسین خالی نشود و دخالتهای آن دولت در امور ما قطع نشود، آتش بس نخواهد بود و آتش خاموش نخواهد شد. الآن هم ساعت ۱۲ شب است و من از رئیس ستاد گزارش جبهه ها را خواستم. شاد و پیروز باشید.

امروز صبح مقداری کارهای جاری و معمولی آوردند انجام شد. بعد راهی دزفول شدیم، همراه من سرتیپ فلاحی، سرتیپ ظهیرنژاد و سرهنگ فکوری، سرهنگ آدین و کسانی که همیشه با من همراهند، بودند. در راه یک گزارش درباره معاودین عراقی و گفتارهای رادبوهای دنیا را درباره جنگ ایران و عراق را خواندم، بعد وارد فرودگاه وحدتی شدیم، هیجان خلبانان، همافران و دیگر پرسنل نیروی هوایی زاید الوصف بود. ما از پایگاه دیدن کردیم، از دفاع ضد هوایی، از میگی که سقوط کرده بود و از جاهایی که عراقیها با بمب زده بودند، دیدن کردیم. بعد به گزارشی که فرمانده پایگاه، درباره وضع عمومی جبهه داد گوش دادیم، بیان او بیان واقع بینانه ای بود. افسر صریح و به اصطلاح رک گویی است، آنچه را که حقیقت یافت، به ما گفت. ما تا ظهر به بازدید مشغول شدیم. بعد از ظهر به شهر رفتیم. در شهر از سپاه، بسیج، شهرداری بیمارستان و سنگرهای مردم در خیابانها دیدن کردیم. از شور و هیجان عمومی که بگذاریم، در این جاهایی که دیدیم کم و کسرهایی که از نظر تسلیحاتی داشتند، سؤال کردیم و سعی کردیم تأمین کنیم. در بیمارستان، با زخمیهایی جنگ گفتگو کردیم، یکی دو تا از این گفتگوها، فوق تصور بر ما تأثیر گذاشت. یکی از آنها جوانی بود که دست خود را از دست داده بود. بر اثر اصابت گلوله توپ او بدون اینکه نگران دست خود باشد، با قیافه باز و شاد به ما می گفت که در جنگ چه کرده و چگونه با رشادت پیش رفته و هدفهای خود را زده و مشغول هدفی بوده که گلوله توپ دست او را برده است. او قرار بود که دوباره بازگردد و در جبهه بجنگد، روحیه او که (غم دست نداشت) از تلاش و سخت کوشی در نبرد حکایت می کرد و این همان روحی است که ایمان و اعتقاد در آدمی پدید می آورد. این روحیه که روحیه زندگی و حیات است، در خطرهای بزرگ در یک نفس به وجود می آید و موجب پایداری حیات یک ملت می شود. این قیافه ای که در او هیچ بیم و هیچ دلواپسی، هیچ نگرانی خواننده نمی شد و در او فقط هیجان تلاش به خاطر نجات یک کشور بود باید به عنوان روح حاکم بر نسل امروز تلقی شود. روحیه های نوع دیگر هم در جنگ پیدا می شود بیم و اضطراب های شدید هم دیده می شود، اما آن روحهایی که روح غالب و روح حاکم اند، آن روحی است که در برابر خطر عجز و ناتوانی نشان نمی دهد، ایستادگی و پایداری نشان می دهد. معنای درست قاطعیت همین ایستادگی و پایداری در برابر خطر است.

سرتیپ به مشکین شهر رفتیم. در آنجا هم از سپاه، بسیج، شهرداری، بیمارستان و سنگرها دیدن کردیم و همان هیجان و گرمی و صمیمیت در این شهر نیز بود. این شهرها خود می گویند، بدون این که نیازی به کاوش باشد، یا نیازی به پرس و جو باشد. از سروصورت و قیافه و ظواهر شهر آشکار است که تسخیر ناپذیرند. در همین زمانی که ما از این شهرها بازدید می کردیم، تماس خود را با جبهه ها نیز قطع نکرده بودیم. در خرمشهر زد و خورد شدید بود و در جاهای دیگر هم همین طور. اما در همه جا همان روح مقاومت تجلی داشت و در میان ترها و نظرهای یاس آلود دل من محکم بود که تا این روح حاکم است، ما بر دشمن غالبیم. شب که به شهر برمی گشتیم، اعلام خطر هوایی کردند و ما ناچار در خیابان مشکین شهر در گوشه ای ایستادیم.

بعد به پایگاه هوایی آمدیم، در جمع خلبانان پایگاه شرکت کردیم. آنها وضعیت را آن جور که از بالا دیده بودند، برای ما تشریح کردند، یکی از آنها گفت: من به شما در همدان هم همین مطلب را گفتم. اما مثل این که اطلاعاتی که به شما می دهند، زیاد از حد خوشبینانه است. من به او پاسخ دادم که در آن جا من گفتم که دل من گواهی می دهد که خطر، متوجه ما نخواهد شد و در همین لحظه هم همان دل به من گواهی می دهد که خطر دور می شود. پس از آن که اطلاعات کافی را از خلبانان گرفتیم و مقداری هم با آنها صحبت کردیم، آنها هم با ما و ما هم با آنها هم نظر شدیم، به شورای نظامی رفتیم و این شورای نظامی تا نیمه شب به طول انجامید. بحثهای این شورا قابل بیان نیست. اما این مقدار می توانم بگویم که یک چنین شورایی را یک بار دیگر هم در مورد کردستان داشتیم، با همین نوع بحثها و من همان جوابها را دادم. آنها گفتند آنچه ما می خواهیم پیروزی است و شما باید فکر هر چیز دیگری را از کله به در برید، جز یک فکر و آن فکر پیروزی است و راه حل آن را پیدا کنید. چون آن روز با حضور ما در دزفول و فرستادن فرماندهان به جبهه استقامت فزون تر شده بود و پاسداران در یک محل، شش بار حمله دشمن را عقب زده بودند، من به آنها گفتم، همه چیز بسته به درجه مقاومت شماست تا ما نقشه جنگی خود را به اجرا در آوریم، باید مقاومت کنید و آن قدر به دشمن ضربه بزنید تا برای ضربه نهایی به قدر کافی ضعیف شده باشد. آنها شیوه جنگی را در میان گذاشتند و در همان جا کوشیدیم تا گروههای ضربت شبانه تشکیل و حرکت دهیم. این گروهها تشکیل شد و حرکت کردند. در ناحیه اهواز هم این گروههای شبانه را ما در سفر اولی که آمدیم به کمک دانشجویان دانشکده افسری قرار بود تشکیل شود، تشکیل شده و عمل هم کرده بودند، اما با ابعاد کوچک.

از تهران من دکتر چمران را فرستادم تا جنگ شبانه را وسعت ببخشد، تا دشمن خود را مجبور ببیند، هم در شب و هم در روز بجنگد و این جنگ شبانه به تدریج در همه جا در حال توسعه است، آن شب هم در ناحیه دزفول این گروه تشکیل شد و رفت. روز بعد خواهیم گفت که چه کرده است.

بعد از شورای نظامی، من فرماندهان نیروها را یک به یک پذیرفتم و با آنها وضع را بررسی و به آنها گفتم سرنوشت را اسلحه و میزان آن تعیین نمی کند. اراده پیروزی و ایمان به حق و عدالت هست که تعیین کننده سرنوشت جنگ است. بنابراین بی خود مسئله فزونی تانکهای دشمن و فزونی توپخانه دشمن را بزرگ و بهانه نکنید. همه سربازان، پاسداران، همه ما ایمان و اعتقاد به حقانیت این جهاد داریم. این ایمان و اعتقاد به حقانیت جهاد، چندین و چند برابر تواناتر از اسلحه دشمن است. به جای این که خطر فزونی میزان اسلحه دشمن را بزرگ کنید، یا بزرگ کنند، اهمیت این ایمان را بزرگ کنید، واقعیت آن را تکیه گاه قرار بدهید و در خودتان اراده پیروزی به وجود آورید و با این اراده بجنگید. مهم این است که شما دستور بدهید، مهم این است که پیگیری کنید که این دستور اجرا بشود. قاطعیت هم در این نیست که تا شما گفتید دستور اجرا بشود، چنین قاطعیتی ناچار باید با قاطعیت همراه بگردد. قاطعیت این است که دستور را به طور مستمر پی گیری کنید تا به اجرا در آید. و اگر شما دستورها را پیگیری کنید و اجرا بشود، ما قطعاً دشمن را بزبون می کنیم و به زانو در می آوریم. در آن وقت که من می خوابیدم ساعت ۱۲ ر شب بود، وضع عمومی جبهه ها خوب نبود. در یکی دو جبهه صحبت از یأس از مقاومت می شد، ولی امید من این شد که این فرماندهان خوب دریافته باشند. تمام آنهایی که رهبری عملیات جنگ را بر عهده دارند، خوب دریافته باشند که ما فکر شکست، فکر عقب نشینی، فکر رها کردن جنگ و اینها را نمی توانیم بپذیریم و من یک مطلبی هم به آنها گفتم، گفتم اگر قرار باشد کشور ما شکست از قشون صدام حسین بخورد، بعدش ما قطعاً نخواهیم بود و اگر فرض، شما بودید و ارتشی هم وجود داشت، این ارتش با این ننگ و شما ارتشیان چگونه خواهید توانست در این جامعه زندگی سربلندی داشته باشید؟ پس این لحظه، لحظه انتخاب میان ننگ و افتخار است، میان مرگ و زندگی است، شجاع باشید و زندگی را انتخاب کنید.

در همان شب، آری بی جی برای عملیات شبانه لازم بود، در این قسمت از اهواز خواستیم و تجدید سازمان لازم بود، فشار آوردیم که انجام بگیرد، سلاحهای سنگین لازم بود اسلحه لازم بود، تا صبح مقداری رسید و از هوانیروز و هواپیمایی خواستیم که بر تلاش خود بیافزایند و به این ترتیب این روز را بسر بردیم.

چهارشنبه ۹ مهر ماه ۱۳۵۹

صبح، اول اخبار جبهه ها را گرفتیم، خوب بود. هواپیماها و هوانیروز فعالیت خود را شروع کرده بودند. بعد به اهواز رفتیم. در مرکز عملیات نظامی حاضر شدیم و مسئولین هر قسمت گزارش کار را دادند. در آنجا هم خطاب به افسران گفتیم که این جنگ، جنگ روحیه است. شما باید در خودتان روحیه پیروزی به وجود آورید و ضربه های کاری به دشمن بزنید. از هیچ چیز خدا ترسید. قطعاً کسانی که نمی ترسند، دشمن را با همه توانائیش کوچک می یابند و اندیشه

آنها برای جستنی راه حق، قوی می‌شود. در این وقت خلخالی آمد، یک لیست ۵۰ نفری دستش بود، گفت من رفتم از صبح زندان و اینها را می‌بینم که بی‌تقصیرند و غالباً به کلی بی‌تقصیرند. باید آزاد بشوند، بروند جبهه من هم امضاء کردم و به او گفتم، این بهترین کاری است که در عمر خود کرده‌ای، چون جنگ و جهاد جزء مطهرات است و اینها اگر گناهی داشته باشند، وقتی رفتند با اخلاص و فداکاری جنگیدند، حر می‌شوند و حالا همین امروز یکی از اینها حر شد و شهید شد که داستان آن را خواهم گفت. در آنجا ما در اطاق فرمانده لشکر اهواز نشستیم که چند گلوله توپ نزدیک ساختمان بر روی زمین خورد و از این طرف هم پاسخ داده شد. آنها می‌گفتند که این نتیجه گزارشات ستون پنجم دشمن است، دشمن گزارش می‌دهد و آنها به موقع عکس العمل به صورت این جور گلوله باران نشان می‌دهند و این که ستون پنجم دارند و اطلاعات می‌گیرند و چنین می‌کنند و چنان می‌کنند. من مدتی برایشان حرف زدم که جنگ بدون ستون پنجم نمی‌شود شما هم یک اطلاعاتی دارید که آنها را هم یک کسانی به شما می‌دهند. بنابراین اینها را برای خودتان بزرگ نکنید به تدریج شکل پیروزی را همان عوامل از ذهن شما خواهد برد، هر عامل را باید در جای خود و به اندازه‌ای که عینیت دارد قرار داد و بیشتر از آن نه.

بعد در زمانی که می‌خواستیم از آنجا به کرمانشاه برویم، چمران آمد و بشارت داد که در منطقه اهواز طی عملیاتی، گروهی که دیشب دستور داده بود عمل بکند، خوب عمل کرده و بخش مهمی از نیروهای دشمن را از بین برده‌اند و در نتیجه دشمن آن منطقه را رها کرده و عقب‌نشسته است. در همان وقت خبر از سوسنگرد آمد که از بالا هوانیروز با هلی‌کوپتر مشغول زدن است و آنها در حال فرارند. بعد یک عده‌ای می‌خواستند آنها را تعقیب کنند و نگذارند که دوباره بروند و برگردند و مهمات خودشان را بردارند. این است که با وسایل زمین و هوا عده‌ای را به آنجا فرستادند و آن عملیات را قرار شد تعقیب بکنند، تا به نتیجه برسند. در این وقت چند تن از نمایندگان خوزستان در مجلس شورا، به اهواز آمده بودند و می‌گفتند که در خرمشهر جنگ در ناحیه انبار و راه آهن تن به تن است و تقاضای کمک و امکانات می‌کردند. البته در آنجا تکاوران نیروی هوایی، دانشجویان دانشکده افسری، سپاهیان پاسدار و گروه‌های داوطلب از مردم، دفاع شهر را به عهده دارند و از بالا هم هواپیما و هلیکوپتر قرار شد برود و عمل کند.

از آنجا ما سوار شدیم و با هواپیما به کرمانشاه رفتیم. اخبار کرمانشاه خوب بود. در همانجا خبر دادند که ناحیه مهران آزاد شده و وضع عمومی جبهه‌ها خوب است و نیروهای دشمن را در همه جا عقب زده بودند و تلفات زیادی به او وارد کرده بودند. در هر حال وضع را امیدبخش می‌گفتند. در آنجا از خوزستان خبر خواستیم، معلوم شد که مردم، یعنی همان نیروهایی که گفتم دشمن را عقب زده‌اند، عده‌ای را هم اسیر گرفته‌اند و خرمشهر با قهرمانی مقاومت کرده و دشمن را به خود راه نداده است. اما سرهنگ وطن پور افسری که من برای نخستین بار در اهواز دیدم نیز در این روز در راه دفاع از این شهر در جبهه اهواز و خرمشهر شهید شده بود. او افسر بسیار قابل و توانایی بود، از آن افسرهایی بود که به زحمت از پاکسازی شدنش جلوگیری کرده بودند و در عمل، برجستگی خود، صداقت خود، درجه ایثار و فداکاری خود را در راه دفاع از میهن اسلامی نشان داد. روح او شاد باد. خدا از او راضی باد و وطن که اینک گور اوست به او پایدار باد.

در کرمانشاه هم یک شورای نظامی تشکیل جلسه داد، و وضع را بررسی کردیم. قرار شد تا می‌توانند نیروهایی که هست، بسیج و آماده کنند و آماده عمل بگردند. شب آمدیم که به تهران بیاییم. اژیر خطر حمله هوایی را کشیدند، در حالت قرمز مدتی در فرودگاه ماندیم، دوباره و سه باره و بالاخره قرار شد که آن شب را در کرمانشاه بمانیم و صبح به تهران بیاییم. به لشکر بازگشتیم و دوباره با جبهه‌ها تماس گرفتیم ببینیم چه خبر است. خبرها همه خوب بودند و ما آسوده خاطر خوابیدیم. بین روحیه شب پیش و آن شب کاملاً تفاوت محسوس بود. امیدوارم که این تجربه برای فرماندهان ما تجربه‌گران قدری باشد و بدانند آن کس که زور آخر را می‌زند و سماجت و پایداری نشان می‌دهد، پیروز می‌شود. دشمن هر چه بیشتر در بیابانهایی که به خیال خود تصرف کرده بماند زبون‌تر می‌شود. امیدواریم ما او را زیاد معطل نکنیم.

پنجشنبه ۱۰ مهر ماه ۱۳۵۹

امروز صبح در بازگشت از کرمانشاه بلافاصله به قرارگاه لشکر ۱۶ رفتیم. مسئولان هر قسمت گزارش دادند و سرتیپ فلاحی از آنها سئوالاتی کرد. بعد واحد توپخانه و واحد تانک آمدند از برابر ما گذشتند، تا آمادگی رزمی شان را ببینیم، به چه میزان است. از آنجا هم به انبار اسلحه رفتیم. در یک محل دیگری بود که آنجا را هم بازدید کردیم. کسریهای لشکر را در همه جا ایستادیم تا تمریم بشود. افسر مسئول آمده بود کسریهای خود را صورت داد. بعد فلاحی ماند آنها را تحویل بدهد و شب دوباره به لشکر ۱۶ برگردد تا صبح از آنجا با ما به تیپ همدان و تیپ زنجان برای بازدید برویم. در طول بازدید، ما پی در پی از جبهه‌ها گزارش می‌گرفتیم و اعلامیه‌ای هم من امروز صادر کردم. در جبهه‌های مختلف، در جبهه سوسنگرد دشمن به کلی هزیمت پیدا کرده بود و به قولی ۱۵۰ و به قولی ۱۰۰ به هر حال، از تانک و نفربرگیر ارتش ما افتاده بود و دشمن در آن قسمت به کلی تارومار شده بود. در ناحیه زیرپل نیز همین طور. اما در ناحیه خرمشهر به عکس فشار دشمن افزایش پیدا کرده بود و از هر سو می‌کوبید، و ما پیایی می‌خواستیم که هواپیماها و هوانیروز ما آنجا را بکوبند. امروز هم شکار تانک زیاد کرده بودند.

شب دوباره تماس گرفتیم، ساعت ۱۰ شب، معلوم شد که در خرمشهر در همان قسمت انبار، و اینها که بیرون خرمشهر است جنگ تن به تن انجام می‌گیرد و شهر با قهرمانی از خود دفاع می‌کند. با آن حال لازم بود که نیروی کمکی به کمک مردم شهر بروند و قرار شد که برود که امیدوارم اینها به موقع برسند. حالا ساعت ۱۲:۲۰ دقیقه شب است. خبر تازه‌ای از آنجا نرسیده و امیدوارم که صبح که می‌دمد خرمشهر بار دیگر نشان بدهد که تسخیرناپذیر است و ما در حال آماده شدن هستیم. امیدوارم که وقتی برنامه آمادگی انجام گرفت، دشمن نیز به حد کافی ضعیف شده باشد و ضربه‌هایی را که ما وارد می‌کنیم، کاری باشد. امشب نیز با رادیو کانادا با تلفن مصاحبه رادیویی انجام دادم. مصاحبه‌گر می‌پرسید، نظر شما نسبت به اظهار نظر دولت عراق که گفته است ایران را قوی یافته است، چیست؟ گفتم در روزهای آینده قوی‌تر هم خواهد گردید. به هر حال این جنگ، تحمیلی است که به ما شده است. البته قابل احتراز بود. طی ماههای گذشته، ما می‌توانستیم سیاست صحیحی اتخاذ کنیم تا خیال این نوع جنگها به ذهن دشمنان ما هم خطور نکند، اما چنین نکردیم، امیدوارم که این درس عبرتی بشود.

جمعه ۱۱ مهر ماه ۱۳۵۹

صبح برای رفتن به تیپ همدان و زنجان به فرودگاه مهرآباد رفتیم و سوار هواپیما شدیم و رفتیم. مسافت زیادی رفته بودیم و فکر می‌کردیم که در همدان می‌نشیند، اما بعد معلوم شد فشار هوایی که باید چرخها را به هنگام فرود آمدن باز کند، از ۲۵۰۰ پاییین آمده و مصلحت را در نشستن ندیدند و چرخهای هواپیما را در هوا باز کردند و به فرودگاه مهرآباد بازگشتیم و با هواپیمای دیگری باز از نو به همدان رفتیم. در همدان در راه اخبار جبهه‌ها را گرفتیم و معلوم شد که اوضاع در همه جبهه‌ها مساعد است. در تیپ زرهی همدان تانکها، توپها و وسایل نظامی دیگر آمدند از برابر ما گذشتند و ما وضعیتشان را دیدیم. بعد به دفتر فرماندهی رفتیم و در آنجا یک بیک موجودی و کسری را مورد بررسی قرار دادیم و فهرست کردیم که این کسریها تأمین می‌شود، تا این تیپ زرهی

بتواند در اولین فرصت آماده عمل در جبهه بشود. در همان جا از نو اخبار جبهه‌ها را گرفتیم که مساعدتر شده بود. هوانیروز یک هلی کوپتر کبری با دو سرنشین از دست داده بود و دو تن از جوانان فداکار شهید شده بودند. نیروی هوایی و هوانیروز، دشمن را در خرمشهر کوبیده بودند و عقبه آن دشمن را بریده بودند و شهر هم چنان در مقاومت بود. جبهه‌های دیگر نیز همین طور، وضع آرام و مساعد بود.

از تیپ همدان برای بازدید تیپ زرهی زنجان رفتیم. مردم مطلع شده بودند و در فرودگاه جمع بودند. هواپیما نتوانست به دلیل هجوم مردم به باند فرودگاه بنشیند، ناچار دو سه دور زد و مردم را از باند فرودگاه بیرون بردند و هواپیما توانست بنشیند و به محض این که من از هواپیما خارج شدم، در هجوم مردم گم شدم. فشار و هیجان بیش از حد بود، ناچار مرا با تقلائی بسیار به داخل هواپیما بازگرداندند و در همان جا ماندم تا اتومبیلی آوردند و مرا سوار آن کرده و به یادگان بردند. بازدید از یادگان نیز به ترتیبی که در همدان انجام گرفته بود، انجام گرفت و ما در میان شور و هیجان خارج از حد و توصیف مردم سوار هواپیما شدیم و به تهران آمدیم.

در تهران در راه باز اخبار جبهه‌ها را گرفتیم، وضع بهتر شده بود و می شد گفت که مقاومت قهرمانی خرمشهر پیروز شده است. در راه که می آمدیم من دیدم که هواپیما مثل گهواره حرکت می کند، از چپ به راست تکان می خورد، علت را پرسیدم معلوم شد که دارد خود را در ابرها گم می کند، هواپیمایی را دیده بود و می خواست از دست او بگریزد. هواپیما هم که یک فانтом نیروی هواپیمایی جمهوری اسلامی بود، در صفحه رادار خود یک هواپیما دیده بود و گمان کرده بود که شکار مفتی گیر آورده و خیز برداشته بود که این شکار را بگیرد، از زیر بال هواپیما به سرعتی که دارد گذشت که اگر هواپیما، هواپیمای دشمن بود بزند. خوشبختانه متوجه شده بود که هواپیما، هواپیمای خودی است. علامتی داده بود و رفته بود. به هر حال به فرودگاه مهرآباد رسیدیم و من برای دیدار مادرم به نزد او رفتم. در آنجا کورت والداهیم دبیر کل سازمان ملل متحد تلفن کرد، گفت که نامه جوابیه من را دریافت کرده و ممکن است هفته آینده جلسه شورای امنیت تشکیل بشود. او از من می پرسید که آیا شما مایلید نماینده‌ای در آن جلسه شورا داشته باشید که از حق ایران دفاع بکند؟ چون عراق وزیر خارجه خود را فرستاده است و آیا نظر دیگری نسبت به این مسئله ندارید؟ من به او گفتم نه و آتش بس معنی ندارد. وقتی متجاوز بدون دلیل و منطق و حرف تجاوز کرده و سازمان ملل، همان که آن همه برای گروگانها سروصدا کرد، چطور شد که برای این تجاوز آشکار که در نتیجه آن صدها نفر کشته شدند و خانه‌های بسیاری ویران شده و تاسیسات اقتصادی از بین رفته است، چه در کشور ما و چه در کشور عراق و مسئول همه اینها کشور متجاوز است، چطور راجع به اینها سازمان ملل، حتی اعتراض نیز نکرده است؟ به او گفتم که من راجع به آتش بس مطلب تازه‌ای ندارم و قابل پذیرش نیست. ما ملتی نیستیم که حضور دشمن را در خانه خودمان تحمیل کنیم و آتش بس بدهیم، به ناچار جنگ را ادامه خواهیم داد.

بعد به مناسبت اظهار این قاطعیت، گفته شد که یکی از مسئولین چون فکر کرده‌اند که بهتر است از هم اکنون تبلیغاتی راه بیندازند تا اگر کاری نمی کنند، لاقط قهرمان قاطعیت باشند با مسئولان رادیو تلویزیون جمع آمدند که ما باید طوری اخبار را تنظیم و تفسیر بکنیم که معلوم بشود که یک جناحی خواهان سازشکاری با عراق است و یک جناحی مخالف سازشکاری. و خلاصه جواری وانمود کنیم که آن جناح خواهان سازشکاری، رئیس جمهور است. امیدوارم که این مطلب راست نباشد. اما در گذشته نیز ما نمونه هایی از این رفتار فرصت طلبانه را داشته ایم. عده‌ای می جنگند و خود را به آب و آتش می زنند و با همه وجود کار می کنند و شب و روز کار هم می کنند، برای این که کشورشان مستقل بشود و شعار «انقلاب اسلامی ایران استقلال، آزادی جمهوری اسلامی» تحقق پیدا کند. بعد عده‌ای فرصت طلب هم که به لحاظ زد و بندهاشان و نوع سازماندهی شان مثل کفتار در حاشیه، منتظر طعمه قدرت اند که فوراً به میدان بپرند و قهرمان قاطعیت بشوند. معلوم نیست که در جنگ، معنای سازشکاری و قاطعیت چیست؟ آنها که قاطعند، می جنگند تا پیروز بشوند و آنها که سازشکارند، وقتی سخت شد می گویند، خوبست آتش بس را بپذیریم و اتفاقاً این تمایل به سازشکاری هم از سوی همان گروهها و اشخاص اظهار شد و من در آن موقع نپذیرفتم. حالا ناگهان می خواهند خود را قهرمان سازش ناپذیری بگردانند.

یک وقتی در پاریس به یک دانشجویی که در دانشگاه تهران دانشجوی بود لیسانس اقتصاد شده بود، گفتم ماهی چقدر حقوق می گیری؟ رقم بالایی گفت. گفتم این نتیجه مبارزه مبارزان است که به شماها این جور آجیل می دهند که ساکت بمانید. گفت تا بوده همین طور بوده است، عده‌ای می جنگند و بار سخت مبارزه را بر دوش می گیرند و زیر این بار خرد می شوند، عده‌ای دیگر هم نان آن را می خورند و هنوز نیز متاسفانه همین طور است. به هر رو مرا این داستان بسیار متأثر کرد که در سختیها نیز آن روح ایمان و توکل هیچ فرصتی برای این اشخاص جز به معنای فرصت طلبی برای قدرت، معنای دیگری ندارد. و اینها همه چیز را به بازی گرفته‌اند. این ارزشها، کشور، همه چیز را، در همه کار ناتوانند جز در یک کار و آن تبلیغات تخریبی و تحمیل خود از راه این تبلیغات تخریبی، تا وقتی که مردم خود به این وضع پایان ببخشند.

شب به منزل آمدم و با جبهه‌های مختلف از نو تماس گرفتم و اطلاعات دیگر را هم گرفتم. این اطلاعات، بسیار امیدبخش بودند، دشمن در جبهه خرمشهر تا مرز عقب رانده شده بود. آن طور که به من گزارش داده بودند در جبهه سوسنگرد تا «بستان» عقب زده شده و پست ژاندارمری مرزی اشغال شده بود. در جبهه اهواز هم همینطور. در جبهه دزفول، یعنی جنوب پل نیز دشمن عقب رفته بود. در جبهه‌های کرمانشاه و ایلام و به طور کلی منطقه غرب نیز وضع تثبیت بود. این هم گزارش امروز.

حالا می خواهم یک مسئله عبرت انگیزی را درباره خرمشهر بگویم. گزارش پنجشنبه را که تمام کردم، ساعت شاید یک بعد از نیمه شب بود و شاید دیرتر که تلفن از دفتر شد که خرمشهر در حال سقوط است. به خانه‌ها می بزنند، قتل و غارت می کنند و بسیار نگرانی آورد. بلافاصله با لشکر اهواز تماس گرفتم که اطلاعی از این وضعیت نداشت. البته دفتر ما گفته که اطلاع دهنده گفته است این مطالب مورد تایید ستاد لشکر خوزستان هم هست که تایید نکرد، با این حال من فشار آوردم که در همان وقت تکاوران به خرمشهر فرستاده بشوند که عده‌ای را هم فرستادند و شبانه از جاهای دیگر با هواپیما راهی اهواز کردند. دو سه نوبت دیگر با فاصله‌های زمانی این اطلاع را تکرار کردند، که در نتیجه امکان استراحت به کلی از بین رفت. اما من به حکم تجربه و به حکم آنچه از تجارب دیگران آموخته‌ام، در این گونه مواقع اعتماد خودم را از مدافعان از دست نمی دهم.

خطاب به مدافعان می گویم، در این گونه مبارزه‌ها برد و موفقیت با کسی است که زور نهایی را می زند و پافشاری را به آخر می رساند. وقتی مردم یک کشوری حاضر نشوند، تمام فداکاری را برای دفاع از شهر و کشور خود به کار ببرند، چگونه بیگانه حاضر خواهد شد تمام فداکاری را برای تسخیر آن سرزمین بکند؟ بنابراین اگر مردمی از سرزمین خود با تمام فداکاری دفاع می کنند، قطعاً بر مهاجمان پیروزی خواهند یافت. این یک تجربه‌ای است که در این روزها ما باید درستی آن را نشان بدهیم، اما پیش از ما نسلهای پیش نیز هر بار که به این حد از استقامت پرداخته‌اند، درستی این تجربه را نیز ثابت کرده‌اند. و هر بار که به لحاظ نارضایتی به لحاظ احساس بیم و ترس و دهها عامل دیگر تمام فداکاری را نکرده‌اند، تسلیم دشمن شده‌اند که بدترین نمونه آن، تسلیم در برابر هجوم مغول بود و بعد در دوران معاصر، تسلیم در برابر هجوم همه جانبه اقتصادی، سیاسی، نظامی، و فرهنگی غرب و ابرقدرتها و کشورها.

بنابر این بیهوده با پخش اطلاع نادرست روحیه سربازان و مدافعان خودمان را خراب نکنیم. در جنگها همه گونه مسایل رخ می دهند، عده‌ای فرار می کنند، عده‌ای هم ایثار می کنند، عده‌ای وظایف خود را انجام نمی دهند، عده‌ای هم وظایف خود را خوب انجام می دهند، عده‌ای خوبند، عده‌ای فداکارند، عده‌ای اهل ایثارند و عده‌ای هم بدند. اگر ما خواهیم در این موقعیت، ضابطه‌ها و ملاک را بدها قرار بدهیم و از روی آنها درباره همه نیروهای مسلح قضاوت بکنیم، خدای نا کرده شکستمان قطعی خواهد شد. و نباید به کسانی که در لباس دوست کار دشمن را می کنند، اجازه بدهیم که چنین توطئه خطرناکی را بچینند و به انجام برسانند. ما باید به فداکارها، به ایثارها به خوب و به بهترها تکیه بکنیم و خصوصاً به آنهايي اعتماد بکنیم که در سنگرها می جنگند، تا آنها نیز به نوبه خود بدانند اگر سنگری را ترک کردند، ملت ما چه بهای سنگینی باید بابت ترک کردن سنگر بپردازند. اینک پای زندگی مستقل ما، تاریخ ما و امروز و آینده کشورمان در میان است. امروز هرکسی که در سنگر است، در سنگر دفاع از تاریخ ما، فرهنگ ما، دین و انقلاب ما، حال و آینده ماست و باید بداند ترک سنگر یعنی به خطر انداختن همه اینها. بنابراین نه با خبرهای اغراق آمیز، روحیه این مدافعان دلیر

شنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۵۹

را ضعیف کنیم و نه با بی اعتمادی به آنها، امکان و توانایی‌های خودمان را کم نکنیم. ما و خصوصاً مسئولان امور باید به نیروهای خودمان اعتماد نکنیم تا آن‌ها احساس مسئولیت و شخصیت نکنند و با تمام وجود بجنگند، حضور من در جبهه‌ها برای اظهار همین اعتماد و اطمینان به آنهاست، تا آنها بدانند مسئولیتشان سنگین است و با تمام وجود از مسئولیت خودشان دفاع بکنند. من یقین دارم که خرمشهر سقوط نخواهد کرد و مدافعان آنجا با احساس مسئولیت و با توجه به اعتمادی که فرمانده نیروهای مسلح و رئیس جمهوری به آنها می‌کند و با توجه به اعتمادی که مردم به آنها می‌کنند و با توجه به اعتمادی که امام و روحانیت به آنها می‌کنند، این‌ها خواهند ماند و خواهند جنگید و پیروز خواهند شد.

صبح به ستاد ارتش رفتم. جانشین رئیس ستاد آمد و گزارش جبهه‌های جنگ را داد. بعد کم و کسر یها را معین کردیم و تصمیمات لازم را گرفتیم.

ساعت ۱۱ به دیدار امام رفتم. امام قیافه خندان و راضی داشت. آمد و نشست و گفت که هیچ فکر می‌کردید از علم و کتاب و نوشتن کار شما به اداره جنگ و نظامی‌گری بیانجامد؟ وضع جبهه‌ها را برای ایشان شرح دادم و دو داستان از دزفول و برخوردی که با نظامیان کرده بودم برایشان گفتم، که الآن به لحاظ شرایط جنگ قابل گزارش نیست و بماند برای بعد.

مشکلات سیاسی را که در اشتغال من در امور جنگی دارند به وجود می‌آورند با ایشان در میان گذاشتم و ایشان گفتند: همین که عده‌ای مشغول تحکیم مواضع خویشتند و چیدن مهره‌ها با استفاده از اشتغال رئیس جمهوری به امور جنگ، نشان می‌دهد به این که اعتقاد و اخلاص و این‌گونه امور که در مجموع می‌شود مکتب، چقدر مورد اعتناست و اداره جنگ باید با اداره امور سیاسی هماهنگی داشته باشد. نمی‌شود که ما در زمینه جنگی یک سیاستی اتخاذ کنیم و سیاست خارجی با آن هماهنگی نداشته باشد. سیاست تبلیغاتی ضد او باشد و در نتیجه ما یک وقت ببینیم که دیگر تنها با نیروهای عراق نیست که می‌جنگیم، بلکه به دست خودمان دیگران را هم وارد معرکه کرده‌ایم. به ایشان گفتم صحیح است باید همین طور باشد، باید تحت نظر باشد و من از ایشان خواستم که این مطالب را بنویسند. ایشان دو سه بار تاکید کردند که خدا با شماست و مشکلات حل می‌شود، رفع می‌شود و این مطلب.

از آنجا به ستاد ارتش آمدم؛ فکوری آمد گزارش عملیات نیروی هوایی را بسیار چشمگیر و در خور تقدیر داد و بعد درباره امور نظامی گفتگو شد و ما رفتیم برای بازدید از آمادگاه و کارخانجات نظامی. به نظر من حماسه واقعی، همین حماسه‌ای است که نیروهای زنده کشور از خود نشان می‌دهند. کاری که کارگران ما در کارخانه‌ها می‌کنند و با سرعت و تلاش شبان روزی موتورهای خودروها را آماده می‌کنند، با چه تلاشی قطعات لازم را می‌سازند، با چه تلاشی فرآورده‌های ضرور را تولید می‌کنند، چه شوری و چه شوقی دارند و چه هیجانی از خود به هنگام دیدار رئیس جمهوری نشان می‌دادند. تمام وجودشان علاقه به استقلال کشور بود و برای تأمین این استقلال بود که با جان و دل کار می‌کردند. آنها که باید تاریخ جنگ را بنویسند، باید تنها به میدانهای نبرد اکتفا نکنند، باید به تمامی دستگاههایی که در رابطه با نیروهای مسلح ما کار می‌کنند و حالت بسیجی که در مردم کشور به وجود آمده است، نیز عنایت بکنند و ببینند این مردم چگونه با جان و دل برای پیروزی نیروهای مسلح ما کار می‌کنند.

به هر حال این بازدید از نظر این که ما به طور آشکار روحیه اعتقادی و وطن دوستی کارگران را دیدیم، به ما اطمینان می‌دهد که هیچ تبلیغی و تلاشی موفق نخواهد شد که این روحیه را از نظر نیروهای فعال کشورمان بازستاند. از این نظر بسیار آموزنده و سخت امیدبخش بود. در همانجا از نیروهای ذخیره که آمده بودند و آماده می‌شدند که به جبهه‌های جنگ بروند، دیدار کردیم و بعد صحبت کوتاهی برای آنها کردم. که شما که به جبهه‌ها می‌روید، دو چیز معرف این خدمت توأم با فداکاری و ایثار شماست و نشان می‌دهد که این نبرد، نبرد مردمی است. یکی رعایت دقیق نظم و اطاعت از فرماندهی و دیگری استقامت و پایداری در برابر ضربه‌هایی است که دشمن می‌زند.

صحبت از نیروهای مردمی فراوان می‌شود. مردمی ترین نیروها، همین‌ها هستند که بدون این که مأمور برسر آنها برود، حدود ۸۰۰۰۰ نفر با اعلان بسیج و آماده باش آمده‌اند و احضار ذخیره‌ها که شد، این عده خود را معرفی کردند و با اخلاص و صمیمیت خواستار شرکت در نبرد بر ضد دشمن متجاوز شده‌اند. سر شب ساعت نزدیک ۶ بعدازظهر، از آنجا به محل ستاد ارتش آمدم. وزیر خارجه کویا آمد و نامه‌ای هم از فیدل کاسترو آورده بود که حکایت از این که این جنگ به زیان کشورهای غیر متعهد و به سود ابرقدرت امپریالیسم است و ما حاضریم که کمک کنیم، کوشش کنیم. تلاش کنیم که این جنگ تمام بشود و مطالبی هم سفیر درباره امکانات خاتمه جنگ گفت و رفت.

بعد دادستان کل و نخست وزیر و اینها آمدند و یک مطلبی را درباره کم و کسریهای جبهه‌ها طرح کردند و من به نظامیان گفتم که داستان مسجد شیخ لطف الله را یادتان نرود. پیرزنی از کنار مسجد رد می‌شد، در حالی که مسجد را داشتند می‌ساختند. او رو کرد به معمار و گفت، معمار باشی دیوار کج است و معمار از بالا پایین آمد و پشتش را زد به دیوار و شروع کرد به تظاهر به این که دارد فشار می‌دهد به دیوار که راست شود و از پیرزن پرسید که راست شد؟ او گفت به کمی بیشتر و به کمی بیشتر و باز فشار آورد و پیرزن گفت، خدا عمرت دهد دیوار راست شد. بعد از معمار باشی پرسیدند که تو خود می‌دانی که دیوار راست بود، شاغول داری، وسایل مهندسی داری. چطور به حرف یک پیر زن رفتی، آن هم با پشت، مگر دیوار کج با فشار پشت راست می‌شود؟! گفت اگر من این کار را نمی‌کردم، این پیرزن می‌رفت و در همه شهر پر می‌کرد که دیوار مسجد شیخ لطف الله کج است.

در هر جنگی جنبه‌های منفی هم پیدا می‌شود و فراوان. اما جنگ را با آن وجوه منفی نمی‌کنند، با وجوه مثبت می‌کنند. با ضعفها نمی‌کنند، با تواناییها می‌کنند. و اگر ما تمام تکیه را روی ضعفها بگذاریم، البته خود به دست خودمان اسباب شکست را فراهم کرده‌ایم و اگر روی قوتها بگذاریم، و تلاش بکنیم برای از بین بردن ضعفها، قطعاً پیروز می‌شویم و ما تا بحال هم به همین ترتیب عمل کرده‌ایم و موفقیت نصیبمان، نتیجه این روشها است. به هر حال آنهايي که «حب غرض» خوردند و «حب مرض» کارشان همین است. می‌روند از آن دور دورها یک نگاهی کرده یا نکرده برمی‌گردند، می‌شوند متخصص جنگ و شروع می‌کنند به «اینجا کج است» «آنجا کج است» و به اصطلاح خودشان روحیه‌ها را خراب کردن. من در این مقام از همه آنها که این حرفها را می‌شنوند انتظارم این است که به مسئولان این جنگ اعتماد بکنند و توجه داشته باشند که اگر خدای ناکرده کم و کسری پیش آید و شکستی فراهم بشود، اینها هستند که مسئول واقع خواهند شد. بنابراین اینها ناگزیر به این امور مراقبتشان بیشتر است و نروند اینجا و آنجا به اصطلاح جو و روحیه متناسب با یأس و سوءظن و اینها را درست نکنند.

بعد سفیر پاکستان آمده بود به دفتر و پیام ضیاءالحق را آورده بود که خلاصه‌اش این بود که دولتهای اسلامی باز اتفاق نظر دادند که مأموریت متوقف کردن جنگ را ادامه بدهند و گفته بود که با وزیر خارجه عراق صحبت کرده و او گفته است که آماده است آتش بس را بپذیرد و بعد این که ما نسبت به خاک ایران هیچ طمعی نداریم، همه جا را تخلیه می‌کنیم و غیر از آنجایی که طبق قرارداد الجزیره به ما متعلق شده است، قرارداد الجزیره را هم قبول نداریم. سیادت کامل ما باید بر شط العرب پذیرفته شود و راجع به آن سه جزیره گفته بود که «نه» و آنها را در صورتی که خود آن شیخ نشینها بخواهند، ما از آنها حمایت خواهیم کرد. من پاسخی برای او فرستادم که اولاً اگر قرارداد الجزیره را لغو کرده و قبول ندارند، چطور آن خاکها را طبق قرارداد مطالبه می‌کند؟ دوم، اگر آن خاکها طبق آن قرارداد به دولت عراق متعلق است، سیاست یک طرفه عراق و شط العرب مخالف آن قرارداد است و اگر قرارداد باطل است، هردو طرفش

یکشنبه ۱۳ مهر ماه ۱۳۵۹

باطل است. و این ضد و نقیض گوییها آشکار می‌کند به این که آن دولت زورگو و متجاوز است و هدفش نه شط العرب است و نه آن یک وجب زمین، هدفش همان هدف آمریکای سلطه‌گر است، و ما نمی‌توانیم این شرایط را بپذیریم. خاک ما چندان در دست آنها نیست که نتوانیم آنها را بیرون کنیم و محتاج باشیم برای بیرون کردن آنها این شرایط را بپذیریم. و از همه اینها گذشته، با چنین دولت متجاوز زورگویی و چنین اشخاص زورگویی که آلت فعل سلطه‌گران بین‌المللی هستند، مذاکره چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این یادداشت را شبانه دادم بردند و به سفیر دادند و چون اخباری که از جبهه‌ها می‌رسید ناراحت کننده نبود و از جایی هم تلفنی خبری نشد، آن شب را راحت خوابیدم و چشمم که سرخ و خراب شده بود، صبح کمی آسایش پیدا کرد.

صبح به ستاد ارتش رفتم، رئیس ستاد آمد، گزارش عمومی جبهه‌های جنگ را داد و آمادگی نیروهایی که باید برای ضربه زدن به دشمن به جبهه بروند را شرح کرد. درجه آمادگیشان را، تجهیزاتی که لازم دارند، که قبلاً ما این نیروها را بازدید کرده بودیم و نیازمندی هایشان را بنا بود که به سرعت تأمین بکنند. بعد چند تن از علما آمدند، از جمله آقای یحیی نوری، گزارش سفر طول و درازش به پاکستان و هند و شرق دور را داد و مسایلی را که در آنجا در رابطه با انقلاب اسلامی ما طرح کردند و تبلیغاتی را که دشمن مشغول آنست، به طور مفصل بیان کرد.

بعد به مجلس فاتحه افسر هوانیروز رفتیم. فرزند ۱۳ ساله او را و همسر و پدر او را دیدم و به آنها گفتم خدا از او راضی باد. او برای این کشور شهید شد. پدر او گفت قبل از رفتن به مأموریت، خدمت شما رسید. آیا خدا این شهادت را می‌پذیرد؟ گفتم بله او یک ساعت قبل از رفتن به مأموریت پیش من آمد و انشاءالله خداوند خدمت او را می‌پذیرد و او را در زمره شهدا به حساب می‌آورد. فرزند او روحیه بسیار خوبی داشت، این روحیه از او فوق العاده تکان دهنده بود و امیدبخش. فرزندی در آن سن با این روحیه حکایت از صلابتی و یک تصمیمی و یک امیدوی به این انقلاب و این کشور و به سرنوشت مستقل ایران می‌کند. من از قیافه مصمم، بی دغدغه و آرام او و قوه تحملش سخت به عجب آمدم. خداوند به او توفیق بدهد و با همین روحیه بزرگ بشود و استعدادی بارور در خدمت دین و وطنش بگردد. از آنجا به فرودگاه رفتیم با دو مخبر، یکی مخبر روزنامه لوموند و یکی هم مخبر مجله معروف ایتالیایی به اسم «اکسپرسیو» که در جریان انقلاب هم در ایران بود و تیر خورد و بسیار به این انقلاب علاقمند است، گفتگو کردم. این دو تا که در روزهای اول جنگ در بغداد بوده‌اند، مصاحبه طولانی با من کردند. مخبر ایتالیایی هم از صبح در اتاق کار من نشست، تا شبیه یک روز کار رئیس جمهوری را ببیند و گزارش بکند. چند نکته جالب نقل می‌کردند، یکی این بود که مخبر لوموند می‌گفت: صدام حسین عقیده داشت قوی‌ترین ارتش خاورمیانه را به وجود آورده. من به او گفتم که آن هم مثل شاه سابق یک دیکتاتور است و دیکتاتور کور می‌شود، خیال می‌کند که «قوی‌ترین» یعنی انبار کردن تانک و توپ و مسلسل و بمب و بمب افکن. «قوی‌ترین» وقتی معنا پیدا می‌کند که ارتش تفکر و مکتب بر او حاکم باشد، (تفکر عقیدتی) یعنی ایمان داشته باشد و کاری که می‌کند درست بداند و از نظر علمی تربیت شده باشد، تا برای آن کار درست و آن ایمان با فداکاری بجنگد. این است که ارتشی پیروز می‌شود. والا تجهیزات و وسایل، ارتش قوی به وجود نمی‌آورد.

ارتش ما امروز در جهت قوی شدن است، به لحاظ تلاشی که به عنوان مسئول این ارتش به عمل آوردیم تا ایمان جای خود را در این ارتش بیابد، تا این که مسایلی برای افراد ارتشی توجیه بشود و بدانند چرا می‌جنگند و تا از نظر عملی، فداکاری ارزش بشود و گفتم که ما از نظر سرنوشت کشورمان یک آزمایش بزرگ داریم انجام می‌دهیم و آن آزمایش یکی کردن ارتش و جامعه است. اگر ما در این کار موفق بشویم و مکتب و فداکاری را ضابطه‌های اصلی بگردانیم و روحیه وطن دوستی را قوت ببخشیم، به قرن‌ها سلطه قوای مسلح بر جامعه پایان بخشیدیم، این را یکی کرده‌ایم و اساس یک زندگی آزاد و مستقل و قانونی را فراهم آورده‌ایم و این انقلاب اساسی است که در جریان این جنگ نشانه‌هایی از توفیق تلاش ما به چشم می‌خورد. آنها همین مسئله را فوق العاده مهم و کاری بس عظیم یافتند و آرزوی موفقیت نمودند. به هر حال با آنها به فرودگاه رفتیم و سوار هواپیما شدیم.

هواپیما که روشن شد تا راه بیفتد، گفتند وضعیت قرمز است و دو هواپیما به طرف فرودگاه «از هواپیماهای دشمن» می‌آیند. ناچار باید هواپیما ترک کنید و به پناهگاه بروید. از هواپیما بیرون آمدیم و در جلوی ساختمانی که معروف است به پایون دولت، به انتظار آمدن هواپیماها ماندیم. یک وقت دیدیم به یک هواپیمایی که مثل این که دارد از زمین بلند می‌شود، از برابر ما گذشت و کمی بعد، یکی از محافظان من فریاد کرد «بمب انداخت» «بمب انداخت» و به اصطلاح هر کس به طرف پناهگاه دوید، اما چون فاصله دور بود، دیدیم بمب در آن فاصله که ما بودیم، به زمین نمی‌خورد. در نتیجه من در همانجا ماندم و کمی بعد همان محافظ گفت زدند، زدند و سقوط کرد. بعد رفتیم با اتوبوس ببینیم که کجا سقوط کرد. یک مسافتی هم رفتیم، بعد گفتند اگر سقوط کرده باشد در دامنه‌های کوه سقوط می‌کند. در نتیجه بازگشتیم.

دوباره سوار هواپیما شدیم، باز راه افتادیم و مسافتی هم آمد. مدتی در هواپیما نشستیم، گفتند قرمز است و در قزوین دو هواپیما پیدا شده است. میگ عراقی بود، آن که ما دیدیم «توپولف» بود. به هر حال هواپیما را بردند به یک جای دیگر که درخت بود و باز ما پیاده شدیم و به نظاره آسمان مشغول شدیم که این هواپیمای دوم بیاید. مدتی هم آنجا بودیم. اطلاع دادند که بله در قزوین یکی را زدند و در نتیجه خطر رفع شده و وضعیت سفید است. تا اینجا اگر اولی هم واقعاً سقوط کرده باشد، در آغاز سفر از یک فرودگاه پرخطر دوتا هواپیما ساقط شده بود. سوار هواپیما شدیم و حرکت کردیم به طرف تبریز.

وقتی رسیدیم، گزارش دادند که همین الان پالایشگاه تبریز را بمباران کردند. به تبریز رسیدیم، در فرودگاه افراد نیروی هوایی بودند. آقای مدنی عالم شهر و آقای موسوی بودند با آنها مقداری خوش و بش کردیم، از این وضعیت قرمز و سفید و این که تا این جای سفر دو تا هواپیما زدند. بعد سوار هلی کوپتر شدیم، رفتیم به بازدید پالایشگاه. دور اول را زد، ما دیدیم که کجاها را زده‌اند و دور دوم را داشت می‌زد که گفتند وضعیت قرمز است.

بعد ما را بردند در یک بیابانی به زمین نشستیم. از هلی کوپتر بیرون آمدیم و باز به آسمان چشم دوختیم. مدتی آنجا ماندیم، خبر دادند که آن هواپیما را هم ساقط کردند و این شد ۳ تا. تا به اتاق عملیات برسیم، چهارمی را هم ساقط کرده بودند. می‌شود گفت که سفر پرپرکتی بود، گرچه آنها که زده‌اند، مردم پر تلاش و مخلص و ماهری بودند. و ما در حقیقت نظاره‌گر این فداکاریها و تلاشها بودیم. در اطاق فرماندهی که بودیم و آنها نقشه عراق و وضعیت نیروها و کارهایی که کرده بودند، آوردند. می‌شود گفت که علت حمله عراق به این پایگاه چیست.

این پایگاه یکی از فعالترین پایگاههای ماست و سخت‌ترین ضربه‌ها را به دشمن زده است و دو یا سه خلبان هم که پاکسازی شده بودند، دوباره آمدند و آمادگی خدمت اعلام کردند و رشادتها و عملیات‌های نظامی محیر العقول انجام داده بودند.

فرمانده پایگاه مردی بسیار معتقد و مخلص و قاطع بود، آنها را به ما معرفی کرد. در آنجا این مطلب را ما به فرمانده گفتم که روز بعد هم این را در جلسه شورای امنیت بازگو کردیم که میدان جنگ و جهاد، میدان تصفیه و تزکیه و طهارت است. کسانی که می‌آیند برای خدمت، باید به شرط چاقو باشد، یعنی فقط کسانی باشند که آماده می‌شوند که به جبهه بروند. و در آنجا اخلاص و فداکاری از خود نشان دهند و الا کسانی که می‌خواهند فرصت را مغتنم بشمارند و بیایند در این دفتر و آن دفتر، میز اشغال کنند، نباید بازگردانده شوند. و این که پاکسازی واقعی در همین وقت باید انجام بگیرد. آنهايي که از جنگ می‌گریزند، آنها اگرچه نادر و تک و توک می‌شوند، ولی همانها هم باید تسلیم دادگاه زمان جنگ بشوند. آنهايي که اهمال می‌کنند، آنهايي که کار نمی‌کنند، آنهايي که از زیر بار مسئولیت فرار می‌کنند، باید پاکسازی و کنار گذاشته شوند. ما در جریان جنگ، یک ارتشی بسازیم که بیشتر مکتبی، بیشتر معتقد، بیشتر فداکار باشد و آن تجربه‌ای که پیش از این گفتم، واقعیت پیدا کند و الا مردم ممکن است نگران بشوند که این فرصت را آیا عده‌ای مغتنم نمی‌شمرند، برای این که برگردند و باز جاهای خودشان را در ارتش اشغال بکنند؟

پس از آن جاهایی که با بمب زده بودند، دیدن کردیم و یک به یک مراکز عملیاتی را دیدیم، و با آنهايي که عملیات دفاع زمین به هوا را اداره می کردند، گفتگو کردیم که شما باید هیچ هواپیمای دشمنی را، هیچ شکاری را از دست ندهید. با آنها مقداری خوش و بش کردیم، بعد با فرمانده آن پایگاه و فرمانده نیروی هوایی و خلبانان آنجا یک مصاحبه تلویزیونی انجام دادیم. مطالبی را هم در آنجا عنوان کردم، از جمله این که وقتی صحبت از انزوای ایران در دنیا می شد، عده ای که مناسفانه خود، به عنوان هنر برای خودشان به جوسازی قائلند و فرصت های این گونه را برای جلوه کردن مغتنم می شمردند، داد و قال راه انداخته بودند که بله ما در انزوا هستیم. اما از ناحیه چه کسی، از ناحیه ابرقدرتها و قدرتها، والا مستضعفان جهان همه با ما هستند. قلب و دلشان برای انقلاب ما می تپد. وقتی جنگ درگرفت معلوم شد که یک دولت در دنیا نیست که این جنگ را محکوم کند و مستضعفان هم از جایی صدایشان برنخاست، و این همه اش به دلیل این نیست که مستضعفان دنیا هم بی بخار شده اند و همه دولت های دنیا دولتهایی هستند مستکبر، یعنی حتی به طور نسبی هم دولتی که تا حدودی جانب حق را می گیرد، وجود ندارد. این نشانه آن است که ما خود یک کارهایی انجام داده ایم. و یک جلوه و نمودی از انقلاب خودمان به دنیای خارج دادیم که نتیجه اش این انزواست و آن کارهاست که نباید بشود و آن تبلیغات است که باید قطع بشود، و یک تبلیغات سازنده ای جایش را بگیرد و آن سیاست خارجی است که باید رها بگردد و ما واقعاً به معنای درست کلمه، دارای سیاست خارجی بشویم و مقصود از سیاست خارجی این نباشد که ببینیم در خارج چه چیزهایی می گوئیم که در داخل یک انعکاس مطلوبی بشود، این شخص یا آن گروه داشته باشد، بلکه ما ببینیم آنچه را که برای پیشبرد انقلاب اسلامیان و کشورمان لازم است، و هرآنچه که برای آزادی واقعی مستضعفان دنیا لازم است، آنها را بگوئیم. مطالب دیگر هم در این جا عنوان شد که منتشر کردند و شما خوانندگان دیده و شنیدید.

بعد دوباره به مرکز فرماندهی نیروی هوایی آمدیم. تا ۱۲ شب خبرهای مختلف را از جاهای مختلف گرفتیم و معلوم شد که تا آن وقت ۹ هواپیمای دشمن سرنگون شده است، یعنی تا آن وقت ۶ تا تایید شده بود و ۵ تای آن تایید نشده بود. روز بعد ما فهمیدیم که ۹ تایش تایید شده، آن شب را در جمع خلبانها خوابیدیم و البته خواب دراز و طولانی نبود، به لحاظ این که ساعت ۴٫۵۰ اطافها به کار افتاده بود و صداها بلند شده بود و دیگر بیش از آن نمی شد خوابید. به هر حال شب خوشی بود و امیدوارم این دیدار با کسانی که دیدار کردم تجدید بشود و آنها عملیات جنگی را با موفقیت انجام بدهند و زنده بمانند و باز به میهنشان خدمت بکنند؛ انشاءالله.

دوشنبه ۱۴ مهر ماه ۱۳۵۹

صبح بعد از این که اطلاعات را از جبهه ها گرفتیم، ساعت ۶٫۵۰ به بازدید از پایگاه ادامه دادیم. قسمتی از آن را شب قبل دیده بودیم، باز از نو همان حماسه ای که در جاهای دیگر دیده بودیم. دیدیم می دیدیم که با چه شور و شوق و تلاشی هواپیماها را آماده می کردند، تعمیر می کردند. با چه روحیه ای خلبانها را آماده پرواز می کردند، چه شور و شوقی نسبت به آنها اظهار می کردند. چه علاقه ای نسبت به امام و رئیس جمهور اظهار می داشتند. همه و همه بیانگر یک انقلاب بود. انقلابی که درونی است و درون را تغییر می دهد. در آنجا من برای همافران و دیگر پرسنل نیروی هوایی صحبت کردم و از همین انقلاب صحبت کردم که شما را کسی مجبور نمی کند، کسی به زور به این کار بر نمی انگیزد، آن ایمان و اخلاص و فداکاری و وطن دوستی است که شما را برمی انگیزد. شمایی که حالا نقش پیدا کردید در جمهوری، به حساب می آید، شب و روز کار می کنید و هواپیماها را آماده می کنید تا بر فراز جبهه ها به پرواز درآیند و به دشمنان موجودیت ما ضربه بزنند. هواپیماهایی که به یک رژیم دست نشانده ای داده شده بود، تا آن رژیم از این هواپیماها در خدمت هدفهای ابرقدرت آمریکا استفاده کند، اینک آن هواپیماها در جهت استقلال ایران و بر ضد توطئه آن ابرقدرت دارد عمل می کند.

بعد از پایان بازدید به فرودگاه آمدیم و به تهران بازگشتیم. بعد از ظهر از ساعت ۳ تا ۵ در جلسه شورای امنیت شرکت کردیم. بعد دیدارها شروع شد و از جمله از روحانیت مبارز تهران، آقایان خسروشاهی و شاه آبادی و یکی دو نفر دیگر هم که از سفر غرب و خوزستان آمده بودند، در این دیدار شرکت داشتند. مشاهدات و تجربیاتی که داشتند، بیان کردند و این مشاهدات و تجربیات به جهت وضعیت جنگی، قابل بازگو نیست. اما نتایجی که به آن رسیده بودند، درست بود. من هم مقدماتی را که به آن وضعیت انجامیده بود، برای آنها گفتم و افزودم که غالباً بعد از وقوع، متوجه می شوند که در آن وقت رئیس جمهور حق داشته که این حرف را می زده و غرض و نیت شخصی نداشته، ولی بعد از وقوع بی فایده است.

هنگامی که باید کاری را کرد، به این امور باید توجه نمود. به هر حال، گذشته را نمی شود بهانه قرار داد. باید در صدد جبران برآمد و ما در صدد جبران هستیم. بعد آقای موسوی اردبیلی تلفن کرد که ما با اعضای شورای عالی قضایی، صحبت کردیم و همه برای هرگونه همکاری در این وضعیتی که کشور دارد، حاضرند و هیچ چیز بهتر از این نیست که بنا بر همکاری باشد، نه برابر متقابل و مقابل هم ایستادن. امیدوارم که ما بنشینیم و فکر کنیم و ببینیم در چه زمینه هایی می شود همکاری کرد که این جنگ با موفقیت تمام پیش برود.

بعد عده ای آمدند راجع به سیاست خارجی یک کشور و نواقص کارش صحبت کردند. این صحبتها هم طول کشید. بعد دو تلفن از کرمانشاه راجع به وضع جبهه ها شد. با فرمانده لشکر در آنجا تماس گرفتیم، نظر او را خواستیم. بعد با رئیس ستاد صحبت کردم و امیدوارم که وضع در آنجا به سود ما باشد. بعد هم به منزل آمدم. باز تا نیمه شب تلفنها به راه بود و خبرها بود که می دادند. دوبار هم احمدآقا فرزند امام تلفن کردند در دو موضوع اطلاعاتی به او رسیده بود که به من گزارش کرد. من بار دیگر تکرار می کنم و جداً از خیردهندگان می خواهم تا چیزی برایشان قطعی نشده، خبر ندهند و از خبرگیرندگان نیز می خواهم تا تحقیق نکرده اند، به این خبرهایی که می رسد، اعتنا نکنند. برای این که اگر ما بخواهیم دنبال این خبرهایی برویم که اصل و فرعی ندارند، ممکن است خدای نکرده کار ما از موفقیتی که حالا داریم به طرفش می رویم، منحرف شود.

دشمن ما تنها عراق نیست، تمام دشمنان اصلی ما به این رژیم دست نشانده عراق کمک می کنند. و ما باید در کارمان دقیق باشیم و اگر این بار بخواهیم مثل گذشته به عده ای میدان بدهیم که با خبرهای دروغ جوسازی بکنند و گیجی و سردرگمی به وجود بیاورند، خدای ناکرده پیروزی ما تبدیل می شود به شکست و ما به تعبیر قرآنی، از زیانکاران خواهیم بود. امروز هم به این ترتیب تمام شد. بگوئیم که امروز هم چندین بار اژیر کشیدند و هواپیماهای دشمن به تهران آمدند و دو جا را هم بمباران کردند. گزارش تفصیلی را هنوز به من نداده اند.

سه شنبه ۱۵ مهر ماه ۱۳۵۹

امروز تقریباً یک ماه از جنگ ایران و عراق می گذرد. دشمن برای سه روز جنگ، برنامه چیده بود. اما یک ماه از جنگ گذشته است و وضع عمومی جبهه ها به زیان دشمن است. او گمان کرده بود که روز سوم جنگ، جشن پیروزی خواهد گرفت. خبرنگاران خارجی را از سراسر دنیا دعوت کرده بود و پیش خود تاریخ معین کرده بود که روز سوم جنگ، نطق پیروزی بکند. و با این کار داستان جنگ شش روزه را کهنه کند و رکورد جدید و اصطلاح تازه ای تحت عنوان جنگ «سه روزه» به وجود بیاورد.

اما آنچه به حساب نیاورده بود، قوه «مقاومت» ملت ما و توانایی و نظم خودجوشی این ملت بود. توانایی سازماندهی خودجوش مردم بود. آنچه به حساب نیاورده بود، انقلاب عظیمی بود که در نیروهای مسلح ما به وجود آمده بود. او گمان می‌کرد که انقلاب پشت دیوارهای سربازخانه‌ها مانده است و به درون نیامده و میان مردم انقلابی و ارتش ما تضاد آشتی ناپذیر وجود دارد و به محض حضور دشمن در مرزها، ارتش مجال پیدا می‌کند که به مردم پشت کند و رو در روی مردم بایستد. دشمن تنها نبود. بسیاری از خودیها، حتی گزارشهای کتبی تهیه کرده بودند و در حضور امام نیز گفته بودند، در حضور فرماندهان ارتش هم گفته بودند. وقتی همه شان در حضور امام بودند، گفتند که ما به فرماندهان ارتش اعتماد نداریم. گزارش نوشته بودند که ارتش در همان روزهای اول شکست می‌خورد، بنابراین راه کار دیگری پیشنهاد کرده بودند. پیش از آن هم بسیاری به عنوان مدافعین نهادهی انقلابی خود را وانمود می‌کردند و این طور تبلیغ می‌کردند که رئیس جمهوری، نهاد تسلیم شده به انقلاب، یعنی ارتش را ریحان می‌دهد. و این تبلیغات، خیانت به اسلام و ایران بود. امروز بر مردم ایران معلوم می‌شود که رئیس جمهوری بر حق بوده و درست عمل کرده و نتیجه تلاش و کوشش او اینک بر همگان عیان می‌شود. اگر آن روز همه تبری می‌جستند و دور می‌شدند که نکنند ننگ شکست ذره‌ای از دامن آن‌ها را بگیرد امروز می‌خواهند در این انقلاب فرهنگی واقعی عظیم، که در نیروهای مسلح ما واقع شده است، سهم ببرند. به خود نسبت می‌دهند که این تغییرات نتیجه تلاشهای آنهاست. اما این تغییر، نتیجه انقلاب ماست. نتیجه انقلاب در روح و دل سربازان، افسران و درجه داران ماست. در همین انقلاب است که نوید می‌دهد، عصر جدیدی در تاریخ ایران دارد شروع می‌شود و تاریخ دارد ورق می‌خورد، امروز جامعه می‌تواند احساس ایمنی کند که نیروهای مسلح او به وظیفه اساسی دفاع از میهن اسلامی اتکاء می‌کند و زندگی قانونی جامعه را مختل نمی‌کند و در صدد استقرار استبداد جدید بر نمی‌آیند. اگر در این خدمت موفق بشویم، همان آغاز خوب و پایانی است بر یک دوره طولانی تاریخ ایران. زمانی تضاد ملت و ارتش بود و ارتش و نیروهای مسلح بر ملت حاکم بودند، و اینک زمان آن می‌رسد که این تضاد پایان پذیرد و ملت خود حاکم بر سرنوشت خویش بشود. و نیروهای مسلح نیز ببینند که خدمت به کشور در دفاع از مرزها است و نه در حاکم کردن سرنیزه بر مردم. اگر ما در این تلاش موفق بشویم، توانست‌ایم تاریخ جدیدی را در زندگی مردمان میهنمان آغاز کنیم و من امیدوارم که در این کار موفق بشویم. از خدا مدد می‌طلبم. اما این یک ماه جنگ، چیزهای دیگری را هم به ما آموخت. به ما آموخت که اگر نیرویی برای یک مقصود معینی تربیت شد، از عهده مقصود آن هدف برمی‌آید. اما اگر برای یک هدف معینی استخدام شد، و به جای پرداختن آن هدف، به امور دیگری پرداخت که وظیفه او نبود، دیگر آن کارآیی را از دست می‌دهد و در وقت عمل، آنچه می‌نمود، از آب در نمی‌آید. به ما از ضعفهای خودمان و از ضعفهای دشمن، درسها آموخت و ما بر اساس روش درست در صدد شدیم که ضعفهای خود را کم کنیم و آنها را بشناسیم، باز به ما آموخت که ملت ما یک ملت رشید و بالغ و عاقلی است. ملتی که لشگرهای زرهی دشمن را به چیزی نشمرد و به شهرهای خود راه نداد. طبیعی است تابع و منقاد زورگوهایی کوچولو، چه داخلی و چه خارجی نخواهد شد.

مردمی که ارتش عراق را به شهر خود راه ندادند، زورگوها را زودتر از شهر خود بیرون می‌کنند. من بارها گفته بودم که هر وقت اخبارها به نتیجه نرسد، به مردم مراجعه می‌کنم و حالا وقت آنست که به زورگوها بگویم: ببینید که مردم در راه ندادن دشمن توانا هستند. اگر به اخبارهای من توجه نکنید و دست از رویه‌های غیرقانونی بردارید، به مردم مراجعه می‌کنم و مردم در راندن شما توانا هستند.

این درس خوب را از جریان مقاومت ما و مردم ما در برابر دشمن جلا بگیرد. اگر تابحال من از مردم دعوت نکرده‌ام، برای این بوده است که اقناع و توضیح و کوشش برای تغییر رویه را کافی نمی‌دانستم، اگر اینها را کافی می‌دانستم، تردیدی در مراجعه به مردم، به خود راه نمی‌دادم. باز از چیزهایی که این یک ماه جنگ به ما آموخت، این است که مردم میان آنها که برآستی خدمت می‌کنند و آنها که نمایش خدمت می‌دهند و در پی قدرت‌طلبی هستند خوب تشخیص می‌دهند و فرق آشکار می‌گذارند، مردم را تبلیغات فریب نمی‌دهد، عملکرد انسانها رامی‌بینند و موافق با آن قضاوت می‌کنند. پس آن عده‌ای که گمان می‌کنند با تبلیغات می‌شود، سیاه را سفید و سفید را سیاه وانمود کنند، درس عبرت بگیرند و ببینند که نمی‌توانند. این جنگ آموخت و درس بزرگی آموخت که فرق است میان مستعد و انسان با استعداد و آدمهای جلوه فروش بی‌کارهای که مکتب را سپر قرار داده و خود را در ورای آن مخفی کرده و ناتوانی‌های خود را می‌خواهند به نام و عنوان مکتب بیوشانند. بودند کسانی که در این نهادها دم از طرحهای بزرگ می‌زدند، اما وقت عمل کاری از آنها ساخته نشد. و هستند کسانی که در سختی کار پذیرفتند و امروز با توانایی تمام عمل می‌کنند. چمران و چند نظامی که باز آنها هم بازنشسته بودند، از این جمله‌اند که رفتند و در عمل توانایی سازماندهی از خود نشان دادند و در جایی که گمان نمی‌رفت، نیروی زیادی آماده کردند و وارد عمل نمودند. به من گزارش دادند که اینک دوش به دوش نیروهای مسلح با گروهی بزرگ حدود سه هزار نفر می‌جنگند، شبها و روزها می‌جنگند و دشمن را به ستوه می‌آورند. نیروهای واقعی مردمی این نیروها هستند. صحبت از نیروهای مردمی شد. باز هم ما مواجه با واقعیتی شدیم که تا این لحظه معلوم نبود حدود هشتاد هزار نفر از افراد ذخیره، به طور داوطلب، آمادگی خود را برای خدمت اظهار کردند. آنها که داوطلبانه آماده شده‌اند که در جبهه‌ها فداکاری کنند، از روز اولی که ما ذخیره را احضار کردیم، همه گمان می‌کردند که ده هزار نفر نیز نخواهند آمد. اینها نیروهای واقعی مردمی هستند، که خود آمده‌اند تا در خدمت ارتش بجنگند و از میهن اسلامی خودشان دفاع بکنند و هیچ مأموری هم به سراغ آن‌ها نرفت. اینها نیروهای مردمی واقعی هستند که چون در پی کسب قدرت و مقام و حقوق نبودند تاکنون به نهادهای مختلف مراجعه نکردند. اینها حالا که موقع جنگ و دفاع از میهن اسلامی است برای مرگ و ایثار آمده‌اند. اینها بهترین نمونه‌ها و زیباترین چهره‌های انقلاب اسلامی ما هستند. بی آنکه کسی از آنها ادعایی بکند و چیزی بخواهد، خود آمده‌اند و با چه شور و شوق و اصراری، برای رفتن به جبهه‌ها. سربازان گمنام واقعی که نام جاوید از معنویت انقلاب اسلامی برجا می‌گذارند، اینها هستند و نیروهای واقعی مردمی که در این نبرد خود را به صورت یک چهره تابناک نمایانده‌اند، اینها هستند. نیروهای مردمی آنها نیستند که گروههایی تشکیل می‌دهند، برای این که به نام مردم و به نام مکتب حکومت بکنند. من پیش از این گفته بودم که مکتبی بدون علم معنی نمی‌دهد. امروز می‌گویم مسلمان واقعی، مکتبی بدون استعداد وجود ندارد چرا که دین ما دین استعداد، پرورش استعداد و دین علم است. کسی که می‌خواهد مسئولیتهای بزرگ بر عهده بگیرد ولی علم و استعداد آن را ندارد، قطعاً مکتبی نیست. بهترین علامت مکتبی نبودنش، نداشتن علم و تجربه و استعداد است. به هر رو این جنگ به ما درسهای بزرگ آموخت. به ما نشان داد که چقدر فاصله است میان تبلیغات و واقعیت. چقدر تبلیغ می‌شد که ما در دنیا تمام مستضعفان را به حرکت آوردیم و با ما هستند. و این جنگ نشان داد که آن بدکاران، آن کسانی که رویه‌های ضد اسلامی شان را به نام اسلام و به نام قاطعیت به اجرا در می‌آورند، چه ضربه کشنده‌ای بر انقلاب اسلامی ما زدند و چگونه زیباترین انقلابها را به بدترین شکلها درآورده و به جهان عرضه کردند. آنها که محاکمات چند دقیقه‌ای تشکیل می‌دادند و پیاپی اعدام می‌کردند، آنها بی که به نام اسلام و قاطعیت، قاتلیت را رویه می‌کردند. آنها بی که هر ج و مرج ایجاد می‌کردند. و از استقرار نظم جلوگیری می‌کردند. آنها بی که تبلیغات تخریبی را بعنوان تبلیغات مکتبی به خورد مردم ایران و دنیا می‌دادند. آنها بی که به این عنوان که ما برای اقتصاد انقلاب نکرده‌ایم، عملاً زمینه فعالیت‌های سازنده و تولیدی را از بین می‌بردند. آنها بی که از استقرار حکومت قانون جلوگیری می‌کردند و می‌کنند و... آنها هستند که چهره زیبای انقلاب ما را لجن آلود کردند و این چهره لجن آلود را به دنیا و نمود کردند، به جای آن چهره زیبای واقعی. دشمنان ما نیز هم دست اینها شدند در به زشتی معرفی کردن انقلاب ما به مردم دنیا. این که می‌گویند اگر ما تنها بودیم، دشمن به خود زحمت حمله به انقلاب ما را نمی‌داد و جنگ نمی‌کرد، دروغ است. باز از آن فریبها است که ادامه دارد. دشمن باید وقتی حمله کند که مطمئن باشد کسی به داد ما نخواهد رسید و این مسئله آشکاری است. اگر دشمن می‌دانست که جهان به تکان خواهد آمد و وجدان بشری مقابل این تجاوز خواهد ایستاد، به خود یاری حمله نمی‌داد. این دیگر درس اول جنگ است و همه می‌دانند. برای این که یک مهاجمی موفق بشود، باید زمینه تبلیغاتی در دنیا ایجاد بکند و مورد حمله را منزوی بسازد. مردم را فریب ندهیم و فریب هم نمی‌خورند. کوشش نکنیم آن رویه را ادامه بدهیم، از آموزش جنگ، از تجربه جنگ بیاموزیم، آنچه آموختنی است و دست از رویه‌های غلط گذشته برداریم. به هر رو این آموزشهای جنگ است، آنچه از آنها به ذهن من مانده است. اگر آموزشهای دیگری به ذهن رسید، در فرصتهای دیگری خواهم گفت.

باری امروز گزارشهایی را خواندم. گزارشی درباره سیاست خارجی و وضع وزارت خارجه و این که عملاً تعطیل است و چند گزارش محرمانه درباره سیاست

خارجی ایران، سیاست خارجی دشمنان ما درباره ایران و باز این داستان که ما در سخت‌ترین موقع، برای حساسترین مقامها کم‌مایه‌ترین و کم‌استعدادترین‌ها را گمارده‌ایم. و اکنون باید نتایج آن را تحمل کنیم. بعد گزارشی از جبهه‌ها خواندم. بعد رئیس ستاد آمد و گزارش جبهه‌ها را داد و حالت آمادگی نیروهای مسلح خودمان را و بعد خبر حمله نیروهای ما در «دب دهلران» آمد که موفقیت‌آمیز بوده و بخشی از نیروی دشمن در آن جا نابود شده. بعد گزارشی از گیلان غرب آمد، درباره مقاومت مردم و فریدون آرمان رئیس فرهنگ گیلان غرب که قهرمانی کرده ۷ استقامت کرده و نیروهای عراقی را از شهر خوزستان رانده (البته در روزهای قبل، نه امروز) و به دشمن گفته است که شهرهای ما قتلگاه دشمن است.

بعد نمایندگان ایلام و اسلام آباد آمدند و چند نکته را می‌گفتند، یکی این که آیا از جنگ یاد نمی‌گیریم که به دوره بی‌توجهی به مردم پایان بدهیم و از این پس به مردم ایلام و کرمانشاه توجه کنیم و از خود آن‌ها بخواهیم در دفاع از سرزمین خودشان شرکت بکنند و علوفه برای دامداران ایلام و کرمانشاه تقاضا کردند و گفته شد که بهتر است اینک که زمینه شرکت خود مردم در دفاع از سرزمینشان به وجود آمده است، بروند و آن سرزمینهایشان را بگیرند و دامهای خودشان را ببرند و بچرانند. برای سوخت در ایلام و مسئله تراکتور کشت و این‌گونه مسایل صحبت به میان آوردند که این مسائل را باید به طور جدی حل بکنیم و این که عدم هماهنگی میان نیروها هست و باید رفع بکنیم. متأسفانه برای بعضی، هنوز مسئله حل نشده و در جنگ نیز نمی‌خواهند دست از گرایش‌های قدرت مدارانه بردارند و در کنار هم قرار بگیرند، نیرو بشوند و با دشمن بجنگند. بعد جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد و تا ساعت ۶ ادامه یافت. بعضی جبهه‌ها نیروهای ما و چگونگی توانایی و نحوه عمل ما مورد بررسی قرار گرفت و یک مسئله‌ای که به میان آمد، این بود که کسانی که پاکسازی شدند، باز خرید یا بازنشسته شدند و حالا داوطلب می‌شوند به خدمت نیروهای مسلح بازگردند و فداکاری کنند. چگونه باید رفتار کرد، صحبت از این طرف و آن طرف شد که بعضی نگرانی‌ها به وجود آمده و معلوم شد در این جهت ۱۰۰ نفر به خدمت برگشتند و من در آن جا گفتم دو کار را باید با هم انجام داد. یکی آن که آنها که برای خدمت و فداکاری می‌آیند، این‌ها باید به جبهه بروند و در عمل، فداکاری بکنند و «حر» بشوند به معنای واقعی کلمه «حر» بشوند، نه این که بیایند درون اطاق و دفتر بنشینند و این فرصت را مغتنم بشمرند، برای بازگشتن به خدمت. پس بنابراین هیچ کس را نباید بازگرداند، مگر برای خدمت در جبهه و تحقیقات ابتدایی هم درباره صداقت او به عمل آورد. حالا در آن جا اگر شهید شد، که ما به آنها عنوان «حر» می‌دهیم، اگر هم ماند، باز به آنها «حر» می‌گوییم و جهاد، آنها را پاک می‌کند. کار دوم این که، باید دادگاههای زمان جنگ تشکیل بشود و کسانی که فرار می‌کنند از جبهه یا خیانت می‌کنند (البته این‌ها نادرند، ولی هستند و در جنگ این اتفاقات می‌افتد) این‌ها را فوراً مورد رسیدگی قرار بدهند و مجازات بکنند و همین طور کسانی که کاهلی می‌کنند، تنبلی می‌کنند، تن به کار نمی‌دهند، آنها را پاک بکنند و پاکسازی واقعی هم همین است. امروز مردم می‌بینند که سخن من راست بوده. اگر یک سازمانی اصلاح بشود، پاک بشود و زمینه کار و تلاش به وجود بیاید و انسانها به اعمال پاک خوانده بشوند، و در عمل خود را نشان بدهند، این بهترین شیوه پاکسازی است. امیدوارم که این جنگ این درس را هم به ما آموخته باشد و مردم به رأی العین ببینند که معنای واقعی پاکسازی کدام است و بمن حق بدهند در اینکه آن شیوه پاکسازی را که عده‌ای بنشینند و خود را پاک به حساب بیاورند و بقیه را ناپاک به حساب بیاورند، این‌ها دخل آنها را بیاورند. آن شیوه، شیوه موفق نیست. شیوه موفق آنست که سازمان را تصحیح کنیم، زمینه کار و سازندگی را به وجود بیاوریم. و انسانها را در کار بیازماییم. آن‌ها که تن به کار سازنده می‌دهند و برای این کار فداکاری می‌کنند، آنها پاک می‌شوند.

بعد ما به منزل آمدیم و تا نیمه شب، مراجعان می‌آمدند و درباره مسایل مربوط به جنگ یا مسایل دیگر گفتگو می‌کردند.

چهارشنبه ۱۵ مهرماه ۱۳۵۹

صبح اول وقت دکتر سنجابی آمد از منطقه کرمانشاه آمده بود و درباره بسیج عشایر منطقه مطالبی داشت و درباره کارهای آنجا گفتگو شد. نیازهایی داشتند. رفع شد و قرار شد این عشایر از مناطق خودشان دفاع بکنند هم با نیروهای عراقی درگیر بشود، هم با ضد انقلاب در آن منطقه که احتمال فعالیت آنها می‌رود.

بعد به ستاد ارتش رفتم و گزارش روزانه عملیات را آوردند، دیدم نواقصی در کارها بودند، آمدند گزارشی آورده بودند در سه زمینه مشخص. یکی از آن‌ها درباره فعالیت ضدانقلاب است که طرح بعدی آنها است. در صورتی که حمله نظامی نتوانست از مرزها تجاوز بکند و در همان حدود مرزها ماند، جنگ طولانی بکند بعد ضدانقلاب را به موقع وارد عملیات بکنند. اطلاعاتی هم در این باره پیش از این داشتیم. یکی از پایگاههای ضدانقلاب در خاک عراق پیش از این بر ما شناخته شده بود و توسط نیروهای هوایی ما در هم کوبید شد، ولی خوب این ضد انقلاب وجود دارد و ما باید اطلاعات خودمان را راجع به فعالیت‌ها کامل بکنیم و از روی کمال اطلاع، عملیات آن را خنثی بکنیم و زمینه عمل و رشد آن را با تصحیح انقلابی کارهای نادرست و تأمین پیشرفت و رشد جامعه از بین ببریم. بعد حاج احمد آقا آمد، یک محل نظامی را دیده بود. دوباره برای بازدید مجدد همراه من به آن محل آمد، با هم به آن محل آمده و آنجا را بازدید کردیم و آنچه لازمه انجام دادن بود، انجام دادیم. شب در مراجعت به تهران، مدتی طولانی هوا را با گلوله‌های ضد هوایی روشن یافتیم. یعنی برق می‌زدند. این گلوله‌ها در هوا مثل ستاره‌ها خاموش می‌شدند. قطعاً در این مدت طولانی، هواپیما نمی‌تواند در آسمان تهران و اطراف آن بماند. مدت طولانی قطعاً یک ساعت بیشتر می‌شد، پس می‌باید که مدافعان ما توجه بکنند که اولاً اسراف در تیراندازی نکنند، هم از نظر روانی برای مردم شهر ناراحت کننده است و هم از نظر خرج و امکانات که این‌ها نباید بی جا هدر برود و هرکس باید احساس مسئولیت کند. و واقعاً به سوی یک هدف مشخص تیراندازی بکند و به اندازه از این امکانات استفاده کند. شب فلاحی به منزل آمد و دو طرح جنگی آورده بود درباره آنها بحث شد و با فرمانده نیروی زمینی نیز صحبت شد و به تصویب رسید آن روز هم به این ترتیب تمام شد.

پنج‌شنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۵۹

صبح آقای ربانی شیرازی آمد، درباره مسایل استان فارس گفتگو شد و قرار شد که رویه تازه‌ای اتخاذ شود که خیال ما و خیال مردم از همه مناطق کشور راحت بگردد. بعد به ستاد ارتش رفتم، گزارش تازه جبهه‌ها را دادند، تا ظهر به حل و فصل مسایل مربوط به جبهه‌های جنگ مشغول بودم. ظهر، اعضای شورای عالی قضایی آمدند و با آنها در چند زمینه گفتگو شد، تا ساعت ۳ ر ۵ شد. امنیت قضایی، محاکمه، همکاری و هماهنگی با قوه مجریه، جبهه‌های جنگ و نحوه مشارکت برای بالا بردن روحیه و ایجاد اطمینان و مسایلی که از لحاظ من برای ایجاد یک جامعه اسلامی اساسی است که مشخصات آن، نحوه قضاوت و امنیت خاطر که به وجود می‌آورد، اساس است.

برای این که یک جامعه‌ای با اطمینان خاطر به ساختن یک عصر تازه‌ای وارد بشود، این مطالب بحث شد و مورد موافقت بود و امیدواریم به عمل درآید و دستگاه قضایی مستقل از قدرت سیاسی بشود. باید قضا، تابعیت از مقتضیات قدرت نکند و در گروه بندی‌های قدرت وارد نشود. قطعاً کشور ما یک کشور نمونه خواهد شد و استعدادهای شکفته خواهد شد.

پیش از این گفته‌ام، حالا هم می‌گویم: دین اسلام، دین رشد است، دین شکوفایی استعدادهاست، دین علم است و اگر امنیت واقعی به وجود بیاید، مردم ما منزلت پیدا کنند، منزلتی که قرن‌ها از آن محروم بوده‌اند، هیچ نیرویی قادر به جلوگیری از پیشرفت ایران اسلامی نخواهد شد و همه دنیا خواهند دید که به اجرا درآمدن اسلام چه تغییرات شگرفی به وجود خواهد آورد.

همین جنگ به نظر من نمونه است، اگر بتوان هنری برای فرماندهی کل قوا قائل شد. این است که به جای به خطر انداختن موقعیت‌ها و ترساندن، زمینه بروز استعدادها را فراهم آورده و جو اطمینان ایجاد کند تا در این جو اطمینان با اتخاذ روشهای مساعد و استعدادها به کار افتند و این استعدادها به کار افتادند و شگرفیها آفریدند. و دنیا را دچار یکی دیگر از شگفتیهای بروز و ظهور استعدادها (وقتی امکان بروز ظهور آنها هست) بکند و این ایجاد اطمینان خاطر، به مراتب مهمتر و اثر آن عظیمتر است و از خطری که یک یا چند گروه می‌توانند برای رژیم به وجود آورند. وقتی همه اطمینان خاطر پیدا کردند که قضاوت تابعیت از قدرت سیاسی و بازیهایی قدرت نمی‌کند و در جامعه این اطمینان به وجود آمد که دستگاه قضایی به راستی مستقل و بی طرف است و قانون را اجرا می‌کند و بدون این که بنگرد درباره کیست که قانون را اجرا می‌کند، ما می‌توانیم امیدوار باشیم که جامعه ما با شتاب تمام خرابیهای دورانیهای پیشین را جبران خواهد کرد و راه رشد خود را هموار خواهد کرد. این آن چیزی است که ما در پی آنیم. با اصرار و پیگیری و قاطعیت همین پیگیری است تا رسیدن به نتیجه.

ساعت ۱۱ صبح به دیدار امام رفته و وضع را برای ایشان گفتم، ایشان خیلی سرحال بود، برای پیروزی نیروهای مسلح ما دعا کرد. و مطلبی گفتند یادآور همان روزهای انقلاب و رژیم شاه گفتند که ملاحظاتی را کمی باید کم کرد، تا ممکن است نیروها را بسیج کرد و به میدانهای نبرد فرستاد. در صورتی که در این جنگ خدا پیروزی را نصیب ما کند، این رژیم استواری کامل پیدا خواهد کرد. و دیگر آن اشخاصی که خیال می‌کردند می‌توانند یک کارهایی بکنند، این‌ها سر جای خود خواهند نشست. اما اگر ما دچار همان ملاحظات بمانیم و شکست در کار بیاید، بدترین‌ها حکومت خواهند کرد. بعد من برای ایشان توضیح دادم که آنهایی که داوطلب می‌شوند برای نبرد، ما به آنها در صورتی که واقعاً به نبرد بروند، میدان همه جور قایل می‌شویم و امکان می‌دهیم. و عقیده من هم اینست که خود این نبرد و این جهاد، پاک‌کننده و مطهر است. پاکسازی واقعی هم همین طور انجام می‌شود. البته آنهایی که می‌جنگند، آنها آدم‌هایی هستند که پاک می‌شوند، آنهایی که نمی‌جنگند، آنهایی هستند که یا گندیده‌اند یا می‌گندند. و به این ترتیب آنها را کنار می‌زنیم و امیدواریم ارتش ما از این آزمایش سخت، یک ارتش با همان روحیه و اخلاق و خلق و خوی اسلامی از همه جهت بیرون بیاید.

بعد به ستاد ارتش آمدم. این ملاقات قبل از دیدار با شورای قضایی بود بعد از دیدار با شورای قضایی، سفیر سوئیس را که احضار کرده بودم، آمد که خطاری به دولت آمریکا کردم درباره آواکس‌ها و اطلاعاتی که ممکن است به دشمن بدهد. قرار شد که فدای آن روز جواب بیاورد. بعد به بررسی وضع جبهه‌ها پرداختم و آن طور که معلوم شد، وضع جبهه‌ها خوب و خطری تا آن وقت نبود. گروه به اصطلاح عملیات نامنظم که تحت رهبری چمران به وجود آمده است و عمل می‌کند و دو افسر ارتش را هم خواسته بود که فرستادیم، به دفتر آمدند. این‌ها قرار بود امروز یک عملیاتی انجام بدهند و تا شب چندین بار راجع به این عملیات پرسیدیم، گفتند رفته‌اند اما هنوز نتیجه‌ای نیامده. شب گفتند که یکی از انبارهای مهمات آتش گرفته و من به منزل امام هم تلفن کردم که خود من یک توضیحی بدهم، مردم ناراحت نشوند که من تا حدودی که به من اطلاع داده بودند توضیحی دادم و شب در منزل، یا یک بعد از نیمه شب اخبار جنگ را تعقیب می‌کردیم.

شبیانی از آبادان تلفن می‌کرد و از کمبود مهمات ناله می‌کرد و این که امکانات چنین است و چنان است. من بلافاصله با فرمانداران نظامی تماس گرفتم، آنها گفتند که همه چیز به اندازه هست. به هر حال چون این گونه اطلاعات خود موضوع یک جنگ روانی می‌شود و هم به پایین آوردن روحیه‌ها، گفتم حتماً ایشان را پیدا کنید ببرید و مهمات را نشان بدهید و این را باید بگویم که از ابتدای جنگ، ما در چند جبهه مشغولیم. یکی هم جبهه «می‌گویند» که دائم اطلاعات نادرست اغراق آمیز، گاه وحشت آور با تلفن به امام به دفتر ریاست جمهوری، به خود من، به وکلای مجلس، پی در پی داده می‌شود و خنثی کردن این اطلاعات هم کار بسیار مشکلی است و اگر هم به حال خود بگذاریم، به تدریج فرماندهی نیروهای مسلح را ضعیف می‌کند و امکان اتخاذ تصمیم را از آنها می‌گیرد. این است که برای چندمین بار از این هموطنان عزیز خود خواهش می‌کنم که اطلاعات و اخبار را از هیچ جا منعکس نکنند، مگر از مسئولان نظامی. تا آنها از روی ارزیابی صحیح، اندازه درستی آن را برآورد کنند و نقایص کار را از بین ببرند و دشمن را با سرعت بیشتری سرکوب کنند. این اطلاعاتی که ایشان دادند، شاید به پنج، شش جای دیگر هم داده شده و از آنها یکی دفتر امام و آقای موسوی اردبیلی و دیگران این اطلاعات را عیناً به من منتقل کردند. این روز هم به این ترتیب تمام شد.

جمعه ۱۸ مهر ماه ۱۳۵۹

نامه‌ای اول وقت از آقای رجایی بود. دو، سه نفر را معرفی کرده بود در مقدمه‌اش هم نوشته بود که وزیری را که موافقت نکردید، کتباً دلیلش را ننوشتید که معلوم بشود چرا موافق نیستید، البته من پرونده‌ای که رفته‌اند و درباره هر کدام تحقیق کرده‌اند و تشکیل شده است، به ایشان داده‌ام که معلوم بشود که چرا موافقت کرده‌ام.

معنای این که قانون اساسی گفته است وزراء باید به تصویب رئیس جمهور باشد، برای اینست است که بنای قانون اساسی بر این که این‌ها با هم کار کنند و رئیس جمهور که رئیس قوه مجریه است و نخست وزیر و وزیران، قطب مقابل و مخالف او را تشکیل نمی‌دهند. حتی نسبت به هم بیگانه هم نیستند. وقتی وزیری را رئیس جمهور نمی‌شناسد، قاعدتاً این آن وزیری نیست که مطلوب قانون اساسی و روح قانون اساسی باشد. پس خود این که وزرا کسانی هستند که معرفی می‌شوند و من آنها را نمی‌شناسم، این خود به خود امری نیست که با قانون اساسی ما سازگاری داشته باشد. با این حال نظر به اوضاعی که کشور با آن روبرو بود و هست، به حداقل قانع شدم و آن حداقل این بود که سوابق این وزرا برای این دولتی که خود را مکتبی می‌داند، آن که در جریان انقلاب در میدان اخلاص، فداکاری کار کرده باشد و جامعه او را پذیرفته باشد. ثانیاً توانایی اداره داشته باشد و روشهای او در گذشته یعنی در دوران انقلاب، روشهای غیرقانونی نبوده باشد. بگذریم از این که رئیس جمهوری موظف به دادن توضیحات کتبی نیست. و اما، سوم این که علم و اطلاع هم در مکتب ما و دین ما محلی دارد و بنابراین باید مسئول یک کار توانایی انجام علمی آن کار را نیز داشته باشد و این جنگ از جمله اموری را که بر ما واضح کرد، این است که ما بی نیاز از علم و تخصص نیستیم، و اگر بخواهیم بدون علم و تخصص عمل کنیم، حتماً شکست حاصل می‌شود. و این شدنی هم نیست که، به آنهایی که علم و تخصص دارند، بگوییم شما بجنگید و کشور را حفظ کنید و آن را بسازید برای این که ما یعنی عده‌ای که علم و تخصص نداریم، بر شما حکومت کنیم.

مطلب دیگری هم در همین زمینه باید بگویم که از چندی به این طرف به وجود آمده است. آن مطلب این است که مجلس، مشغول تهیه یک قانونی در مورد اداره رادیو تلویزیون است. من در فرصتی که به طور اتفاقی داشتم این مطلب را در روزنامه خواندم، که سه مخالفت آشکار و بین با قانون اساسی دارد، یکی این که در اصلی که من خود تهیه کننده و پیشنهاد کننده‌اش بوده‌ام، رادیو تلویزیون اداره مستقلی دارد و تابع وزارت ارشاد نیست. دوم این که این سه قوه بر آن از جهت محتوی، نظارت دارند که طبق همان اصل باید، بی طرفی و آزادی و در حدود اسلام تأمین بشود. سه قوه برای این نبود که یک دسته از سه جهت بیایند و بر رادیو تلویزیون مسلط بشوند و هر چه دلشان می‌خواهند بگویند، بلکه به این دلیل بود که سه قوه بر آن نظارت بکنند و نه اداره مستقیم، اداره مستقیم آن خواهی نخواهی تابع قوه مجریه است و محتوی کار، باید موافق آزادی باشد و حدود موازین اسلامی که در آن اصل آمده است. سوم این که

قوه مجریه، هیئت وزیران نیست. من که پیشنهادکننده بودم، می دانستم که قوه مجریه چه معنی می دهد. هیئت وزیران بخشی در قوه مجریه است و رئیس این قوه مجریه طبق همان قانون اساسی جمهوری است. نمی شود که نماینده قوه مجریه را انتخاب بکنند بدون اطلاع و نظر رئیس قوه مجریه. اینها بیانگر همان روحیه فرصت طلبانی است که فرصت جنگ را برای این گونه قدرت طلبی ها مغتنم بشمرد.

از دیگر نمونه های این روش نادرست، بخشنامه ایست که نخست وزیر صادر کرده و بر طبق این بخشنامه معلوم می شود که ایشان فوق رهبر، فوق رئیس جمهور، فوق مقننه و فوق قوه قضاییه و فوق همه اینها هستند. برای این که همه کارها و نامه های آنها که در واقع منعکس کننده کارهای آنهاست، بایستی از طریق دفتر ایشان مبادله بشود و تحت موافقت و اطلاع ایشان باشد که مخالفت صریح با قانون اساسی دارد، چون طبق قانون اساسی، هماهنگ کننده سه قوه رئیس جمهوری است نه نخست وزیر مجری قانون اساسی رئیس جمهوری است، نه نخست وزیر. نمایندگان که به خارج فرستاده می شوند، باید با تصویب رئیس جمهوری باشد و... باز این مورد هم غنیمت شمردن اشتغال رئیس جمهوری است به مسایل جنگ و میخ قدرت را محکم کردن است که با هیچ اخلاقی هم موافق نیست. و من این را شفاهاً به ایشان گفتم. گفتم لاقلاً این امور را در زمان جنگ تعطیل کنید و اگر باری اساسی نمی کنید، بهتر است این کارها را هم نکنید و دست و پا را نگیرید تا جنگ تمام بشود، بعد خواهیم دید مردم یا خواهند آمد و خواهان یک انسجام میان رئیس جمهور و دولت، مجلس و قوای سه گانه خواهند شد و یا اینکه رئیس جمهور را معاف از خدمت خواهند کرد و خواهند گفت که شماها هر کار که می خواهید بکنید. تصویب نامه ها را هم که باید موافق قانون اساسی، برای تصویب رئیس جمهوری می فرستادید، تا به حال فرستاده اید. بنابراین اعمالی که تا به حال به نام هیئت وزیران انجام گرفته است، غیرقانونی است و این رویه ای نیست که من به عنوان رئیس جمهوری و مجری قانون اساسی بتوانم آن را تحمل کنم.

باری بعد گزارش های نظامی را به من دادند و سپس آقای صادق طباطبایی که در خارج کشور بود، آمد و گزارش سفر را داد و پیام فوری سفیر آلمان غربی را که مطلبی است مهم و به موقع خود مردم را از آن مطلع خواهیم کرد، به من داد. بعد دو تن از جوانان مبتکر اهل علم آمدند و درباره مرکز پژوهش های علمی صحبت کردند و این که در حال جنگ ما می توانیم این مرکز را تبدیل کنیم به مرکز ابتکارات و اختراعات و کارهایی زیاد در جهت استقلال واقعی انجام بدهیم، چون استقلال واقعی فرهنگی را با شعار نمی توان تحصیل کرد، با علم و ابتکار می توان به دست آورد قرار شد بروند و طرحی برای مرکز پژوهش های علمی بنویسند که فعال و فعال تر بشود و به صورت یک مرکز بزرگ برای جذب مغزها درآید.

بعد دو نفر آمدند راجع به امور ارتش و اطلاعاتی که جمع کرده بودند، صحبت کردند و بعد از آن، چمران از محل کارش در خوزستان تلفن کرد و مطالبی را گفت. آنها را در اتاق عملیات جنگی با مسئولان نظامی در میان گذاشتیم و مفصل درباره اش صحبت کردیم. سپس با خود او، از آنجا صحبت کردیم. و من امیدوارم که این ها یک راه حل فوری پیدا کنند.

بعد سفیر سوئیس آمد و جواب آمریکا را آورده بود که آواکس های ما به هیچ رو اطلاعاتی را از ایران به عراق نمی دهند. در همین حال فرمانده نیروی هوایی گفت که ما اطلاعاتی به دست آورده ایم که روسها هم در شمال مرزهای کشور، مدلی از همین آواکس ها را که گویا سه - چهار سال هم از آمریکاییها در این مورد جلوتر هستند، را دارند و اطلاعات می دهند یا هر دو می دهند، موضوع بحث ما شد. شب هم وزیر دفاع نزد من آمد و اطلاعات تازه تری آورد و من گفتم باید بنشینید و مغزهایتان را به کار بیاندازید و فرض بکنید که آنها در هر حال، اطلاع را خواهند داد یعنی هم روسها و هم آمریکاییها. با این فرض شما راه حل بجوید و بروید روی خطی که با همه این اوضاع ما بایستی پیروز بشویم.

بعد سفیر ترکیه آمد که او هم مسایلی گفت که مهم است و به موقع، شما خوانندگان را از آن مطلع می کنم. بعد احمد آقا آمد و این اطلاعاتی را که جمع شده بود، به او دادم و وضع را شرح کردم که برای امام تشریح کند، بلکه وضعیتی به وجود بیاید که ما لاقلاً در رهبری عملیات در نمایم. متن یک گزارش هم آمده بود که خبرگزاری «تاس» گفته است اگر وضع عراق به خطر بیافتد، دولت روسیه در قید نخواهد بود. که راجع به این مسئله گفتم که سفیر روس را برای فردا شنبه ۵ بعدازظهر احضار کنند، تا در این زمینه و زمینه های دیگر همان مطالبی را که به دولت آمریکا اخطار کردیم، به دولت روسیه هم بگوییم.

شب دیروقت فلاحی تلفن کرد و دو خبر داد. یکی درباره خرمشهر که هوانیروز، یعنی نیروی زرهی هوایی وابسته به نیروی زمینی که هلی کوپترهای ما هستند، در بین خرمشهر و شلمچه پاکسازی کرده اند و دویست نفر از دشمن را کشته اند و ۱۹ نفر را با هلی کوپتر نشسته و اسیر کرده اند و تجهیزات دشمن را هر چه بود، زده اند و نابود کرده اند. در این جنگ خوزستان این نیرو هنرنمایی های شگرفی از خود بروز داده است که از چند جهت در خور کمال تشویق و تقدیر است و حتماً از نظر نظامی هم تجربه ایست که به جا خواهد ماند و می شود گفت، نخستین بار در تاریخ ماست بعد از یک قرن و نیم که نظامیان ما به جای تقلید آمریکا به ابتکار روی آورده اند. برای این که نظامیان ما به جای تقلید آمریکا به ابتکار روی آورده اند. برای این که موافق با آن ضوابط رسمی نظامی این کارها نمی توانست انجام شدنی باشد. اما این ها همان طور که هنر، انجام کاری است در ماورای ممکن اینها هم واقعاً هنر کرده اند و در ماورای ممکن کاری را انجام داده اند که دشمن را در خوزستان شکست.

فردای پیروزی، مدعی پیروزی زیاد خواهد شد، هر کسی و هر گروهی خواهد گفت که این پیروزی را او بدست آورده است، اما برای یک ملت رشید و یک جامعه اسلامی با اخلاق، هیچ چیز بدتر از این نیست که حقایق در زیر موج های تبلیغاتی گم بشوند و آن ملت نتوانند از تجربیات خوب در آینده استفاده کند و اساس یک تعلیم و تربیت نظامی را به وجود آورد.

دیگر این که دشمن را می توان با چندین روش شکست داد، اما روش خواجه نصیرالدین بهترین آنهاست و عملاً این نیروها توانستند با همان روش «روش نمدمالی» بخش مهمی از استعدادهای زرهی دشمن را نابود کنند و این هم از نظر نظامی بسیار بسیار درخور اهمیت است. عملاً این طور شد که دشمن، زمین را خالی تصور کرد و میان بیم و امید، گاه زیاد پیش آمد و برای این که گیر نیفتد، شهبه برگشت، یعنی مقداری از آن فاصله ای را که آمده بود برمی گشت. در نتیجه بخشی از تحرک او در حالت تمرکز انجام می گرفت و این فرصت را نیروهای ما اعم از هوایی و هوانیروز، مغتنم شمردند برای وارد آوردن ضربه های کاری.

در این جنگ معلوم شد که کار را انسان انجام می دهد. خصوصاً وقتی زمینه ابتکار عمل فراهم باشد و آن کسی که پشت فرمان می نشیند، بداند که می تواند ابتکار خود را به کار اندازد و به دشمن ضربه بزند، هنرها از او سر می زند که در وقتی که باید از یک ضوابطی آن هم با ترس و لرز زیاد پیروی کند، بدان قادر نمی شود. باری من برای همه نیروهای مسلح امید پیروزی دارم و از خدا می خواهم شهدای آنها را بیامرزد و به زنده های آنها روحیه قوی، ابتکار باز هم بیشتر عنایت فرماید تا ما پیروز بشویم.

خبر دیگر فلاحی، در مورد خارک بود که دشمن ده هواپیما برای کوبیدن آنجا فرستاده بود که ۴ هواپیما از این ده هواپیما را از دست داده است و اطلاع دقیق دیگر، هنوز در این مورد به من نرسیده است.

شنبه ۱۹ مهر ماه ۱۳۵۹

صبح گزارشهای نظامی را به من دادند که کتبی هم بود و خواندم. بعد از آبادان تلفن شد و دکتر شیبانی با داد و قالهای مرسوم خودش که بله «باز ریختند و پل زدند و جاده قدیم آبادان به اهواز را گرفته اند و باید به داد رسید و چنین کردند و چنان کردند». از فرمانده لشکر خوزستان در این مورد سؤال کردم. معلوم شد که خودروها و تانکهایی را به این طرف آورده اند که از تعداد و کم و کیفش هنوز اطلاع دقیق نداشت. حدود محل آن را شناسایی کرده بودند و قرار بود

برنامه‌های را اجرا کنند.

بعد مصاحبه مطبوعاتی بود که دو ساعت و بیشتر به طول انجامید و لابد منتشر شده است و خواننده از آن مطلع است. بعد گزارشی درباره کردستان به من داده شد و این که چگونه آنهایی که مدعی بودند چیزی نمی‌خواهند و شیفته استقلال ایرانند، با رژیم بعث متجاوز همکاری دارند در آن منطقه عمل می‌کنند. بعد وزیر دفاع از تأثیرات زیان‌بخشی که ممکن است بعضی بیان‌ها و بعضی برخوردها در روحیه نیروهای مسلح به جای گذارد، گزارشی داد و من از او خواستم در ملاقاتی که قرار بود ۵ بعد از ظهر با امام داشته باشند، موضع من را به اطلاع ایشان برساند. بعد جلسه شورای امنیت بود که در آنجا چند مسئله مورد بحث واقع شده که به جهات امنیتی نمی‌توان آنها را ذکر کرد.

بعد سفیر روسیه شوروی آمد و ما ۶ مطلبی را که در موردش توضیح خواستیم، به او گفتیم. دو سه مورد را جواب داد و بقیه‌اش قرار شد از دولت خودش بپرسد. مطالبی را که ما توضیح خواستیم، یکی همین مسئله «توپولف» بود که متأسفانه آن سند آن روز در وزارت خارجه پیدا نشد و در دست نبود تا در میان بگذاریم. سند وزارت خارجه حاکی از این است که دولت روسیه تضمین گرفته بود از دولت عراق که توپولف‌ها را جز در جنگ با اسرائیل، به کار نبرد. بعد مسئله قراردادی که بین ایران و روسیه در مورد تجهیزاتی که به ما داده بودند و تأمین قطعات و مهمات، آنها را گفتم. مسئله بعدی، مسئله برداشتن سیمهای خاردار در مرزهای مشترک از سوی دولت روسیه مطرح شد. بعد مسئله خبر خبرگزاری تاس مینی بر این که «اگر عراق به خطر بیفتد، روسیه ساکت نمی‌نشیند». فکر می‌کنم که تقریباً مسایل همین‌ها بود که توضیح خواستیم. او شرحی گفت که پیشنهاد کمک نظامی نکرده بودند و عنوان شدن این مطلب، موجب شده است که امریکاییها بسیار سوءاستفاده کنند و ما خواهان حسن تفاهم هستیم و اگر این نوع مطالب عنوان می‌شود، ما تکذیب نکنیم، ناراحتی پیش می‌آورد و این طور مطالب، البته بسیار ناراحت بود. بالاخره به او گفتیم خیر، در صورتی که در امور داخلی ما دخالت نشود، ما امیدواریم و آرزو داریم که دولت‌ها در امور یکدیگر دخالت نکنند و دو ملت ما قرن‌ها در کنار هم در صلح و صفا زندگی کنند. مطلب دیگری هم که عنوان شد، راجع به این بود که آواکس‌های روسی اطلاعات به دولت عراق می‌دهند و قرار شد درباره بعضی از آنها اگر از دولت متبوع خودش توضیحی گرفت، به ما بدهد.

بعد وزیر دفاع از نزد امام آمد، احمدآقا هم تلفن کرد و گفت قرار شد که فردا بیاییم در دفتر شما و آن پیشنهاد شما را به صورت یک دو سه چهار درآوریم و امام طی یک بیانیه‌ای آن را اعلام کنند. و اما این مسئله پیشنهاد چیست؟ اولین مسئله‌ای که پیش آمد، این بود که جنگ را بدون سیاست خارجی مشخص نمی‌توان پیش برد و خود این که سیاست خارجی را چه کسی باید اداره کند و چگونه به پیش برود، چه مضامینی را پیروی کند، این‌ها سئوالاتی بود که جوابی نداشت و هر کس هم نوعی اظهار نظر می‌کرد، اظهار نظر‌ها گاه با هم مخالف می‌افتاد و طبیعی است که دولت‌های خارجی وقتی ببینند ما یک سیاست هماهنگ نداریم، دیگر حاضر نمی‌شوند از جهت مواجهه و طرف صحبت قرار گرفتن با ما، خود را بی اعتبار بکنند. این مسئله بود. به علاوه سیاست تبلیغاتی که بر فرض که آن‌ها این خطر را بپذیرند، اینجا در آماج حملات گوناگون دستگاه‌های تبلیغاتی ما واقع می‌شوند. از این جهت لازم بود که در زمان جنگ، تعیین تکلیف بشود و این که معلوم شود چه مقامی و چه ارگانی آن را تنظیم کند و به اجرا بگذارد تا بازتاب سیاست خارجی و تبلیغاتی در روحیه نیروهای مسلح و در وضع جبهه‌ها به زبان ما نباشد. در این حال اطلاعات و اخباری هم که از ضدانقلاب می‌رسید به این‌ها اضافه می‌شد. در این روز به ارومیه حمله کردند و در قائم شهر هم گفتند، گروهی را در جنگل بای سیم و دیگر وسایل گرفته‌اند، و گفته شد که ضدانقلاب در کردستان و جاهای دیگر نشست و تصمیم گرفته‌اند که زمینه اغتشاش و برخورد مسلحانه را به وجود آورند. از این‌ها گذشته اخبار جنگ هم، چنان بی نظم و ضد و نقیض پخش می‌شود و منعکس می‌شود که خود یک صحنه جنگی علیحده است. یعنی ما باید برای جلوگیری از پایین آمدن روحیه‌ها با این گونه جنگ‌های روانی مقابل بشویم که غالباً خودی‌های ما را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، هم باید در جبهه بجنگیم و هم باید تضادهای مربوط به سیاست خارجی را طرف بشویم، هم برخوردهای داخلی و هم اداره مناطق جنگی، تا هر کس هر چه دلش می‌خواهد عمل نکند که می‌تواند از اسباب کندی کار و خدای نکرده از اسباب بسیاری ناکامیها بگردد. این بود که من از ده روز به این طرف اصرار داشتم که این مسایل در شورای دفاع تمرکز پیدا کنند و این شورا باشد که سیاست خارجی در رابطه با جنگ، سیاست تبلیغاتی در رابطه با جنگ، اداره مناطق جنگ زده را بر عهده بگیرد و بیاناتی که درباره نیروهای مسلح گفته می‌شود متوقف بگردد و نظم و قاعده پیدا کند. یک نماینده هم از مجلس باشد، تا هم در رابطه روزمره با جریان مستقیم امور باشند و هم این که این اخبار عجیب و غریب، جو مجلس را هر روز آشفته نسازد. این صحبت که شد، امیدوار شدند و قرار شد که فردا صبح بیایند و بنشینند و این مسایل را حل کنند. بعد هم ما تا نیمه شب به مسایل دیگر پرداختیم، در حالی که دنباله مسئله حضور نیروهای عراقی را در جاده آبادان - اهواز تعقیب می‌کردیم.

یکشنبه ۲۰ مهر ماه ۱۳۵۹

صبح جانشین رئیس ستاد مشترک آمد و گزارش نظامی را داد. من گزارش نظامی مکتوبی را هم که هر روز تهیه می‌کنند، خواندم و با فرماندهان نظامی منطقه تماس گرفتم. معلوم شد که شب گذشته به لحاظ بدی هوا، برنامه حمله به آن نیروی مهاجم عراقی را انجام نداده‌اند و بنا شد که همان روز انجام بدهند. من انجام این برنامه را لحظه به لحظه تعقیب می‌کردم. بالاخره عصر امروز به من گزارش دادند که هوانیروز رفته است و این نیرو را متلاشی کرده و اکنون نیروی زمینی در تعقیب است تا مانع از فرار باقی مانده آن بشود. در همین وقت اطلاع دادند که نیروی هوایی دشمن به کرمانشاه رفته و به خانه‌های مسکونی پرسنل هوانیروز حمله کرده و دوسه خانواده از خانواده‌های این پرسنل بر اثر بمباران شهید شده‌اند.

خود این که دشمن به چنین شیوه جنایتکارانه و فاشیستی دست می‌زند، بهترین بیان از اندازه تأثیر عمل هوانیروز در صحنه جنگ، یعنی هلی کویترهایی که در خدمت نیروی زمینی اند، می‌باشد. دشمن را چقدر باید حمله‌های این‌ها عاجز و ناتوان کرده باشد که در مقام انتقام‌گیری دست به چنین جنایاتی بزند و زن و فرزندان مدافعان میهن اسلامی را به بمب ببندد. هراندازه که من به عنوان فرمانده کل قوا می‌خواستم از خدمات هوانیروز و نیروی هوایی و دیگر نیروهای مسلح تقدیر کنم و ارزش بگذارم، به اندازه عکس‌العملی که دشمن به خرج نمی‌دهد، نمی‌توانستیم بکنم. امیدوارم که روحیه این مدافعان میهن از این حمله قوی‌تر بشود و اندازه اثر عظیم تلاش خودشان را در همین حمله وحشیانه ببینند و تلاش را چند برابر بکنند تا نیروهای مهاجم به طور کلی متلاشی و نابود شوند.

ساعت ده و ربع، احمدآقا و آقای اشراقی و وزیر دفاع آمدند. وزیر دفاع روز پیش به خدمت امام رسیده بود. احمدآقا از من خواست تا متن پیشنهاد را تهیه کنم. من برای این که این کارهای متفاوتی که به جنگ مربوط است در شورای دفاع متمرکز بشود، ۴ ماده تهیه کردم، اما موارد دیگری هم داشتند که بر آن افزودند. از جمله این که در صورتی که دو مشاور امام، در شورای عالی دفاع در تهران نبودند، به جایشان رئیس مجلس و نماینده دیگری بیایند و در جلسات شرکت کنند و این که ضرورت محاکمه کسانی که عمل تخریبی می‌کنند و یا از جنگ فرار می‌کنند، که این‌ها هم خیلی مفید بود. اما هدف اصلی ۴ ماده پیشنهادی ما بود، چون اگر هم دولت بخواهد عمل کند، هم هیئت وزیران و نخست وزیر و هم رئیس جمهور و هم مجلس و هم همه، به این ترتیب نظم و قاعده از بین می‌رود و دنیای خارج هم نمی‌داند بالاخره باکی طرف است؟ و این طوری که ممکن نیست بتوان جنگ را پیش برد. همین طور است در مورد سیاست تبلیغاتی که باید از نظم و انضباط برخوردار باشد و این روزها همان طور که قبلاً گفتم، بعضی‌ها فکر کرده‌اند که جبهه داخلی مهمتر از جبهه خارجی است و باید این گرفتاریها را صرف تحکیم مواضع کرد. همین طور بود مسئله اداره مناطق جنگی که اگر قرار باشد هر دسته‌ای برود آنجا و خود حاکم خویش باشد، ممکن است خدای نکرده نتایج تلاشها و زحمات منظم را هم به باد بدهند، بنابراین لازم است که این‌ها تحت یک حکم و یک فرماندهی قرار بگیرند.

امیدوارم شورای عالی دفاع، در یک محیط تفاهم یک سیاست خارجی، یعنی آن چیزی که در وظیفه‌اش هست، تعیین کند تا کار فرماندهی کل قوای مسلح را آسان بکند و یک سیاست تبلیغاتی و مسئولیتی برای اداره هر یک از مناطق جنگی تعیین کند و بالاخره بیانه‌ها و گفته‌ها و اخبار را تنظیم کند. به طوری که مجاری خبری مورد اطمینان، همان مسئول شورای عالی دفاع در هر منطقه باشد، که دیگر نمایندگان محترم ناراحت، خبرهایی که با تلفن به مجلس می‌شود، نباشند. روزنامه‌ها هم‌طور و مردم هم همین‌طور و همین‌الآن می‌گفتند امروز صبح در مجلس عنوان شده است که خرمشهر را گرفته‌اند و از خارجه هم تلفن شد که رادیو تلویزیون‌ها گفته‌اند خرمشهر را گرفته‌اند و حال این که چنین نیست.

بعد آقای اشراقی، آن متن را برد که امام به صورت بیانی در بیاورند، که درآوردند و از رادیو تلویزیون خواندند و احمدآقا هم به مجلس رفت. بعد مدیر عامل رادیو تلویزیون و مسئول خبر و چند نفر دیگر آمده بودند و درباره عزل و نصب و این که حق با کیست و کار شده یا نشده است، صحبت شد. هرکدام توضیحاتی دادند و رفتند در اطاق پهلویی که بنشینند و ببینند کاری انجام گرفته یا نگرفته و چه پولهایی به هدر داده شده است. بالاخره آمدند که نتیجه روشنی نداشتند و قرار شد فردا یک نفر آدم بی طرف فقیه از آقای موسوی اردبیلی بخواهند و او برود آنجا ببیند کار شده است یا نشده است. اگر او گزارش کرد کاری نشده است، آنهایی که تصدی داشتند، جای خودشان را بدهند به کسانی که کاری نکنند و تاکید کردند که وظیفه رادیو تلویزیون نه مداحی است و نه تبلیغات شخصی، باید خط عمومی جمهوری اسلامی را بر اساس واقعیات و همان‌طور که هست، تبلیغ بکنند و من نه به عنوان رئیس جمهور و نه به عنوان یک شخص، خواهان هیچ گونه تبلیغ شخصی از رادیو تلویزیون نیستم اما در سود جمهوری هم نیست که عکس این بشود. یعنی رادیو تلویزیون در جهت تضعیف رئیس جمهوری تبلیغ بکند. جملگی تصدیق داشتند و گفتند که در این معنی همگی موافقیم. امیدواریم اداره این دستگاه به صورتی درآید که جامعه ما از آن راضی بشود و واقعا در خدمت هدف‌های عمومی انقلاب باشد و نه گروه‌گرایی و گروه بازی و آشتی و قهر و گروه‌ها و تبلیغات دسته‌ای.

سفیر ترکیه که به اصرار خواسته بود مرا ببیند، نزدیک ظهر به دیدار آمد، پیامی از سوی دولت خود داشت که آن را در شورای دفاع طرح و راجع به آن صحبت می‌کنیم. بعد گزارشی که به صورت جزوه‌ای تهیه شده و دو سه روز است که آن را می‌خوانم و گزارشی از محیط بلوچستان و وضع آنجا نظرات و پیشنهادهای در مورد بهبود وضع آنجا و امیدی که مردم آن دیار به رئیس جمهوری دارند که بتواند به فقر سیاه آنها، بدردهایشان، به فقر سیاهشان، به اجحافتی که به آنها می‌شود و به این تبعیضی که از قدیم الایام، فارس درباره بلوچ روا داشته است، پایان دهد. البته در همین وقت گزارشی هم با تلفن از وضع ارومیه دادند که معلوم شد دسته دموکراتها یا دسته دیگری بوده‌اند که در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفری به ارومیه حمله کرده‌اند و خیال می‌کردند که ارومیه سقوط می‌کند و خوب این ضربه‌ای است به جمهوری. اما نیروهای مسلح ما با آنها برخورد قاطعی کرده‌اند و به قول فرمانده لشکر، ۴۰ نفر از آنها تا وقتی که او شمرده است، کشته شده‌اند و ۱۰ نفر هم دستگیر شده‌اند. شب که دوباره استاندار راجع به پیرانشهر تلفن می‌کرد، گفت که تلفات آنها ۸۰ کشته است و بقیه شان هم متواری شده‌اند.

بعد در جلسه شورای امنیت شرکت کردیم و من گفتم حال که امام پیشنهادهای را پذیرفت و از رادیو هم خوانده شد. امیدوارم که دیگر بهانه‌ای و شکایتی درباره ناهماهنگی‌ها نباشد و بتوانیم عملیات در مناطق را به طور قاطع هماهنگ و یکنواخت بکنیم تا ضربه‌های ما کاری باشد و در واقع یک بخش مهمی از فعالیتهای سیاسی، نظامی کشور در این شورای دفاع متمرکز می‌شود، اسباب آسودگی خاطر همه نهادهای قانونی فراهم می‌آید و مردم نیز از اینکه بازپچه خبرهای پراکنده بشوند، راحت می‌شوند، فرماندهان نظامی صحبت کردند و از سخنانشان معلوم بود که امید به موفقیت این طرح دارند. بعد بحث هایی راجع به مطالب روز و اطلاعاتی که از روز پیش رسیده بود معلوم شد. معلوم شد که نیرویی که قرار بوده از پشت، آبادان را دور بزند و آن را بگیرد توسط هوانیروز ضربه سختی خورده است و امشب دکتر چمران از اهواز گزارش کرد که تنها ۱۶ تانک برایشان باقی مانده و امیدوار است بقیه را هم تا فردا نابود کنند. در عوض خبری داد راجع به خرمشهر که به پادگان دژ حمله سختی شده. اما در تهران گفتند که با فرمانده نظامی منطقه تماس گرفته‌اند و چنین گزارشی را تایید نکرده است.

بعد از جلسه شورای امنیت، به اطاق رئیس ستاد ارتش که فعلاً اطاق کار من شده است آمد، معلوم شد که پس از پخش بیانه امام همه جا، خانه امام، دفتر ریاست جمهوری، خانه نزدیکان من، دفتر ستاد ارتش از تهران و شهرستانها تلفن باران شده است و مردم گمان کرده‌اند بیانه امام نوعی تحدید حدود اختیارات رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا است. بعد احمدآقا تلفن کرد که خوبست شما یک مصاحبه‌ای بکنید و روشن کنید که بیانه به پیشنهاد خود شما بوده است. من هم همین کار را کردم. اما عده‌ای که گویا وظیفه شان این است که همواره امور را وارونه جلوه بدهند و هر امری را وسیله یک کار نسنجیده‌ای بکنند، از رادیو و تلویزیون به من تلفن کردند که آن مصاحبه را به عنوان این که شورای دفاع تصویب نکرده است، پخش نکرده‌اند. در حالی که هنوز شورای دفاع تشکیل نشده است، رئیس جمهور سانسور می‌شود و حال این که آن شورای دفاع برای کمک به رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا بود و نه برای بستن دست و پای او. من می‌خواستم آن حالت قبلی که تزلزلی روانی ایجاد می‌کرد و برخوردها و نظرها و تصمیمات گوناگون بی ابتدا و انتها و بی خبر و بی مبتدا را موجب می‌شد، نظم و قاعده‌ای بگیرد تا رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا بتواند با چنان راحت، حواس خود را جمع جبهه‌ها بکند و روحیه نیروهای مسلح ما بالا برود تا با قوت و استحکام به نبرد خودشان ادامه بدهند و نه اینکه یک نتیجه عکس حاصل بشود. به هر حال امیدوارم که این گونه اشخاص و مسئولان اخطار مرا جدی بگیرند و این گونه رویه‌ها را ترک بگویند و خود را در خدمت نبرد سهمگین قرار بدهند که به ما تحمیل شده است و سرنوشت ما را تعیین می‌کند، همچنان که سرنوشت دشمنان ما را، اگر ما پیروز بشویم، چهره خاورمیانه و بلکه جهان تغییر خواهد کرد. این یک پیروزی بزرگی است و نمی‌باید اشخاص روی ذهنیت کوتاه، مانع دست یافتن ما به این پیروزی بشوند. باید کمک کنند تا این پیروزی تحصیل شود. من امیدوارم این اخطار برای آن‌ها کافی باشد و دیگر این گونه کارها را کنار بگذارند.

به هر حال گفتیم که شورای دفاع را برای فردا دعوت بکنند و امیدواریم که نماینده مجلس هم همین فردا انتخاب بشود و در شورای دفاع شرکت کند و ما تصمیماتی درباره استانهای جنگ زده و سیاست خارجی و سیاست تبلیغاتی اتخاذ کنیم.

بعد آقای حکیم فرزند مرحوم آیت الله حکیم به اتفاق سه تن از روحانیان آمدند و درباره وضع داخلی عراق و جنایات بی حد و حساب رژیم بعثی صحبت کردند و این که در چنین جوی هیچ اعتمادی برای زندگی مردم عراق نیست و نمی‌توانند راضی باشند، ناراضی هستند، اما کشتارها و جنایات و اعدام‌ها و شکنجه‌ها چنان از حد و اندازه بیرون است که نوعی فلج به وجود آورده و امید این هست که ضربه‌های ارتش جمهوری ما بتواند راه را برای بلند شدن فریاد مردم عراق باز کند. در همین وقت به لحاظ آن تلفن‌ها و تلفن از منزل امام مصاحبه مطبوعاتی کردم و آن‌ها هم که حضور داشتند، راجع به وضع داخلی عراق توضیحاتی دادند. بعد آقای محلاتی و فرمانده سپاه خرم آباد آمدند و گزارشی درباره تیپ خرم آباد داد که گفته شد کم و کسری‌ها را جبران کند.

بعد یک نامه کوتاهی هم به مجلس نوشتم که نماینده خودشان را در شوا تعیین کنند. بعد به منزل آمدم که گفتند تلفن‌های بسیار زیادی می‌شود، البته چون بعد از پخش اخبار، مصاحبه تلویزیونی پخش شده بود، تا حدی موجب آرامش خاطر شده بود. اما من نگران این بودم که نکنند همین سوء تعبیرها در جبهه‌ها اثر بدی بگذارد، چون گفتند که از بسیاری جاها و پایگاههای نظامی تلفن‌ها شده است.

امیدوارم توضیحاتی که داده شد، برای افکار عمومی روشن‌تر باشد و امیدواریم اعضای شورای عالی دفاع با توجه به مسئولیت سنگین شان روشی را پیش بگیرند که مبین هماهنگی کامل باشد و موجب تسریع پیروزی ما بگردد. بعد تا الآن که ده دقیقه بعد از نیمه شب است، اطلاعاتی که از خوزستان می‌رسد را مورد ارزیابی و سنجش قرار دادیم و درباره آنها آنچه انجام دادنی است، انجام دادیم. اینجا این گزارش را پایان می‌دهم، ضمن این که امیدوارم روز خوبی باشد و در این مرحله که ما آماده حمله به دشمن می‌شویم، این تصمیم امام موجب تمرکز تصمیم شده و تعدد تصمیم را که فلج‌کننده است از بین ببرد و ما بتوانیم بر دشمن پیروزی پیدا بکنیم.

صبح مطابق معمول اول وقت گزارش نظامی بود. البته امروز جانشین رئیس ستاد و وزیر دفاع به مأموریت نظامی رفته بودند و نبودند. معاون جانشین رئیس ستاد گزار کرد. بعد تا نزدیک ظهر تلفن‌ها و اخبار متفاوتی بود که از نقاط مختلف می‌رسید که یکی وضع را نگران‌کننده و یکی وضع را خوب توصیف می‌کرد، اما اطلاعاتی که درباره خرمشهر و آبادان می‌رسید، نگران‌کننده بود.

نزدیک ظهر آیت الله منتظری و آیت الله طاهری که به دزفول رفته بودند، آمدند و مشاهدات و نظرهای خودشان را در میان گذاشتند و صحبت شد در این که با وجود اطلاع قبلی از حمله، چگونه ما آمادگی نداشتیم. من به آنها گفتم شما در مورد سخنرانی ۱۷ شهریور من بدون سؤال قبلی داوری کردید و اگر آن وقت می‌پرسیدید که چرا آن مطالب را با مردم در میان گذاشتم، شاید حالا این سؤال را نمی‌کردید. دو ماه پیاپی است که فریاد است و نامه است و جلسه است و خواهش است و امر است و هر روش و شیوه‌ای که هست، به کار بردیم برای این که خطر را بشناسانیم و به جای بازی‌های قدرت، به تدارک کشور برای مقابله با توطئه داخلی و خارجی پردازیم. متأسفانه آنچه به جایی نرسید، فریاد بود. بلایی بر سر لشکر کرمانشاه و لشکر اهواز آورده بودند که خود داستانی است ماندنی. تا نزدیک ساعت یک بعد از ظهر آقایان نشستند و گفتگوهای مختلف کردیم و نظرشان این بود که حالا باید گذشته را کنار گذاشت و به تدارک مافات پرداخت، تا به کاری که ما امیدواریم موفق بشویم.

هم چنان تا این وقت تلفن‌ها پی در پی راجع به وخامت وضع در خرمشهر و آبادان می‌شد. جواب‌ها همیشه این بود که مقاومت کنید، بایستید و تسلیم نشوید، به این امید که حمله نیروهای ما به موقع در جایی جایی که باید شروع شود. بعد از ظهر از ساعت ۳، شورای دفاع کار خودش را شروع کرد که تا ۱۲ شب جلسه داشتیم. گزارش مفصل نسبت به وضع جبهه‌ها داده شد.

امکانات نظامی کشور به اطلاع جمع رسید. طرح‌های نظامی موجود عرضه شد و مورد گفتگو قرار گرفت و همه اینها را من در یک یادداشتی خلاصه کرده‌ام تا در جلسات بعد، خوانده بشود. یکی از اعضای شورای عالی دفاع گفت، بایست یک ارزیابی از وضع بشود تا اگر در آینده شکستی پیش آمد، به حساب شورا گذاشته نشود. من گفتم که این شورا و این که ما خواستیم تشکیل بشود و اختیارات در آن متمرکز بشود، برای تقصیر به پای این و آن گذاشتن نبود، بلکه برای ایجاد هماهنگی در کارهایی بود که به جنگ راجع می‌شد و در چهار پنج زمینه مشخص بود. یکی سرنوشت خود جنگ و انواع آنها، یعنی جنگ کوتاه مدت جنگ بلندمدت فرسایشی و احتمال‌های گوناگونی که ممکن است پیش بیاید. یکی راجع به اقتصاد در رابطه با جنگ، یکی درباره سیاست خارجی، یکی درباره اداره مناطق جنگ زده که از هم آهنگی برخوردار بشود و بالاخره تبلیغات و یکی کردن تصمیم‌ها و برخورد نکردن به مشکل، به صورت مراکز متعدد و پراکنده و گرنه آنچه شده است، در رابطه با واقعیت، یعنی امکاناتی که موجود بوده است، یک حماسه فراموش ناشدنی تاریخی است که فرزندان این مردم این حماسه را با هنر واقعی خودشان که در عین فداکاری و ایثار و با خون خودشان نوشته‌اند، به وجود آوردند. چون این گزارشها و این مباحثات قابل بیان نیست. گزارش امروز را بدون ذکر این گفتگوی هفت ساعته تمام می‌کنم.

صبح گزارش نظامی طبق معمول بود و وخامت وضع آبادان و خرمشهر - شب پیش نیز تا دیروقت تلفن‌ها درباره بدی وضع این دو شهر می‌شد. امروز قرار بود من همراه اعضای شورای دفاع به خوزستان بروم که بالاخره نزدیک ظهر به استان خوزستان رفتیم. قبلاً گفته بودند که به پایگاه دزفول با چندین موشک حمله کرده‌اند و باند پایگاه را زده‌اند. بنابراین معلوم نبود ما در کدام فرودگاه خواهیم نشست. سرانجام در همان فرودگاه دزفول نشستیم. به فرودگاه آسیبی وارد نشده بود. بلافاصله به مرکز عملیاتی نیروی زمینی رفتیم و نقشه‌های جنگی را برای ما توضیح دادند. بعد به اجتماع خلبانها و تکنسینها و دیگر کارکنان هوانیروز مستقر در پایگاه رفتیم و در جمع آنها به تفصیل صحبت کردم. از این که این جنگ حماسه است، و با همه مشکلات موجود و مشکلاتی که پیش از جنگ به وجود آوردند و زمینه چینی‌های نادرستی که شد و هشدارها و اخطارها را نیز به هیچ گرفتند و با وجود همه کمی‌ها و نقصانهایی که وجود دارد، مقاومت ۴۲ روز است که ادامه دارد و باید هم ادامه پیدا کند تا قوای دشمن تحلیل برود و ما بتوانیم آنها را از خاک خودمان بیرون برانیم.

با آنها مقداری درباره مفهوم هنر، صحبت کردم که عرصه هنر در ماورای ممکن واقع می‌شود و هنر با ضوابط معمولی نمی‌خواند. هنرمند ضابطه‌ها و قاعده‌ها را خود ایجاد می‌کند. امروز روزی است که هنرمندان و تنها هنرمندان می‌توانند پیروز بشوند. باید شما این حماسه را که با خون نوشته می‌شود، با ابتکار و فداکاری و ایثار نوشته می‌شود، به نقطه اوج برسانید و به دنیا درس ارزش هنر و ایثار را بدهید که در میان ناباوری هنری تحقق پیدا کرد و با وجود نابرابری عظیم نیروها، روح مبتکر و فعالیت هنرمندانه و فداکاری تا حد ایثار سبب شد که ما بر دشمن پیروز بشویم و جمهوری، استواری بجوید. پس از این صحبت مفصل، در چهره‌های آنها دقت کردم. همه امید و شور بود، همه احساس توانایی و کارایی بود. بعد به جمع خلبانان نیروی هوایی رفتیم و با آنها هم سؤال و جواب کردیم و میزان آمادگی شان بالا بود، عالی بود و امیدوارم فردا، هنرنامه‌یهاشان سرنوشت جنگ را تغییر بدهد.

اول شب به جبهه رفتیم، اما نتوانستیم زیاد جلو برویم و تنها عایدی ما از این جبهه رفتن این بود که اول از بالای سر اتوبوس، یک صدایی مثل غرش هواپیما، وقتی از نزدیک پرواز می‌کند، شنیدیم که معلوم شد گلوله‌های توپ کاتوشاست که از بالای سر ما رد می‌شود. از هر سو تیراندازی می‌شد. صدا و روشنایی گلوله‌های توپ تنها چیزی بود که در بیابان شنیده و دیده می‌شد. غیر از این آسمان زیبا بود و ماه در آسمان بود و کمی روشن می‌کرد. اگر جنگ نبود، آن صحرا و آن لحظه سرشار از زیبایی معنوی بود. فردا قرار است نیروهای ما دست به حمله بزنند، لحظاتی است که انسان، ضعف خود را می‌بیند و از قدرت خداوندی برای جبران و تدارک آن مدد می‌جوید. اگر این رابطه معنوی نبود، اعصاب و فکر آدمی در یک تلاطم دائمی عاجز می‌شد به هر حال، حالی نداشتیم که بنشینیم و بحث بکنیم. بهتر دیدیم و به دیگران هم گفتم امشب را تنها می‌گذرانیم، اینست که به محل اقامت آمدیم. اما مشکل خرمشهر و اهواز تا نیمه شب نگذاشت، تلفن‌ها پیاپی شد. گفتند دشمن خیابان طالقانی از خرمشهر را هم تصرف کرده است. لذا در صدد تدارک نیرو برای آنها شدیم، از هر جا که شد و به هر ترتیب که توانستیم و وعده شد که تا فردا نیرویی برای آنها برود.

از نو با نظامیان صحبت کردیم و قرار شد که لحظه حمله را به جبهه اطلاع بدهند. با دلی مستلث جو، پرسشگر از خدای بزرگ در تاریکی به رختخواب رفتیم.

قبل از نماز صبح ساعت ۴:۵ صبح بود که از آبادان زنگ زدند که دشمن در آستانه شهر است، خدایا این مقاومت را، مقاومت طولانی این دو شهر را دشمن می خواهد بشکند. آن ها می گفتند چرا قوای زرهی نمی فرستید و من گفتم شما مقاومت کنید و ما امیدواریم دشمن را بشکنیم. مقاومت کنید و مقاومت کنید، برای یک مسئول، هیچ لحظاتی مشکل تر از این لحظه ها نیست. باید با توجه به همه نتایجی که نابرابری نیروهای مهاجم و مدافع به بار می آورد، همچنان به مقاومت اصرار ورزید.

کمی بعد، امام جمعه شهر تلفن کرد و من به او گفتم امیدواریم بتوانیم کاری بکنیم، اما شما باید مقاومت کنید. بعد از نماز صبح از وضع جبهه ها پرسیدیم، هنوز حمله شروع نشده بود. ساعت ۶ صبح نیروهای ما دست به حمله زدند. ساعت ۸ دو ساعت از حمله ما گذشت و خدا می داند که بر ما چه گذشت. هر لحظه به انتظار خبر بودیم که نتیجه حمله چه می شود. شورای دفاع در چنین محیطی تشکیل شد، اما یک در میان از آبادان - خرمشهر و تهران خبر بود، می رفتیم و می آمدیم برای این که نیرو به اینجا و آنجا برسانیم و کاری بکنیم.

ساعت ۸ به قرارگاه عملیاتی رفتیم و در آن جا از فرماندهی در مورد چگونگی وضع جبهه ها سؤال کردیم، گفتند پیشرفت نیروهای ما خوبست. ساعت ۹ وضع بهتر بود. فرمانده هوانیروز آمد و گزارشی داد که حکایت از توقف در یک قسمت از جبهه می کرد. بعد اطلاعاتی آمد که معلوم کرد نیروهای ما در حال پیشرفت هستند. بعد فرمانده نیروی زمینی و جانشین رئیس ستاد آمدند و به خلبانها گفتند، همان طور که دیروز رئیس جمهوری گفت، امروز روز هنر است، روز حماسه است و روز کار معمولی خوب نیست. روز مافوق و تا حد مافوق تصور بشری کار کردن است. باید دشمن را بزنجیر. بالاخره نزدیک ساعت ۱۱ من به جمع خلبانان نیروی هوایی و هوانیروز رفتم. از آن ها که می نشستند اخبار جبهه را می پرسیدم و از آن ها که می خواستند پرواز کنند «هنر» می خواستم. در چشمناشان خیره می شدم لبخند به لب می آوردند و اطمینان می دادند که هر چه هنر دارند به خرج دهند. به یکی از آن ها گفتم، بیشتر از آنچه که داری هنرهای جدیدی خلق کن. شاید تا نیم بعد از ظهر به آشیانه های مختلف رفتم و از آخرین نفری که نشسته بود وضع جبهه را پرسیدم. خوب و عالی توصیف کرد و گفت نیروهای ما در حال پیشرفتند. از آنجا به بیمارستان به دیدار زخمی هایی که تازه از جبهه می آوردند، رفتم. به اتفاق عمل رفتیم و تصدیق می کنم که جراحی شجاعت بسیار می خواهد. دیدن آن منظره ها و با خونسردی تمام به کار پرداختن و آن همه پشت سر هم، شجاعتی عالی لازم دارد و من به جراحان گفتم، شما دل شیر دارید.

از بیمارستان که بیرون آمدم، جوانی که با آمبولانس زخمی می آورد، گفت که در سرپل کرخه از دحام است، چرا نیروی هوایی ضربه های کاری نمی زند. البته من به او جواب دادم که من الان در جسم نیروها بودم، شما از دور می نگریدو هنر نمایه های آن ها را نمی بینید تا بگویید. به هر حال ساعت ۳ معلوم شد که مقاومت دشمن زیاد شده است و پیشرفت نیروهای ما در یک قسمت متوقف شده است. درباره امکانات ادامه پیشروی، چون پس از تپه ها دشت است، با فرماندهان صحبت شد و بالاخره به مرکز فرماندهی رفتیم که در آنجا هم نمادیم و به جبهه رفتیم. در جبهه در محلی که دیده بانها مشغول بودند، با دوربین نگاه کردیم جز گلوله های توپ که به زمین می خورد و دود بلند می کرد من چیزی از دشمن ندیدم. آنها متقابلاً تیر می انداختند و در اطراف ما به زمین می خورد و خاک برمی خواست. در سنگری نشستیم و بعضی از فرماندهان آمدند و گزارش جبهه را دادند. لحظاتی بود میان بیم و امید. یک خبر، بیم ایجاد می کرد و یک خبر امید. هوا داشت تاریک می شد که بازگشتیم. در راه یک هلی کوپتر که از بازدید جبهه ها آمده بود، دیدیم. از سرهنگی وضع را پرسیدم، گفت وضع نیروهای ما خوب است و موضعی را که به دست آورده بودند، خوب و قابل دفاع است و ما وضع را خوب یافتیم. امیدوار شدیم و به راه ادامه دادیم تا شهر.

در شهر سرهنگ آرزین که با هلی کوپتر برای بازدید عملیات بالا رفته بود، آمد و وضع نیروها را برای ما شرح داد. بعد فلاحی و ظهیرزاد آمدند و تا نیمه شب گفتگوهای مختلفی در میان آمد. آن ها می گفتند تا فرمانده لشکر نیاید و گزارش کار خود را ندهد، ما نمی توانیم درباره دنبال کار تصمیم بگیریم. بالاخره به اتفاق فرمانده هوانیروز و فرمانده نیروی هوایی، نشستیم و بعضی از کارهایی را که باید از اول صبح روز بعد انجام بگیرد تا راه پیشروی نیروهای ما هموار بشود را مشخص کردیم. این بحث تا ۱۲ نیمه شب ادامه پیدا کرد، در این فاصله نیز با سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری که این در خوزستان است و دفاع از شهرهای آبادان و خرمشهر را سامان می دهد، گفتگو کردیم. قرار شد که نیروهای تازه نفس که یک قسمت از آن به اهواز رسیده بودند را به این دو شهر منتقل کند و مقاومت را ادامه بدهد. امشب هم به این ترتیب پایان رسید. تا فردا چه شود.

این را فراموش کردم بگویم که امروز در جلسه مربوط به یادداشت وضعیت نظامی و آنچه را که از تمرکز قدرت در شورای دفاع در نظر داشتیم، با اعضای شورای دفاع در میان گذاشتم. گفتم شما نه نظامی هستید که از راه علم نظام، وضع جنگ را عوض بکنید و نه می توانید با امکانات موجود، داده ها و واقعیت ها را ترمیم بدهید. بنابراین نه مسئول پیروزی هستید و نه مسئول شکست. کار شما در همان زمینه هایست که در صحبت روز پیش نقل کرده و آورده ام. شما امکانات داخلی و خارجی را افزایش بدهید و از این طریق در سرنوشت جنگ موثر بشوید.

جمعه ۲۵ مهر ماه ۱۳۵۹

امروز دومین روزیست که من جنگ را با روش علمی اداره می کنم، به این ترتیب که اطلاعات گوناگونی را که می شود از دشمن فراهم آورد در روی نقشه می آوریم، از همه گونه اطلاعات جمع می کنیم. در اینجا نمی توان گفت چگونه این اطلاعات را به دست می آوریم، اما به زودی که راههای تحصیل آنها را تا حدودی پیدا کردیم، باید گسترش بدهیم. در جنگ ولو امکانات هم بی نهایت باشد، وقتی بدون اطلاع از وضعیت دشمن انجام بگیرد، احتمال پیروزی اش ضعیف است. اما وقتی از روی اطلاعات و ارزیابی علمی و جهت یابی علمی انجام بگیرد، با امکانات کم می توان کارهای بزرگ کرد. بازده کار ما در این دو روز بسیار بالا رفته است و امیدوارم هم چنان افزایش پیدا کند و به زودی دشمن را بزبون بسازیم. اگر این روش ثمره هایی را به بار آورد که من از آن انتظار دارم، ما توانسته ایم «زیر» را «رو» کنیم و پیروزی به دست آوریم، آن هم در وقتی که کسی جز در انتظار شکست نبود. یعنی همه فکر می کنند و هنوز هم این فکر را دارند که با امکانات موجود جز این هم نمی توان فکر کرد، که ما شکست بخوریم. و من می خواهم بلکه با استفاده از روش علمی کار، یعنی روشی که بارها از آن با شنوندگان و خوانندگان صحبت کرده ام، پیروزی به دست آید. هر روز اطلاعات تازه ای به ما می رسد.

امروز صبح روحانی فداکار و باگذشت یعنی آل اسحاق آمد و اطلاعاتی آورده بود و من فوراً دادم پیگیری کردند و آن اطلاعات تبدیل شد به مختصات یک نقطه روی نقشه و نیروی توپخانه ما آن مختصات را کوبید و امشب دیده بانها می گفتند یک گردان دشمن ضربه سخت و مهلک و نابودکننده ای دیده است. همین طور به مرکز فرماندهی نیروی هوایی رفتم. در آنجا اطلاعاتی که پی در پی می آمد در حضور من، به مختصات تبدیل می شد و به خلبانها داده می شد و آنها هم به آن سومی پریدند. امیدوارم از فردا سیستم کسب اطلاع و ارزیابی و تبدیل آن به هدف تکمیل بشود و ما بتوانیم به سرعت روشهای ضربه زدن به دشمن را به نحو کاری به دست آوریم. اما بسیار متأسفم که چرا از ابتدا به محل نیامدم و لااقل در این زمینه که از من کاری ساخته بود و ورزیده بودم، کمک های لازم را نکردم. در جاهای دیگر هم کارهای بسیار بود و ما باید به همه این کارها می رسیدیم. به هر حال شاید این کار از آن ها واجب تر بود. البته احتمال من این نبود که نظام کسب اطلاعات و ارزیابی اینها تا این حد ضعیف باشد و جنگ تقریباً در تاریکی انجام بگیرد.

به هر حال امروز مقداری بر امیدواری من افزوده شد. خبرهایی هم که از آبادان و خرمشهر می رسید. دلگرم کننده بود. دیروز خبرها مایوس کننده بود، دیشب گفتم که سرهنگ رضوی چه می گفت و شیبانی چه می کرد. امروز همان سرهنگ نزدیک ظهر تلفن کرد که دیشب براساس امر شما، من بچه ها را جمع

کردم، برایشان صحبت کردم و به خرمشهر حمله کردیم و دشمن را عقب راندیم. باز می‌گفت که نیروی کمکی شما هنوز نرسیده است. بعد آقای هاشمی رفسنجانی تلفن کرد و من گفتم که حالا داریم مقداری کار را روی علم و اطلاع انجام می‌دهیم، نتایج هم خوبست. گفتم که هزار نفر از اهواز به آبادان و خرمشهر رفته‌اند کمی خیال من راحت شد. اما شب، سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری صحبت کرد که یک گردان پیاده زرهی به خرمشهر می‌برد. گفتم هزار نفری که امروز رفتند چطور شد؟ گفت ما کسی را ندیدیم. پیش از این هم یک نوبت قرار بود ده هزار نفر از تهران به خرمشهر ببرند، شد ۵ هزار نفر و شد ۵۰۰ تا و هنوز هم یکی از آنها به خرمشهر نرسیده است. به هر حال غرضم این است که مشکل است «نیرو را به میدانی فرستادن» که منتهای فداکاری را طلب می‌کند. بنابراین مقاومت این دو شهر، قهرمانی است. امروز رضوی می‌گفت بسیاری از تکاوران، دانشجویان دانشکده افسری، فرمانده توپخانه، معاونان ژاندارمری کجا، جزء شهید شدگانند و بسیاری شهید شده‌اند. در حقیقت زندگی واقعی را آنها یافته‌اند.

من به او قول دادم که امشب به همان طریقی که او پیشنهاد کرده است، حتماً نیرو به خرمشهر برود. اما بیلان کار نیروی هوایی و هوانیروز امروز فوق العاده عالی بود. توپخانه هم بیلان کارش عالی بود و خسارتی که به دشمن زده‌اند، خیلی زیاد است. هم در ناحیه خرمشهر و آبادان و هم در ناحیه دزفول. شب، کسانی را که آل اسحاق فرستاده بود، آمدند و اطلاعات جدیدی آورده بودند. باز چند محل با ارزیابی این اطلاعات معین شد که فردا اول وقت به آنها حمله می‌شود. اگر چند روز بر این قیاس عمل کنیم، ضعف دشمن، بلکه کلی بشود و وقتی نیروهای ما حمله می‌کنند، ما قادر بشویم دشمن را از سرزمین خودمانم برانیم.

به هر حال انسان دائم در بیم و امید زندگی می‌کند. اگر بتواند از امکانات درست استفاده کند، می‌تواند از استعدادهای خود استفاده کامل ببرد و ضعف خود را جبران کند. امیدوارم خداوند بر این ملت عنایت و رحمت و شفقت بیاورد و به خدمتگزار این ملت راه نشان بدهد تا ما بتوانیم در برابر خدا، خلق خدا و تاریخ، روسفید بشویم. بعد از ظهر به بازدید از محل نیروهای نظامی رفتیم. چند نفری را به دلیل بی انضباطی تنبیه کردیم. در یک جا هم گلوله درست در کنار اتومبیل به زمین خورد و ترکش آن به اطراف پاشیده شد. فلاحی به راننده گفت، سریع برو که دومین شلیک، اتومبیل را به هوا خواهد برد و از این خطر به سلامت جستیم. بازدید از نیروهای نظامی و مرکز عملیات توپخانه که بسیار قوی هم شده است، امیدوار کننده بود. ده روز پیش در اینجا، توپخانه هیچ قوه‌ای نداشت. شاید یکی دو تا توپ بیشتر نداشت. حالا فراوان آتشبار مستقر شده است و تمام مدت دشمن را زیر آتش گرفته است. یکی از کارهایی که در این دو روز کردیم، تصحیح دیده‌بانی توپ هاست. یکی کمک به هوانیروز برای رساندن دیده بانها به پستهایشان و دیگری دادن مختصات و اطلاعات دقیق به توپخانه. دنیای امروز بیشتر از هر زمان دیگری دنیای عمل بر اساس اطلاعات، یعنی کار علمی است. بدون کار علمی باید فراوان نیرو هدر داد و نتیجه‌ای یا نگرفت، یا اندک گرفت. نتیجه این دو روز کار به ما، به این مردم، و به نسل امروز باید ثابت کند که «هردمبیل» و «گتره‌ای» کار کردن، ما را به جایی نمی‌رساند، جز به شکست و ناکامی. باید کار را به صورت علمی کرد و با دقت پیش برد. علم لازمه اعتقاد است. اعتقاد بدون علم واقعیت ندارد. البته علم هر کس در حد خودش، نه اینکه از همه بخواهیم در یک حد، علم داشته باشند و بر اساس آن هم اعتقاد.

بعد ما به مرکز توپخانه رفتیم و از آنجا بازدید کردیم. فرمانده توپخانه را آوردم و با فرمانده نیروی هوایی و فرمانده هوانیروز یک هماهنگی در بینشان به وجود آوردیم که امیدوارم به این ترتیب اطلاعات به سرعت مبادله بشود و به سرعت مورد استفاده قرار بگیرد و در نتیجه دشمن زبون و خوار بگردد. بحث با فرماندهان درباره نتیجه کار امروز تا ساعت ۱۰ شب به طول انجامید. در این ساعت دوباره همانهایی که قبلاً اطلاعاتی آورده بودند، امروز آمدند و اطلاعات تازه‌ای دادند.